

اسطوره‌های سلتی

میراندا جین گرین ترجمهٔ عباس مخبر



اسطوره‌های ملل — ۷

سلت‌ها اقوامی اروپایی بودند که در زمان اوج گسترش خویش، در سراسر این قاره، از جزایر بریتانیا و ایرلند، تا ایتالیا و ایبری (اسپانیا و پرتغال) و یونان و رمانی پراکنده بودند و سرانجام رومیان و قبیله‌های ژرمن آنان را راندند و امروز اخلاف آنان را در ایرلند و اسکاتلند و ویلز میتوان یافت. سلط‌ها که مردمی نانویسا بودند از زندگی، باورها، و داستانهایی که بخشی بس مهم از فرهنگشان بود چیزی به جا نگذاشته‌اند. اما آنچه یونانیان، رومیان و مسیحیان اولیه درباره‌ی آنان گفته‌اند، همراه با یافته‌های باستانشناختی، دانسته‌هایی ارزنده در اختیار ما گذارده است.

در این کتاب، با روال دیگر کتابهای مجموعه‌ی اسطوره‌های ملل، قصه‌های مهیج پهلوانی، اسطوره‌ای و جادویی این اقوام کهن بازگو و مناسک و آیینها و باورهای دینی آنان شناسانده شده و آنچه از گورستانها، قلعه‌ها، آثار هنری و مفرغی و زینت‌آلات کشف شده از اقامتگاههای آنان میتوان استنباط کرد بررسی شده است.

از این مجموعه

اسطوره‌های ایرانی

اسطوره‌های یونانی

اسطوره‌های رومی

اسطوره‌های مصری

اسطوره‌های بین‌النهرینی

اسطوره‌های آزتکی و مایایی

اسطوره‌های اسکاندیناوی



شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۳۳۱-۸

ISBN: 964-305-331-8

۵۹۰ تومان

۱۲/۱

نشر مرکز

ترجمه عباس مخبر

میراندا جین گرین

اسطوره‌های سلتی

اسطوره‌های ملل - ۷

اسطوره‌های سلتی



نشر مرکز

Celtic Myths
Miranda Jane Green
British Museum press & university of
Texas press, 1993
Translated into Persian by
Abbās Mokhber

Green, Miranda	گرین، میراندا جین	۲۹۹
اسطوره‌های سلتی / میراندا جین گرین؛ ترجمه عباس مخبر. -		۱۱۶
الف ۴۲۶ گ	تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶.	
هفت، ۱۱۰ ص: مصور، نقشه... (نشر مرکز: شماره نشر ۳۴۸:		
اسطوره‌های ملل: ۷)		
Celtic Myths.	عنوان اصلی:	
۱. اساطیر سلتی. الف. مخبر، عباس، مترجم. ب. عنوان.		



اسطوره‌های ملل - ۷
اسطوره‌های سلتی
میراندا جین گرین
ترجمه عباس مخبر
چاپ اول ۱۳۷۶، شماره نشر ۳۴۸
۳۰۰۰ نسخه، چاپ ممتاز
کلیه حقوق برای نشر مرکز محفوظ است
تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱

ISBN: 964-305-331-8

شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۳۳۱-۸

اسطوره‌های ملل - ۷

اسطوره‌های سلتی

میراندا جین گرین

ترجمه عباس مخبر



نشر مرکز



فهرست

هفت	درباره نویسنده
۱	منابع اطلاعاتی ما درباره اسطوره‌های سلتی کدامند؟
۱۳	نژاد آسمانی ایرلندی
۲۲	اسطوره‌های چرخه اولستر
۳۳	بعضی اسطوره‌های کهن ویلیزی
۴۵	عاشقان آسمانی
۵۳	اسطوره‌های آسمان و خورشید
۶۳	باروری، زمین و آب
۷۲	حیوانات در کیش و اسطوره
۸۴	کاهنان، قربانی و آئین
۹۶	مرگ، ولادت دوباره و دنیای دیگر
۱۰۶	پیشنهادهایی برای مطالعه بیشتر
۱۱۱	نمایه



جهان سلتی



یادداشت

جا دارد مراتب تشکر فراوان خود را از سرکار خانم ژاکلین حق شناس اعلام دارد. ایشان نه تنها زحمت ارائه تلفظ درست اسامی کهن ایرلندی را کشیده‌اند، بلکه از طریق نامه‌نگاری و کمک گرفتن از خانم کاترین هیمسوورث (Kathrine Himsworth) کار دشوار ضبط اعلام ویلزی کهن را نیز برای مترجم آسان کرده‌اند. از خانم هیمسوورث نیز سپاسگزاریم. نیازی به گفتن ندارد که مسئولیت هرگونه اشکالی بر عهده مترجم است.

عباس مخبر

درباره نویسنده

میراندا جین‌گرین استاد باستانشناسی و مطالعات سلتی دانشکده تاریخ و باستانشناسی دانشگاه ویلز، کالج کاردیف است. وی پیش از این نیز چندین کتاب درباره دین و اسطوره‌شناسی سلتی نوشته است.



منابع اطلاعاتی ما دربارهٔ اسطوره‌های سلتی کدامند؟

منظور از «اسطوره» و «اسطوره‌شناسی» چیست؟ این اصطلاحات انعطاف‌پذیرند و معانی متعدد دارند. از دیدگاه من اسطوره با دین پیوندی جدایی‌ناپذیر دارد. یک تعریف مفید از اسطوره متضمن درک آن به منزلهٔ یک داستان نمادین است - مانند مثلاً - و وسیله‌ای است که تخیل بشر از آن بهره می‌گیرد تا مفهومی را بیان کند که به دلیل پیچیدگی و عمق بیش از حد، نمی‌توان آن را در قالب پیام‌های کلامی ساده منتقل کرد. به این ترتیب، اسطوره‌ها می‌توانند به مسائل بنیادینی از قبیل ما کیستیم، چرا وجود داریم، و پس از مرگمان چه اتفاقی می‌افتد پردازند: مسائلی عام و جهانی که در چارچوب تبیین‌های معقول ناشی از تجربهٔ بشری، پاسخی برای آنها وجود ندارد. اسطوره‌ها همچنین می‌توانند پدیده‌های دنیای طبیعی، از قبیل حرکات خورشید، اوضاع جو، قحط سالی و توفان را در قالبی ماوراء طبیعی تبیین کنند. بنابراین اسطوره‌ها به واسطهٔ پیوندشان با الوهیت و مذهب وجود دارند. آنها روایتگر موجودات مقدس - خدایان و قهرمانان - و پیوند آنها با موجودات فانی‌اند، و از این رهگذر، چارچوب نظام‌های عقیدتی را شکل می‌بخشند. در این کتاب، این داستان‌ها به همان صورتی که در سنت‌های شفاهی ایرلند و ویلز بر جای مانده‌اند، هستهٔ اصلی اسطوره در مفهوم دقیق آن را تشکیل می‌دهند. اما از آنجا که اسطوره‌ها با دین پیوندی تنگاتنگ دارند، به عقیدهٔ من، به همان اندازه مهم است که سایر شواهد مربوط به نظام‌های عقیدتی سلتی نیز بررسی شوند. منظور از این شواهد، وقایع‌نگاری‌های نویسندگان کلاسیک و یافته‌های باستانشناختی است.

زمان و مکان

هدف این کتاب، بررسی اسطوره‌ها و باورهای سلت‌های کافرکیش در فاصله سال‌های حدود ۶۰۰ ق م تا ۴۰۰ میلادی است، هرچند برخی شواهد مورد استناد، خارج از محدوده زمانی فوق قرار می‌گیرند. دنیای سلتی در دوران حد اعلای گسترش خود، در فاصله قرن‌های پنجم تا سوم قبل از میلاد، بر قلمرو پهناوری سیطره داشت که از ایرلند و بخش‌هایی از اسپانیا در غرب تا مجارستان و چکسلواکی در شرق (بعلاوه گالاسیا در آسیای صغیر)، و از اسکاتلند شمالی تا شمال ایتالیا و یوگسلاوی سابق را دربرمی‌گرفت. نویسندگان مدیترانه‌ای برای نخستین‌بار در حدود سال ۵۰۰ ق م از سلت‌ها با عنوان کلتوی^۱ یاد کرده‌اند، و مقارن با همین ایام یا پیشتر از آن، باستانشناسان توانسته‌اند، نوعی همگونی بقایای فرهنگ مادی را در بیشتر بخش‌های اروپای شمال آلپ نشان دهند. اسامی شخصی و جغرافیایی سلتی، این توزیع جغرافیایی سلت‌ها را از قرن سوم ق م به بعد تأیید می‌کند. هیچ حد و مرز روشنی وجود ندارد که پایان دوران کافرکیشی و آغاز مسیحیت را در اروپای سلتی تفکیک کند. خدایان کهن مدت‌ها به بقای خود ادامه دادند، اما طی سال‌های قرن چهارم میلادی، دنیای رومی، مسیحیت را به عنوان دین رسمی پذیرفت، و در بریتانیا و ایرلند که سنت‌های سلتی بیش از هر جای دیگری پابدار ماند، کلیسای سلتی در قرن پنجم میلادی تأسیس شد.

مسئله دستیابی به اسطوره‌های سلتی

عمده‌ترین مشکل دستیابی به اسطوره و دین سلتی آن است که سلت‌های کافر بیسواد بودند، و لذا عقاید و دیدگاه‌های خود را نسبت به دنیای ماوراء طبیعی مکتوب نکردند. از این رو باید اذعان کرد که کلیه شواهدی که ما در اختیار داریم غیر مستقیم است. شواهد برجای مانده را می‌توان در سه مقوله مجزا طبقه‌بندی کرد که در تنش و تناقض با یکدیگر نیز قرار دارند، و تا اندازه‌ای باید هر یک را جداگانه بررسی کرد: وقایع‌نگاری‌های نویسندگان دوران کلاسیک از آن دوره؛ اسناد بومی به دست آمده از ایرلند و ویلز در دوره‌های بعدی؛ و شواهد باستانشناختی.

1) Keltai

شواهد مربوط به مفسران کلاسیک

نویسندگان یونانی و رومی، درباره سنت‌ها، کیش‌ها و آیین‌های همسایگان شمالی و «بربر» خود مطالبی نوشته‌اند. شهادت آنها به دلیل معاصر بودنشان ارزشمند است، اما با مشکلاتی از قبیل یکجانبه‌نگری، تحریف، سوء تفاهم و حذف همراه است. بخلاف سلت‌ها، این صاحب‌نظران به فرهنگی تعلق داشتند که در آن شهر نقش مهمی ایفا می‌کرد، و در حقیقت کلید تمدن محسوب می‌شد. فرهنگ مدیریتانه‌ای، در کنار کیش‌های روستایی و خصوصی، نوعی نظام مذهبی دولتی و سازمان یافته داشت که بر مراکز شهری استوار بود. از این‌رو، مفسران کلاسیک که درباره سلت‌ها مطلب نوشته‌اند، ناظران مجموعه‌ای از سنت‌ها و فرایندهای فکری بیگانه و مبتنی بر دینی ساده‌تر بودند. لذا این خطر وجود دارد که نویسندگان مدیریتانه‌ای آن جنبه‌هایی از رفتار دینی سلت‌ها را برگزیده و برجسته کرده باشند که با تصور آنها از مردمانی بدوی، در فراسوی مرزهای دنیای متمدن، همخوانی داشته است. به یقین می‌توان گفت تصویری که این نویسندگان کشیده‌اند بسیار تکه پاره است. اطلاعات مربوط به موجودات آسمانی بسیار اندک است، و هر کجا هم که با چنین اطلاعاتی برخورد می‌کنیم - مانند مورد وقایع‌نگاری‌های سزار - مطالب مغشوش است، میان خدایان سلتی و رومی نوعی همسانی دروغین برقرار شده، و دین سلتی غالباً در چارچوب دنیای یونانی - رومی درک شده است.

بسیاری از نویسندگان کلاسیک به دین سلتی اشاره کرده‌اند. یکی از منابع عمده موجود آثار فیلسوفی یونانی از مکتب سقراط به نام پوسیدونیوس است. این آثار که در قرن اول ق م نوشته شده بودند گم شدند، اما تعدادی از صاحب‌نظران بعدی، مشاهدات او را در آثار خود ثبت کردند. منابع عمده‌ای که ما در اختیار داریم عبارتند از: سزار (میانه قرن اول ق م)؛ استرابون (اواخر قرن اول ق م - اوائل قرن اول میلادی)؛ دیودوروس سیکولوس (حدود ۶۰ تا ۳۰ ق م)؛ لوکان (قرن اول میلادی)؛ و دیوکاسیوس (اواخر قرن دوم - اوائل قرن سوم میلادی). در این آثار، در زمینه فعالیت‌های آیینی از قبیل نظام کاهنی، غیب‌گویی، قربانی انسانی و جدا کردن سر از بدن، مطالب زیادی وجود دارد. همچنین مطالبی در زمینه دیدگاه سلت‌ها نسبت به مرگ و دنیای پس از آن (دریافت آنها از زندگی پس از مرگ و ترس از مرگ) ثبت شده است. آنچه در این آثار نمی‌توان یافت، تصویری از خدایان سلتی یا نظام باورهای آنها است.

گاهی اوقات می‌توانیم پیوندهای میان این اسناد باستانی و سایر منابع بر جای مانده را تشخیص دهیم. مثلاً قدرت غیب‌گویی کاهنان در سنت‌های اولیه ایرلندی نیز ثبت شده

است. نویسندگان کلاسیک، شواهد باستانشناختی و نخستین قصه‌های سلتی، جملگی از اهمیت کیش‌های آب، اهمیت سرانسان از دیدگاه مذهبی، و عقیده جدی به زندگی پس از مرگ سخن می‌گویند.

منابع بومی

نخستین قصه‌های مکتوب ایرلندی و ویلزی، آکنده از مطالبی است که به سنت‌های اسطوره‌شناختی ویلزی تعلق دارند. به جای گزارش‌های باستانشناختی، این قصه‌ها را نقطه آغاز بحث خود قرار می‌دهیم، زیرا خوانندگان امروزی علاقمند به اسطوره‌شناسی سلتی، بیش از هر چیز با این قصه‌ها آشنایی دارند. اما چنانچه بخواهیم اسطوره‌ها و اشارات دائم این آثار به ماوراء طبیعت را با دنیای سلت‌های کافرکیش، بدان صورت که دریافته‌های باستانشناختی یا آثار کلاسیک آمده است، پیوند زنیم باید کاملاً محتاط باشیم. نخست آنکه آثار شفاهی موجود، به صورتی که اکنون در اختیار ما قرار دارند متأخراند، و در فضایی مسیحی، و بیشتر به وسیله دیران و راهبانی که در دیرها کار می‌کرده‌اند تألیف شده‌اند. دوم، این آثار مشخصاً و منحصرأً به ویلز و ایرلند مربوط می‌شوند که در دوران کافرکیشی سلتی، در حاشیه غربی قلمرو سلت‌ها قرار داشته‌اند.

ایرلند

ثبت و ضبط سنت شفاهی ایرلندی از سال‌های قرن ششم میلادی آغاز شد. اما تاریخ اکثر دستنوشته‌های باقیمانده، از قرن دوازدهم به بعد است. ارزش آنها ناشی از این واقعیت بی‌چون و چرا است که مطالب مندرج در آنها به دوران‌های بسیار پیشتر استقرار ایرلندی‌ها، و شاید به دوره کافرکیشی، یعنی قبل از قرن پنجم میلادی باز می‌گردد.

سه مجموعه قصه منشور ایرلندی در دست است که بخصوص به دنیای ماوراء طبیعت سلتی مربوط می‌شوند. یکی از آنها «چرخه اسطوره‌شناختی» است که لاوورگوالا^۱ یا کتاب اشغال‌ها، و دین شن خاس^۲ یا تاریخ مکان‌ها را شامل می‌شود، و هر دو در قرن دوازدهم میلادی تألیف شده‌اند. کتاب اشغال‌ها، ریشه در تألیفات کهن‌تر علمای رهبانی دارد که در قرن‌های ششم و هفتم میلادی «تاریخ ایرلند» را تألیف کردند. این اثر توصیف اشغال‌های اسطوره‌ای و متوالی ایرلند است که پیش از وقوع توفان بزرگ آغاز می‌شود، و

1) *Leabhar Gabhála*

2) *Dinnshenchas*

منابع اطلاعاتی ما دربارهٔ اسطوره‌های سلتی کدامند؟

با ورود گیل‌ها یا سلت‌ها خاتمه می‌یابد. به نظر می‌رسد که هدف از این نوشته، تدوین نوعی اسطورهٔ آفرینش، و تبیین ماهیت ایرلند و حضور سلت‌ها است. جالب توجه‌ترین بخش «کتاب اشغال‌ها» در متن کنونی به توها ددانان مربوط می‌شود که نژاد آسمانی ایرلند است و از خدایان و الهه‌های گوناگون تشکیل می‌شود، و هر یک از آنها کارکردها و دلمشغولی‌های خاص خود را دارند. دین شن خاص به این اندازه سودمند نیست، اما حاوی مجموعه‌ای از دانستنی‌های مربوط به جای‌ها است که در آنها نام اماکن از چشم‌انداز اسطوره تبیین شده است.

دومین گروه قصه‌ها در مجموعه چرخهٔ اولستر ثبت شده‌اند که مهمترین آنها مجموعه داستان موسوم به *تان بوکولنا*^۱ (غارت گلهٔ گولی) است. این اثر حاوی وقایع‌نگاری کشمکش بزرگ میان دو ولایت شمالی از پنج ولایت اولستر و کانکت است. تان آکنده از ماوراء طبیعت است: قهرمانان فوق بشری از قبیل کو-هالین، و غیبگویانی از قبیل کاه‌بد ساکنان اولستر را تشکیل می‌دهند. فرمانروای کانکت، ملکه - الههٔ ماوراء طبیعی به نام وِیْب است که شخصیتی تاریخی پیدا کرده است. سرنوشت هر دو قلمرو فوق در دست الهه‌های بزرگ جنگ و مرگ، موسوم به موریگان و بَدواست. چرخهٔ اولستر، آنچنان که از نامش برمی‌آید، سنتی اسطوره‌ای است که فقط به اولستر تعلق دارد. در هیچ یک از مناطق دیگر ایرلند، چیزی شبیه به آن وجود ندارد. بخشی از نخستین شکل شناخته شدهٔ تان، در دستنوشته‌ای کهن و تکه پاره و معیوب برجای مانده است که *لاور ناهودرا*^۲ یا کتاب *گاو قهوه‌ای* نامیده می‌شود. این کتاب در قرن دوازدهم در دیر کلون ماسنویس تألیف شده است. اما از حیث اصالت، تان بسیار قدیم‌تر است، و زبان نخستین شکل شناخته شدهٔ این داستان به قرن هشتم باز می‌گردد؛ بسیاری از پژوهشگران بر این عقیده‌اند که قطعاتی از آن متعلق به چندین قرن قبل از تاریخ فوق است، هرچند گروهی دیگر با این نظر موافق نیستند.

سومین گروه از این داستان‌ها را می‌توان در «چرخهٔ فین» یافت که باز هم در قرن دوازدهم تألیف شده است. مندرجات این اثر کمتر به اسطوره می‌پردازد، اما حاوی وقایع‌نگاری قهرمانی به نام فین، و دستهٔ جنگجویان قهرمان او موسوم به فینا است که همگی منزلی ماوراء طبیعی دارند. جذابیت این داستان‌ها در پیوستگی نزدیک آنها با دنیای طبیعی، در عین حضور موجودات ماوراء طبیعی در آنها است. این دیدگاه

1) *Táin Bó Cualinge*

2) *Leabhar na h Uidre*

جان‌گرایانه نسبت به جهان، سنتی است که با یافته‌های باستانشناختی مربوط به دین سلتی شباهت‌های فراوان دارد.

در مورد ارزش این منابع کهن ایرلندی، در بازسازی اسطوره‌شناسی سلتی بحث و جدل‌های فراوان صورت گرفته است. این داستان‌ها از یک طرف در دوره قرون وسطا و بر زمینه‌ای مسیحی تألیف شده‌اند، و از طرف دیگر زبان مورد استفاده در آنها حاکی از آن است که از قرن هشتم به بعد پدید آمده‌اند. در واقع، پاره‌ای توصیف‌ها قویاً بر ایرلند سده‌های میانه دلالت می‌کنند. برقرار کردن پیوندهای نزدیک میان آثار حماسی ایرلندی، و جامعه کافرکیش سلتی بدان گونه که نویسندگان کلاسیک ثبت کرده‌اند، ذهن‌گرایی مخاطره آمیزی است. شکاف مکانی و زمانی میان اروپای سلتی اواخر هزاره اول قم، و ایرلندِ اوائل دوران تاریخی، بیش از آن عمیق است که بتوان نادیده‌اش گرفت. با این همه، شواهد تردید ناپذیری در دست است که به موجب آنها برخی مطالب ایرلندی، حاوی گزارش‌هایی از سنت سلتی پیش از مسیحیت است. این قدمت را بخصوص می‌توان در چرخه اولستر مشاهده کرد که حاوی توصیف تغییر بنیادی شرایط سیاسی اولستر در ایرلند، پیش از قرن پنجم میلادی است. از عملکرد مؤلفان این آثار که ثبت وقایع گذشته بوده است می‌توان به شکل‌گیری نخستین سازمان‌های سیاسی پیش از مسیحیت در این منطقه پی برد. نشانه‌های دیگری نیز به سرچشمه‌های کافرکیشی اشاره می‌کنند. در این افسانه‌های ایرلندی، اثری از مسیحیت به چشم نمی‌خورد، و در جهانی که توصیف می‌شود، درک ماوراء طبیعت، به سنت پیش از مسیحیت تعلق دارد.

صرف‌نظر از آنکه این قصه‌ها در چه زمانی تألیف شده‌اند، حاوی مقدار زیادی مطالب کافرکیشانه و اسطوره‌شناختی‌اند. با وجود این، هرگونه تلاش به منظور ایجاد پیوند میان این اسطوره‌های مکتوب، و شواهد باستانشناختی مربوط به دین سلتی‌های کافرکیش با مشکلاتی جدی همراه خواهد بود، هرچند بعضی مفاهیم از قبیل قدرت مقدس «سه» در هر دو منبع، اهمیتی ویژه دارد. گرچه شخصیت‌های آسمانی سلتی در ادبیات آنها حضور دارند، اما به انواع گوناگون پرستش و نظام‌های عقیدتی همراه با آنها هیچ گونه اشاره‌ای نشده است. جز در مواردی بسیار استثنایی، تشخیص خدایان توهاد دانان از خدایانی که نامشان در کتیبه‌های بازمانده از اوائل هزاره اول میلادی ثبت شده ناممکن است. نام خدای ایرلندی نوادو، از نظر واژه‌شناسی احتمالاً با نودنز مربوط است که معبد بزرگ او بر رودخانه سیورن در قرن سوم میلادی ساخته شد. مثال‌های دیگری نیز از ارتباط محتمل میان خدایان وجود دارد، اما این موارد معدود است. مشکلی که در

منابع اطلاعاتی ما درباره اسطوره‌های سلتی کدامند؟

برخورد با مطالب ایرلندی پیش می‌آید، از «شتت‌شوی» سنت کافرکیشی توسط مسیحیت ناشی می‌شود؛ دیرانی که نسبت به کافرکیشی ایرلندی ناآگاه بوده یا با آن خصومت می‌ورزیده‌اند، عمده‌اً دنیای ماوراء طبیعه آنها را تحریف یا بازسازی کرده‌اند تا آن را خنثی نمایند. به این ترتیب، دین سلتی رقیق شده و آنچه از آن بر جای مانده قهرمانان یا خدایانی فوق بشری است که از نظام‌های الهیاتی اصلی خود دور افتاده‌اند.



این نقش برجسته
رومی - سلتی بر
سنگ که از سیر
نستر در گلوسترشایر
به دست آمده
خدایان کوچک و
روپوش‌دار باروری
و بهزیستی را نشان
می‌دهد.

ویلز

سنت شفاهی کهن ویلز از حیث عناصر اسطوره‌شناختی غنی است، اما در مقایسه با آنچه در ایرلند وجود دارد، از حیث سندیت بسیار ضعیف است و بنا به شواهد موجود، در روایت‌های بعدی آن تغییرات وسیع‌تری اعمال شده است. به عنوان مثال، مرتباً از خداوند یاد می‌شود، اما از مجموعه خدایان کافرکیشی که در کتاب اشغال‌های ایرلندی مشاهده می‌شود، هیچ خبری نیست. در مطالب کهن ویلزی همچنین می‌توان رد پای بن‌مایه‌های داستانی رایج در جهان را مشاهده کرد. میان سنت‌های اسطوره‌شناختی ویلز و چرخه رمانس آرتوری^۱ قرون وسطا در اروپای قاره‌ای نیز پیوندهایی وجود دارد. آرتور ویلز، قهرمانی است که از آرمان‌های والا دفاع می‌کند، و در سروده تالیسن دز قرن

(۱) نوعی از رمانس که شخصیت اصلی آن آرتور، قهرمان بریتانیایی است و او کسی است که گفته می‌شود در قرن ششم پادشاه برتین‌ها بوده است.

سیزدهم، با عنوان *تاراج‌های آنون*^۱، جهان دیگر را به مبارزه می‌طلبید. دستنوشته‌های ویلزی هرچند اندک‌اند، آن‌قدر قدمت دارند که امکان برقرار کردن پیوندهایی میان اسطوره‌های ویلزی و دین سلت‌های کافرکیش را میسر سازند. در بازسازی نظام عقیدتی سلت‌های کافرکیش، این اسطوره‌ها در بهترین حالت، کاربرد محدودی دارند. دسترسی به اسطوره‌های سلتی میسر است، اما این اسطوره‌ها آن‌قدر در بافتی متفاوت تغییر شکل یافته‌اند که غالباً به دشواری می‌توان آنها را اسطوره تلقی کرد. مربوط‌ترین و قدیم‌ترین مطالب باقی مانده در *چهار دفتر مابینوگی*^۲ (گاهی مابینوگیون)، *قصه کلوخ و اولون*^۳، و منابع دیگری از قبیل *رؤیای رونابوی*^۴ و *پر دور*^۵ ثبت شده‌اند. *کلوخ و اولون* احتمالاً نخستین داستان‌های اسطوره‌ای ویلزی بشمار می‌روند و شکل اصلی آنها مربوط به قرن دهم است. مابینوگی برای اولین بار، مدتی پس از این تاریخ، یعنی در قرن یازدهم تألیف شد. سنت ویلزی کهن در دو مجموعه گردآوری شده است: کتاب سفید ریدرچ^۶ که در حدود سال ۱۳۰۰ نوشته شده، و کتاب سرخ هرگست^۷ که در قرن چهاردهم تألیف شده است. به نظر می‌رسد که بیشتر مطالب هر دو *قصه کلوخ و اولون* و *چهار دفتر* از سنت‌هایی قدیم‌تر از زمان تألیف‌شان حکایت می‌کنند.

همه این قصه‌ها وقایع‌نگاری فعالیت‌های موجودات ماوراء طبیعی اما تاریخی شده‌ای هستند که اولوهیت‌شان آشکار نیست، و موقعیت جسمی و اخلاقی آنها این موضوع را افشا می‌کند. اسطوره‌های ویلزی آکنده از حیوانات افسون شده یا جادویی، دگردیسی از هیأت انسان به صورت حیوان، کله‌هایی با خصوصیات موجودات آسمانی، و دیگرهایی است که می‌توانند مرده را زنده کنند. نوعی جهان زیرین کافری وجود دارد که آنون‌نامیده می‌شود و زیر سیطرهٔ ایراون است؛ چیزی شبیه به زندگی روی زمین، و در واقع بسیار شبیه به جهان دیگری که در سنت ایرلندی وجود دارد.

همان‌طور که در مورد اسطوره‌های ایرلندی گفتیم، برقراری پیوند میان اسطوره‌های ویلزی و دین کافرکیش سلتی – بدان گونه که در یافته‌های باستانشناسی بر جای مانده – دشوار است. گاهی اوقات موجودات ویلزی را می‌توان مستقیماً به موجودات آسمانی سلتی مربوط کرد: مابون شکارچی در *کلوخ و اولون*، یقیناً همان مابونوس رومی – سلتی

1) *Spoils of Annwn*

2) *Four Branches of Mabinogi*

3) *Culhwch and Olwen*

4) *Rhonabwy*

5) *Peredur*

6) *White Book of Rhydderch*

7) *Red Book of Hergest*

منابع اطلاعاتی ما دربارهٔ اسطوره‌های سلتی کدامند؟

در شمال بریتانیا و گال است. خصوصیات ماوراء طبیعی دیگ‌ها، سرهای انسانی و حیوانات، به سنت‌های مذهبی قابل مشاهده در فرهنگ مادی سلت‌های کافرکیش بسیار نزدیک است. علاوه بر این، میان اسطوره‌های ایرلندی و ویلزی، پیوندهای مستقیمی وجود دارد: تغییر شکل، پیوند با حیوانات، و دیگ‌های جادویی، گواهی بر این اشتراک سنت است.

یافته‌های باستانشناختی

یافته‌های باستانشناسی که پژوهش در فرهنگ مادی دین سلتی را میسر می‌سازند، شواهد عمده‌ای هستند که مستقیماً به دورهٔ کافرکیشی سلتی تعلق دارند. این یافته‌ها عبارتند از: معابد و فضاها، مقدس، مراسم کفن و دفن، رفتارهای آیینی، کتیبه‌نگاری و شمایل‌نگاری (نگاره‌ها، بدان گونه که مثلاً در مجسمه‌ها، پیکرک‌ها یا سکه‌ها تصویر شده‌اند). این دسته از شواهد نیز مشکلات درونی خاص خود را دارند: باستانشناسان فقط می‌توانند به آنچه که بر جای مانده است بپردازند، و تفسیر اندیشه‌ها و باورهای جماعت‌هایی که ۲۰۰۰ سال قبل می‌زیسته‌اند، بر اساس اشیاء مادی بر جای مانده از آن باورها نیز با مشکلات جدی همراه است. مشکل عمدهٔ دیگری که بر سر راه تفسیر این یافته‌ها وجود دارد آن است که بیشتر شمایل‌نگاری‌های مربوط به دین سلتی، متعلق به دوران نفوذ رومی‌ها بر قلمروهای سلتی است، و لذا جداکردن نمادگرایی و باورهای سلتی از سنت رومی درهم تنیده با آن، دشوار است.

شواهد باستانشناختی مرتبط با موضوع، از زمانی آغاز می‌شود که می‌توان فرهنگ مادی سلت‌ها را متمایز کرد (حدود قرن‌های ششم و هفتم ق م) و تا برجیده شدن رسمی کافرکیشی سلتی که تقریباً مقارن با پایان اشغال قلمروهای سلتی توسط رومی‌ها است (حدود ۴۰۰ میلادی) ادامه می‌یابد.

از فضاها، مذهبی سلتی در دورهٔ ماقبل رومی، شواهد قابل توجهی بر جای مانده است. (نگاه کنید به «کاهنان، قربانی و آیین، صص ۶۷-۶۶). معابدی ساختهٔ دست بشر وجود دارند، هرچند با نوع معماری مذهبی رسمی همخوانی ندارند. این فضاها غالباً شامل محوطه‌ای محصور، دریاچه‌ای مقدس، جنگل و چشمه‌سار بوده است. سلت‌ها به منظور ارتباط گرفتن با قدرت‌های جهان زیرین، چاه‌ها یا تونل‌های عمیقی نیز حفر می‌کردند. شواهدی مبنی بر رفتارهای مکرر و رسمی نیز وجود دارد که ناظر بر هدف کارکردی مشخصی نیست، و لذا می‌توان آنها را «رفتار آیینی» بشمار آورد. از جمله

این رفتارها می‌توان خاک سپاری نذری در مکان‌های آبی، از میان بردن هدایا به صورتی
آیینی، و قربانی کردن موجودات زنده را نام برد.



دیگ معروف زر - سیم‌اندود، به دست آمده از گاندستروپ دانمارک متعلق به قرن‌های دوم تا اول ق.م.

از دنیای سلتی ماقبل - رومی، معدودی پیکره‌های سنگی یا فلزی خدایان برجای مانده است (هرچند اشیاء چوبی به تصادف برجای مانده، حکایت از آن دارد که پیکره‌های چوبی نسبتاً متداول بوده است). تا پیش از ورود فرهنگ یونانی - رومی و پیدایش آمیزه‌ای غنی از فرهنگ بومی و بیگانه که آثار مادی فراوانی از آن برجای مانده است، شواهد مربوط به نظام عقیدتی سلتی ناقص است. هنر سلتی پیش از آنکه به تولید پیکره‌ها و چهره‌های آشکارا مذهبی پردازد، طرح‌های مجرد تولید می‌کرد. اما نمونه‌هایی از شمایل‌نگاری سلتی به صورت نقش برجسته و پیکره در دست است که

منابع اطلاعاتی ما درباره اسطوره‌های سلتی کدامند؟

قدیم‌ترین آنها مربوط به قرن‌های ششم تا پنجم قم است، و عمدتاً در دو منطقه جغرافیایی پیدا شده‌اند: دره رون سفلا (احتمالاً به دلیل نفوذ و تأثیر سکونت‌گاه یونانی مارسی که در سال ۶۰۰ قم تأسیس شد) و اروپای مرکزی. در قرن‌های اول و دوم قم، تصویرسازی متداولتر شد و نمادهای برنجی حیوانات، بخصوص گرازها، کارکردی نیمه مذهبی داشت. دیگ آیینی بی‌نظیر و زر-سیم‌اندود به دست آمده از گاندستروپ در یوتلند که احتمالاً متعلق به قرن‌های دوم یا اول قم است، یکی از شواهد معتبر شمایل‌نگاری سلتی به شمار می‌آید. سطوح داخلی و بیرونی آن با صحنه‌ها و خدایانی اسطوره‌ای تزیین شده است که پاره‌ای از آنها منشاء خارجی و شرقی خود را افشا می‌کنند. اما بسیاری از قسمت‌های این تصاویر، بی‌تردید سلتی‌اند؛ خدای مشعل به دست شاخدار و مار شاخ قوچی به مجموعه آیین‌های مذهبی گال‌ها تعلق دارد، و سربازان با سلاح‌های سلتی عصر آهن تصویر شده‌اند. محل ساخته شدن این دیگ مورد بحث و مجادله است: بهترین نقره‌کاران آن دوره اهالی تراسه و داکیا در جنوب شرقی اروپا بودند، و خود ظرف را احتمالاً افزارمندان بیگانه برای استفاده سلت‌ها ساخته‌اند. این قبیل آهنگران احتمالاً توصیف‌هایی درباره این موجودات بیگانه شنیده‌اند و آن را در هنر خود ملحوظ کرده‌اند. اخیراً استدلال‌هایی به نفع منشاء هندی دیگ‌گاندستروپ صورت گرفته است، اما این حدس و گمان‌ها، پیوندهای نزدیک میان هنر مذهبی مندرج بر این ظرف، و هنر مذهبی اروپای سلتی را نادیده گرفته‌اند. پیدا شدن این ظرف در دانمارک شاید به دلیل چپاول قلمرو گال‌ها به دست کیمبری‌های توتونی باشد.

هنگامی که فرهنگ رومی استقرار یافت، در کنش متقابل با سنت‌های مذهبی سلتی قرار گرفت؛ سنت‌هایی که پیش از آن بیانی مادی پیدا نکرده بود. این کنش متقابل، به بازنمایی خدایان در مقیاسی وسیع منجر شد که بسیاری از آنها در مجموعه خدایان یونانی-رومی بیگانه بود. همچنین به پیدایش سنت کتیبه‌های تقدیمی منجر شد که اسامی موجودات آسمانی سلتی را برای ما به یادگار گذاشته است. این فراوانی شواهد مذهبی که صرفاً پس از استقرار حاکمیت رومی‌ها امکان بروز یافت، از حضور نظام پیچیده‌ای از باورها حکایت می‌کند که پیش از آن، در دوره سلتی آزاد وجود داشته است.

باستانشناسی و ادبیات

از میان این سه دسته شواهدی که به اختصار ذکر شد، فقط شواهد باستانشناختی و منابع بومی تا حدود زیادی به بازسازی اسطوره‌های سلتی کمک می‌کنند. این دو رشته از

شواهد اسطوره‌شناختی را می‌بایست اساساً مجزا از یکدیگر مورد بررسی قرار داد. به دلیل ناهمگونی‌های تقویمی و مکانی که پیشتر ذکر شد، تلقی مدارک به مثابه بخش‌هایی از یک پیوستار واحد، امکان‌پذیر نیست. با وجود این، بی‌تردید می‌توان میان منابع مادی و ادبی پیوندهایی برقرار کرد. عناصر مشترکی در آنها مشاهده می‌شود که تصادفی بودن آن عجیب به نظر می‌رسد: تقدس «درخت»؛ نمادینگی دیگ‌ها؛ قدرت ماوراءطبیعی سر انسان؛ و باور به جهان دیگری شبیه به زندگی زمینی از جمله سنت‌هایی است که بر شکاف میان دو رشته شواهد اصلی اسطوره‌های سلتی پل می‌زند.



نژاد آسمانی ایرلند

کتاب اشغال‌ها یک سلسله اشغال‌های اسطوره‌ای ایرلند را روایت می‌کند که با لشکرکشی سزار آغاز می‌شود و با ورود گال‌ها (سلت‌ها) خاتمه می‌یابد. کارکرد این اسطوره‌های اشغال، درواقع تبیین حضور تاریخی سلت‌ها در ایرلند است. شخصیت‌های اصلی این اسطوره توها دِ دانان، به معنی اتباع الهه دانو است که نژادی از خدایان‌اند. اشغال‌گر پیش از آن پارتولون بود که پس از وقوع توفان برای اولین بار ایرلند را استعمار کرد. وی همراه با خانواده و گروه کثیری از ملتزمین رکابش، از جمله سه کاهن از یونان آمده بود. پارتولون و اتباعش بر اثر شیوع طاعون از میان رفتند. در ادبیات قومی جدید ایرلند، شخصیت او در قالب نوعی شیطان باروری بر جای مانده است.

آخرین اشغال‌گرانی که در کتاب اشغال‌ها ثبت شده‌اند گال‌ها یا سلت‌های نخستین‌اند که به زبان گریلدلیک سخن می‌گویند. به موجب سنت اسطوره‌ای، گال‌ها اخلاف پسران میل بودند که از اسپانیا به ایرلند آمدند. آنها اتباع الهه دانو را از حاکمیت خلع کردند، و باعث شدند که آنها قلمرو جدیدی در زیرزمین ایجاد نمایند. هنگامی که گال‌ها به ایرلند رسیدند با سه الهه برخورد کردند که نام خود را به سرزمین‌های بنوا، فولا و اریو داده‌اند. هر یک از این الهه‌ها از اشغال‌گران قول می‌گیرند که چنانچه موفق شدند خود را در ایرلند مستقر سازند، نام آنها را بر این سرزمین بگذارند. یک پیش‌گو، یا فیلی (نگ به ص ۸۶) به نام آورین به اریو اطمینان داد که ایرلند به نام او نامیده خواهد شد، و اریو نیز در عوض پیش‌بینی کرد که این سرزمین تا ابد به گال‌ها تعلق خواهد گرفت.

توها دِ دانان (مردمان الهه دانو)

نژاد موجودات آسمانی، یعنی ساکنان ایرلند قبل از ورود سلت‌ها، آغاز پیدایش خود را به الهه - جدشان دانو می‌رسانند. آنها چهار طلسم نیرومند با خود به ایرلند آوردند:

سنگ فال که بر اثر تماس پادشاه بر حق به سخن درمی‌آمد؛ نیزه‌ی لوگ که پیروزی را تضمین می‌کرد؛ شمشیر نوادو که هیچ‌کس را از آن گریز نبود؛ و دیگ داگدا که خواسته‌ی هرکسی را برآورده می‌کرد. توها د دانان در جادو و کاهنی مهارت داشتند. بسیاری از خدایان کارکردهایی ویژه را تداعی می‌کردند: اوگما در ابزارهای جنگ تبجر داشت؛ لوگ در هنرها و پیشه‌ها؛ گاونو در آهنگری؛ و دیان کِخت در طبابت.

برجسته‌ترین خدایان توها د دانان، اسطوره‌ها و داستان‌های ویژه‌ای داشتند که آنها را با مهارت‌های شان مرتبط می‌کرد. داگدا، به معنی «خدای خوب»، پدر - خدای قبیله‌ای بود که فراوانی و تولید مثل را تأمین می‌کرد. دو خصوصیت عمده‌ی او یکی چماق بزرگی بود که یک سر آن می‌کشت و سر دیگریش جان می‌بخشید، و دیگری دیگ بزرگی بود که هیچ‌گاه خالی نمی‌شد. تصویر داگدا حاوی تناقض است: وی بسیار فربه و زشت تصویر می‌شود، چهره‌ای مضحک و ناهنجار دارد، قبایی کوتاه و ناشایست می‌پوشد، بسیار پرخور است، و با این اوصاف پدر نیرومند قبیله‌ی خویش نیز هست. این چهره تمامی نماد او در مقام خدای باروری است. درباره‌ی پیوند او با الهه‌های گوناگون از جمله بوان، الهه‌ی رودبوین، افسانه‌های متعدد وجود دارد. همسری او با الهه‌ی ترسناک جنگ - خشم، موسوم به موریگان، امنیت مردمش را تضمین می‌کند.

گاونو یکی از خدایان سه‌گانه‌ی افزارمندی بود: او آهنگر بود، لوکتا تعمیرکار و کِرِذِه فلزکار بود. آنها به اتفاق یکدیگر سلاح‌هایی جادویی ساختند (هریک از آنها قسمتی را ساخت) که لوگ و توها در نبرد بزرگ خود با فوموریان‌ها از آن بهره‌می‌گرفتند؛ فوموریان‌ها شیاطینی بودند که با کلیه‌ی اشغال‌گران ایرلند به جدال برمی‌خاستند. گاونو متکامل‌ترین شخصیت این خدایان سه‌گانه است. سلاح‌های او غالباً به هدف اصابت می‌کرد و می‌کشت. وی نقش اضافی میزبان جشن آن جهان را نیز برعهده داشت، و آبجو مخصوصی که با آن از مهمانان پذیرایی می‌کرد جاودانگی می‌بخشید. دیان کِخت، خدای شفابخشی، قدرت خود را مرهون آمیزه‌ای از جادو و گیاهان محلی بود؛ وی همزمان طبیب و آهنگر بود. او برای شاه نوادو سلاحی نقره‌ای ساخت تا جایگزین سلاح از دست رفته‌ی خود در جنگ نماید. دیان کِخت با بهره‌گیری از جادو، بیماران را شفا می‌داد: وی با خواندن ورد بر فراز چاهی که جنگجویان کشته شده در آن غسل داده شدند اعضای توها د دانان را زنده کرد. مانانان خدای دریا بود و با تصاویر دریایی احاطه شده است: ردای او شبیه به دریا بود و امواج، اسبان او بودند. وی مانند همتای ویلزی خود ماناویدان، جادوگر نیز بود و در جنگ‌ها به توها یاری می‌رساند، و از جمله قایقی

فراهم می‌کرد که از افکار ناخدایش اطاعت می‌کرد؛ اسبی که به یکسان و شادمانه بر دریا و زمین می‌تاخت، و شمشیری به نام فراگراک («پاسخگو») که می‌توانست هر زرهی را از هم بشکافد. خوک‌های جادویی مانانان نمادهای تجدید حیات بودند: می‌شد آنها را ذبح کرد و خورد، درحالی که روز بعد دوباره زنده می‌شدند، و آماده بودند که برای جشن و مهمانی دوباره ذبح شوند.

نقاب برنجی کله اسب، به دست
آمده از استانونیک، یورکشایر،
متعلق به قرن اول میلادی. احتمالاً
نوعی دستگیره اراپه بوده است.
هنرمند با استفاده از چند خط ساده،
به اسب جان بخشیده است.



نوادو و لوگ، دو تا از معروف‌ترین خدایان توها دِ دانان‌اند. نوادو پادشاه توها دِ بود، اما پس از آنکه سلاحش را در نبرد از دست داد مجبور شد قدرت خود را واگذار نماید: فرمانروایان ایرلند می‌بایست از حیث سلامت و نیروی بدنی کامل باشند. در این دوران فترت، یعنی دوره‌ای که نوادو موقتاً صلاحیت خود را برای رهبری از دست داد، یک

نایب‌السلطنه به این سمت منصوب شد. این پادشاه پرس نام داشت که در لغت به معنی «زیبا» است، و انتخاب دقیقی بود، زیرا او نیمه فوموریان بود. دوران فرمانروایی او دوره خوبی نبود: شیوه‌های خسیسانه او باعث شد که ایرلند ثروت خود را از دست بدهد و از رونق بیفتد. پس از شکست فوموریان‌ها به دست توها د دانان، پرس بخشیده شد به شرط آنکه تجارب خود را در زمینه کشاورزی در اختیار توها د ها قرار دهد. جالب است بدانیم که توها د ها در جنگ و ابزارسازی تبحر داشتند، اما از کشاورزی بی‌اطلاع بودند. به همین دلیل ناگزیر بودند در زمینه کشاورزی به فوموریان‌ها متکی باشند. نوادو بار دیگر مقام پادشاهی را به چنگ آورد، البته پس از آنکه دیان کِخت برای او سلاح تازه‌ای ساخت، و او از آن پس به نوادوی آرگاتامه (نوادوی سیمین سلاح) معروف شد. اما نوادو در نتیجه درگیری مداوم با فوموریان‌ها روحیه خود را از دست داده بود، و لذا لوگ جوان رهبری را به دست گرفت. شاید بتوان گفت که نوادو همان نودن، خدای شفابخش لیدنی در گلوستر شایر است: هر دو نام احتمالاً به معنی «سازنده ابر» است، زیرا محتملاً آنها خدایان هوا بوده‌اند.

لوگ به معنی «درخشنده» هم با توها د دانان و هم با فوموریان‌ها پیوند خونی داشت. وی خدای نور بود، و جشنواره تابستانی او لوگ نَسَد نامیده می‌شد. واژه گالی لوگوس به معنی «کلاغ» است، و میان لوگ و این پرند پیوند ضعیفی وجود دارد. لوگ، قهرمان جنگ، جادوگر، و استاد ابزارساز بود. وی با این مشخصات در تارا وارد دربار پادشاهی نوادو شد. پیوند میان لوگ و ابزارسازی، بعضی پژوهشگران را به این گمان رانده است که وی همان «مرکوری» گالی است که قیصر او را «مخترع کلیه هنرها» توصیف می‌کند. این لوگ بود که نوادو را ترغیب کرد با فوموریان‌ها به مقابله برخیزد، و هماهنگی جنگ‌هایی را برعهده گرفت که به تار و مار شدن فوموریان‌ها انجامید. وی شخصاً با لور سه‌مگین، رهبر فوموریان‌ها (پدر بزرگ خودش) را به قتل رساند. لوگ در جنگ‌ها، هم از جادوی خودش بهره می‌گرفت، هم از شمشیر طلسم شده و قایق مانانان. لقب لوگ لامقادا به معنی «بلند سلاح» بود که احتمالاً کنایه از مهارت او در نیزه‌اندازی یا پرتاب فلاخن است (سلاحی که با استفاده از آن بالور را به قتل رساند).

اسطوره‌های لوگ به کتاب اشغال‌ها محدود نمی‌شود. در چرخه اولستر نیز این خدا به عنوان پدر آن جهانی کوه‌الن ظاهر می‌شود، و زخم‌هایی را که این قهرمان جوان در نبرد با کانکت‌ها برداشته است تسکین و شفا می‌دهد.

پس از خلع ید توها د دانان‌ها به دست گال‌ها، خدایان شکست خورده، در زیرزمین

قلمروی تشکیل می دهند که تصویر آینه‌ای جهان زمینی است. این خدایان با وجود آنکه مغلوب شده‌اند می توانند گال‌ها را از شیر و غله محروم سازند، و این قدرت خود را برای معامله کردن با آنها به کار می گیرند. لذا، به موجب توافقی دوجانبه، ایرلند به دو دنیای سفلا و علیا تقسیم می شود. در قلمرو جهان زیرین، توها دِها با استفاده از جادوی خود همچنان کنترل امور ماوراء طبیعی را در اختیار دارند. هر یک از خدایان دارای یک شی (تپه‌ای خیالی) است که بخشی از دنیای دیگر شاد است.

نبردهای ایرلند: فیربولگ‌ها و فوموریان‌ها

توها دِ دانان‌ها به منظور استقرار خود در مقام اربابان ایرلند ناگزیر بودند با دو گروه از موجودات سهمگین به نبرد برخیزند که هر یک از آنها در شکل‌گیری تاریخ ایرلند نقشی اساسی داشتند. اشغال‌گران پیشین که توها دِها آنها را بیرون راندند فیربولگ‌ها بودند؛ موجودات اسطوره‌ای ماقبل سلتی که نامشان را احتمالاً از خدایی به نام بولیگ گرفته‌اند. توها دِها فیربولگ‌ها را در نخستین نبرد ماگ‌تورا شکست دادند، و آنها را به جزایر آران تبعید کردند؛ فیربولگ‌ها در این جزیره با ساختن قلعه عظیم دون اونگوسا در اینیش مور شهرت یافتند. بر اساس یک روایت، توها دِها به فیربولگ‌ها اجازه دادند که ولایت کانکت را برای خود نگاه دارند. در همین نبرد ماگ‌تورا بود که نوادو سلاح خود را از دست داد.

دومین گروهی که توها دِ دانان ناگزیر بودند با آنها رویاروی شوند فوموریان‌ها یا فوم‌هوراها، به معنی «شیاطین-زیرین» بودند. اینان نژادی از شیاطین و از ساکنان دایمی ایرلند بودند که پارتولون در اشغال قبلی خود با آنها برخورد کرده و در نخستین نبرد ایرلند با آنها جنگیده بود. هنگامی که توها دِها این سرزمین را اشغال کردند، فوموریان‌ها آنها را جداً به دردمس انداختند: سرزمین آنها را غارت می کردند، مالیات‌های کمرشکن بر آنها تحمیل کردند، و کسانی که سرپیچی می کردند به سختی مجازات می شدند. فوموریان‌ها رهبری ترسناک داشتند که بالور خطر چشم نام داشت، و نگاه خیره‌تنه چشم بزرگ او، مرگ آنی را به دنبال داشت، و هیچ سلاحی بر او کارگر نبود. بالور در جزیره توری می زیست، و از بابت عملی شدن این پیشگویی که سرانجام به دست نوه‌اش از بین خواهد رفت همواره در هراس بود. به رغم کوشش‌هایش برای پیش‌گیری از این عاقبت شوم (با دور نگاهداشتن دخترش ایتن از مردان)، این دختر حامله شد و سه قلو زایید. بالور آنها را به دریا افکند، اما یکی از آنها زنده ماند: این بچه

همان لوگ بود که بزرگ شد، و توها دِ ها را در جنگ با فوموریان‌ها رهبری کرد، و خودش با استفاده از فلاخن و پرتاب سنگی به چشم بالور، او را به قتل رساند. فوموریان‌ها نیز مانند توها دِ دانان نژادی آسمانی‌اند. بالور نماینده نیروهای منفی شیطانی است که قدرتش فقط در مواجهه با نیروی - نور لوگ خنثی می‌شود، و لوگ نیمه فوموریان و از بستگان بالور است. توها دِ ها و فوموریان‌ها احتمالاً نمایندگان ثنویت کهن الگویی میان نور و تونیک یا نیروهای جهان زیرین‌اند که با یکدیگر درگیری و در عین حال وابستگی متقابل دارند. این پیوند هم از طریق تبار لوگ، و هم در مهارت‌های کشاورزی فوموریان‌ها که برای همزیستی توها دِ دانان ضرورت دارد، بازتاب یافته است.

پادشاهی مقدس

مفهوم با اهمیتی که اسطوره‌های ایرلند را به یکدیگر پیوند می‌دهد، پادشاهی مقدس یا آسمانی است. فرمانروای ایرلند، با سرنوشت و آبادانی این سرزمین پیوندی جدایی‌ناپذیر داشت. از این رو بود که خساست شاه برس، سترونی را برای ایرلند به ارمغان آورد. دربار پادشاهی تارا، سنتاً مکان مقدس آغاز پادشاهی بود؛ در اینجا بود که شاه و سرزمین به عقد ازدواجی آیینی درمی‌آمدند، و این پیوند در قالب الهه حاکمیت تجسم می‌یافت. اربو یکی از این تجسم‌ها بود؛ الهه‌ای که نام خود را به ایرلند داد، و پیاله‌ای زرین از شراب قرمز به پادشاهان متوالی ایرلند تقدیم کرد تا نماد وحدت آنها و شکوفایی ایرلند باشد. مب از کانکت به همسری نه پادشاه درآمد، و هیچ‌کس نمی‌توانست بر تارا حکومت کند مگر آنکه نخست او را به همسری درآورد. یکی از نمادهای این وحدت موجودات آسمانی با موجودات میرا، دگردیسی این الهه از هیأت پیرزنی سالخورده به قالب دختری جوان و بسیار زیبا است.

نامزد مقام پادشاهی می‌بایست آزمون‌های متعدد را از سر می‌گذراند و مدعای خویش را اثبات می‌کرد: ردای سلطنتی باید قالب تنش می‌شد، کالسکه سلطنتی باید او را می‌پذیرفت؛ و سنگ فال در تارا باید به محض تماس او به صدا درمی‌آمد. پادشاه بر حق می‌بایست در حالت خواب بر شرکت‌کنندگان در تاروفس، یا خواب گاو ظاهر می‌شد. حتی پس از آنکه انتخاب می‌شد ناگزیر بود محدودیت‌های موسوم به گیسی، یا قواعد و قوانین مقدس سلوک را رعایت کند، زیرا رعایت نکردن آنها می‌توانست به سقوط او منجر شود.

این نقش برجسته سنگی از معبدی شفا
دهنده در ماویلی فرانسه به دست آمده و
رومی - سلتی است. آنچه در تصویر
مشاهده می شود، روایتی سلتی از مارس،
نگهبان انسان در مقابل بیماری ها، و یک الهه
و ماری با شاخ قوچ است که نماد تجدید
حیات و باروری است.



گوزن تر برنزی، متعلق به قرن اول ق.م.
به دست آمده از یک گنجینه مذهبی در
نوی - آن - سولپاس، فرانسه

چرخه فیون

چرخه فیون در شکل تکامل یافته آن، به قرن دوازدهم تعلق دارد، هرچند حاوی عناصری قدیم‌تر است. شخصیت اصلی آن قهرمانی ماوراء طبیعی موسوم به فین مک کوم هیل است که گاهی اوقات فین مک کول نیز نوشته می‌شود. وی رهبر فیاناها است، و اینان دسته‌ای جنگجوی نخبه‌اند که اعضایش با گذراندن آزمون‌های دشواری از نیرومندی و ارزش انتخاب می‌شوند، و رفتارشان در چارچوب قواعد و قوانینی دقیق کنترل می‌شود. فیاناها موظف‌اند در مقابل هر نیروی اشغال‌گری از پادشاه ایرلند حمایت کنند. منزلت آسمانی فین در بسیاری از جنبه‌های زندگی او نشان داده شده است. او توسط یک کاهن زن بزرگ می‌شود، و خیلی زود با دنیای طبیعی پیوندی استوار برقرار می‌سازد؛ نماد این پیوند، ازدواج او با ساوا، زن طلسم شده‌ای است که نیروی شیطانی کاهنی سیاه او را به هیأت یک گوزن درآورده است. مرد شدن فین در هاله‌ای از رویدادهای اسطوره‌ای پیچیده شده است. وی خرد را از فینگاس شاعر کسب می‌کند، و این کار را با خوردن ماهی آزاد حکمت انجام می‌دهد که فینگاس به مدت هفت سال برای او شکار می‌کند. هنگامی که فین وارد تارا می‌شود، اولین کاری که می‌کند استفاده از جادو برای نجات دربار از دست ایلن است. ایلن دیو بدنهادی است که همه ساله در جشنواره سلتی ساون (۳۱ اکتبر تا ۱ نوامبر) کاخ را به آتش می‌کشد. فین در دوران زندگیش بارها با دنیای ماوراء طبیعی برخورد می‌کند، حیوانات طلسم‌شده‌ای را شکار می‌کند که او را اغوا می‌کنند و به دنیای دیگر می‌برند، و با موجوداتی آسمانی از قبیل موریگان، نوادو و اینگوس دیدار می‌کند. وی از موهبت قوه پیشگویی برخوردار است و در نبردها شجاعتی فوق‌انسانی دارد. مرگ فین با این شرط یا قید ارتباط دارد که او هرگز نباید با استفاده از شاخ چیزی بنوشد. هنگامی که فیاناها این قهرمان سالخورده را ترک می‌کنند، او سعی می‌کند با پریدن از رود بوین نیروی خود را به اثبات برساند، اما چون شرط خود را شکسته است در این رودخانه از بین می‌رود.

در چرخه فیون، فین با سایر موجودات و رویدادهای ماوراء طبیعی پیوند دارد. پیوند او با دیرمید جوان که رقیب او برای جلب محبت گرانیه زیبا نیز هست، چهره‌ای نه چندان دلپسند از او را به نمایش می‌گذارد. حسادت باعث می‌شود که با استفاده از جادو دیرمید را به قتل برساند (نگ به ص ۴۸). این قطعه یکی از وجوه نمونه‌وار اسطوره ایرلندی را به نمایش می‌گذارد، و آن مثلثی از عاشق جوان، دختر و خواستگار سالخورده است، مضمونی که دقیقاً شبیه به قصه اولستری کانر، دیر دره و نیشا است (نگ به صص ۴۸-۴۹).

پسر فین، اوشین (به معنی «گوزن کوچک») با جهانِ دیگر عمیقاً پیوند دارد. نیو موطلابی، دختر پادشاه تیر نا نوگ («سرزمین همیشه جوان») او را جادو می‌کند، و او بار سفر می‌بندد تا با این دختر زندگی کند. اما پس از مدتی دچار بیماری دوری از وطن می‌شود و به‌رغم توصیه نیو تصمیم می‌گیرد به جهان بالا بازگردد. نیو به اوشین هشدار می‌دهد که اگر می‌خواهد پیش او بازگردد، به هیچ وجه نباید بر خاک ایرلند قدم بگذارد. اوشین سرانجام اقدام به سفر بازگشت می‌کند و متوجه می‌شود که سیصد سال گذشته است. به محض آنکه متوجه این مطلب می‌شود، یراقش درهم می‌شکند، از اسب فرو می‌افتد، و به دلیل کهولت بیش از حد در دم جان می‌سپارد.



اسطوره‌های چرخه اولستر

مجموعه قصه‌های حماسی و منثوری که چرخه اولستر نامیده می‌شوند، به فعالیت‌های اولایدها یا اهالی اولستر، بخصوص کشمکش بزرگ آنها با ایالت همسایه، کانکت، و فتوحات نمایان قهرمانشان کو هالین مربوط می‌شود. اثر عمده این چرخه، کتاب *تان بوکولنا*، یا غارت گله کولی است که احتمالاً برای اولین بار در قرن هشتم میلادی تألیف شده است. روایت‌های عمده‌ای از *تان* باقی مانده است که نخستین آنها کتاب *لاورنا هودرا* (کتاب گاو قهوه‌ای) در کولون مک‌نوا، واقع در کو اوخالی، به دست سه راهب نوشته شده، و یکی از این راهبان در سال ۱۱۰۶ درگذشته است. عموماً فرض بر این بود که چرخه اولستر، تألیفی جدید از یک سنت شفاهی بسیار کهن‌تر است؛ در این راستا پژوهشگران اخیراً استدلال‌های متقاعدکننده ارائه کرده‌اند که به موجب آن این متن در اصل به منزله اثری ادبی تألیف شده، و در اوائل دوران تاریخی شفاهاً انتقال می‌یافته است.

محتوای اسطوره شناختی چرخه اولستر کاملاً آشکار است. گرچه این آثار در فضایی مسیحی تألیف شده‌اند، اما کاتبان رهبانی اولیه نیز حافظان معرفت گذشته بوده‌اند؛ کسانی که در سنت‌های آیینی باستان مستغرق بوده‌اند و هدفشان حفظ اسطوره در شکل مکتوب آن بوده است (نگ به کاهنان، قربانی و آیین، ص ۸۴). به راحتی می‌توان قبول کرد که در گذر از ایرلند کافرکیش به دوره مسیحیت، سنت‌های مذهبی و آیینی به نوعی تداوم داشته است.

تان بو کولنا (غارت گله کولی)

سیطره اسطوره‌شناسی بر چرخه اولستر به طرز نمایانی در کتاب *تان* ثبت شده است. مضمون اصلی این اثر توصیف جنگ بزرگ میان اولستر و کانکت بر سر گاو عظیم‌الجثه‌ای به نام گاو قهوه‌ای کولنا در اولستر است. این داستان درباره کشاکش و نعره

گاوان به مثابه نوعی تفریح معمول دنیوی نیست، بلکه مربوط به حیوانی جالب توجه و ماوراءطبیعی است که در حول و حوش او مطالب فراوانی از جنگ و اسطوره در هم تنیده است. داستان با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که در آن ملکه مِب و همسرش ایلیل از کانکت شبی در بستر به شور و احساس خود نسبت به یکدیگر می‌بالند. این زوج بجز یک مورد از کلیه جهات دیگر با هم برابرند، و آن مورد این است که ایلیل یک گاو بزرگ شاخ سفید به نام فین بناخ دارد. مِب بیهوده سرزمین خود را درمی‌نوردد تا موجودی با همان شکوه و جلال پیدا کند. در این اثنا از وجود گاو قهوه‌ای بزرگ اولستر با خبر می‌شود که صاحب آن شخصی به نام دیر مک فیخنیو است و حاضر است در ازاء پاداشی بزرگ این گاو را به ملکه قرض دهد. دیر با شنیدن این مطلب که افراد ملکه اعلام کرده‌اند گاو را با یا بدون رضایت صاحبش خواهند برد، حیوان را پنهان و از تحویل آن به ملکه امتناع می‌کند. مِب تصمیم می‌گیرد اولستر را اشغال و گاو قهوه‌ای را به زور تصاحب نماید، و به این ترتیب جنگی طولانی در میان این دو ولایت آغاز می‌شود. دیر شب قبل از نبرد نهایی، گاو را به کانکت می‌فرستند تا در امنیت باشد. وی در آستانه سرزمین جدید، نمره‌ای بلند می‌کشد و فین بناخ صدای متجاوز مزاحم را می‌شنود: پیشتر از آن هیچ‌کس بجز او جرأت نداشت در قلمروش چنین نمره‌ای بکشد. افراد ملکه مِب، بریکوروی میانه بهم زن (موجودی آسمانی) را به عنوان داور در نبرد میان دو گاو برمی‌گزینند. این دو حیوان یک شبانه روز در سراسر ایرلند با یکدیگر نبرد می‌کنند. عاقبت گاو قهوه‌ای کولنا غالب می‌شود و فین بناخ را با شاخ خودش به دار می‌کشد، اما خودش هم از این نبرد جان سالم به در نمی‌برد و بر اثر خستگی زیاد از پا درمی‌آید.

نبرد گاوها نمادی از مبارزه میان اولستر و کانکت است: مرگ آنها نشانه صلحی است که به دنبال پیروزی اولستری‌ها در پیریک برقرار می‌شود. محتوای کتاب تان به وضوح حکایت از آن می‌کند که هر دو گاو منشایی ماوراءطبیعی دارند. هر دوی آنها به دلیل بزرگی جثه و قدرتشان معروف‌اند. گاو قهوه‌ای به اندازه‌ای بزرگ است که پنجاه پسر بچه می‌توانند همزمان بر پشتش سوار شوند. فرگوس قهرمان بر این نظر است که خدایان حسود عمداً این دو حیوان را به ایرلند فرستاده‌اند تا جنگ و تلخکامی را میان این مردم بپراکنند. وی توضیح می‌دهد که چگونه این گاوها موجوداتی طلسم شده و دگردیسی یافته‌اند که در اصل گله گراز بوده‌اند و بعداً به صورت‌های مختلف درآمده‌اند، اما همواره منشاء کشمکش و ویرانی بوده‌اند. گاو قهوه‌ای قوه ادراک انسانی دارد: هنگامی که کورماک او را به تلاش بیشتر برای غلبه بر گاو بزرگ کانکت ترغیب کرد او بلافاصله واکنش نشان داد.



نمای روبرو و جانبی یک نشان سپر
از جنس برنز و به شکل کله یک گاو
که کله یک عقاب بر فراز آن قرار
گرفته است. یافته شده در تیلیس،
لینکلن شایر. متعلق به اواخر عصر آهن.



پیکره برنزی کوچک مارس با
مارهای شاخ قوچی. این پیکره
یکی از مجموعه پیکره‌هایی است
که در ساوت بردم ویلشایر پیدا
شده، و اثری رومی - سلتی است.

کوهالن و دیگر قهرمانان اولستر

در میان قهرمانان اسطوره‌ای اولستر، سه جنگجو از همه برجسته‌تر به نظر می‌رسند: فرگوس مک روک، کونال کارناک - و بزرگترین قهرمانان - کوهالن. توصیف خصوصیات هر سه قهرمان، از منزلت فوق انسانی و نیمه مذهبی آنها حکایت می‌کند. بخش اول نام فرگوس با «ویر» لاتین به معنی مرد هم ریشه است و تصور او باروری را تداعی می‌کند: او همسر الهه طبیعت فلیدایس، و نخستین معشوقه ملکه ماب است که به داشتن روابط جنسی متعدد شهره است. فرگوس اشتهاى جنسی شدیدی دارد و هفت زن لازم است تا او را ارضا کنند. چهره‌ای که از او تصویر می‌شود ماواره طبیعی است: و نیروی ۷۰۰ مرد را دارد؛ قدش به اندازه قد گول است؛ و هفت خوک، هفت گوزن، هفت گاو و هفت خمره مشروب را در یک وعده می‌خورد. او شمشیری جادویی دارد که طولش به اندازه یک رنگین کمان است.

فرگوس به دربار شاه کانر از اولستر تعلق دارد و پدر رضاعی کوهالن جوان است. اما پیشامدی باعث می‌شود که او و سایر قهرمانان به دربار ماب بروند. این واقعه، فرار عشاقی به نام‌های دیردره و نیشا، و خیانت کانر است (نگ به ص ۴۸). بعضی پژوهشگران عقیده دارند که قطعه دیردره، مخصوصاً برای توضیح نقض عهد فرگوس اضافه شده است. فرگوس در دوره اقامت خود در کانکت رابط میان ماب و کوهالن است. او در حالی که در استخری با ماب شنا می‌کند، به دست ایلبل کشته می‌شود. به موجب بعضی روایت‌ها فرگوس نویسنده کتاب تان است.

کونال کارناک پسر آورین شاعر و فیون کیو، دختر کاه‌بد کاهن است. کونال به معنی «نیرومند به اندازه گرگ»، و کارناک به معنی «پیروزمند» است. کونال نیز مانند فرگوس عناصر عمده‌ای از ماوراءالطبیعه دارد: وی نگهبان مرزهای ایرلند، و جد - خدای بخشی از این سرزمین است. باز هم مانند فرگوس، پدر رضاعی و مربی کوهالن است. کونال نمونه بارز قهرمان ایرلندی است: در جشن بریکورو (ضیافتی در دنیای دیگر) لاف زنان اعلام می‌کند که همیشه در هنگامی می‌خوابد که سر جدا شده یک کانکتی را زیر زانویش خود داشته باشد. در داستان مشابهی به نام گراز مک دادو، وی در حالتی تصویر می‌شود که سر بزرگترین جنگجوی کانکت را به کمر خود بسته است. در بسیاری از پیشامدهای زندگی کونال بر منزلت او به عنوان قهرمانی نیمه آسمانی تأکید شده است. در یکی از قصه‌ها از حمله او به قلعه‌ای سخن می‌رود که یک مار بزرگ از گنجینه آن نگهبانی

می‌کند. پیوند میان این قهرمان و مار به این صورت نشان داده می‌شود که مار به درون کمر بند کونال می‌پرد، بدون آنکه هیچ‌یک از آنها به دیگری آسیب برسانند.

کوهالن («سگ تازی کولان») نمونه بارز قهرمان فوق انسانی در سنت حماسی است: «کو» لقبی عمومی برای یک جنگجو است، اما در این جا لقب سگ تازی، معنی خاصی دارد که به پیشامدی در دوران کودکی او مربوط می‌شود. او در سنین نوجوانی سگ تازی کولان آهنگر را می‌کشد، و خودش به جای آن سگ نگهبانی از آهنگری را بر عهده می‌گیرد. این پیوند با سگ در سراسر زندگی کوهالن ادامه می‌یابد: او مقید است که در زندگی خود هرگز گوشت سگ نخورد، و با نقض این پیمان صحنه را برای نابودی خویش مهیا می‌کند. مقدر است که کوهالن زندگی کوتاه اما پر افتخاری داشته باشد. وی جنگجویی بی‌باک، نیرومند و شکست‌ناپذیر است. شاید هویت او از نوعی کیش جنگجویی نشأت گرفته، و از آنجا به هیأت چهره‌ای شبه تاریخی درآمده باشد. تصویری که از او وجود دارد و زندگی و مرگش، با ماوراء طبیعه پیوندی تنگاتنگ دارد. پدرش احتمالاً لوگ یا کانر خدا بوده... و در اجداد بلا فصل اش زنای با محارم گزارش شده است (که نشانه‌ای دال بر آسمانی بودن او است). ولادت کوهالن نیز مانند پرایدری ویلزی، با اسب ارتباط دارد: درست در لحظه ولادت قهرمان، دو کره اسب نیز به دنیا می‌آیند. این اسب‌ها خاکستری ماخا و سیاه ساین گلیو نامیده می‌شوند، و به اسبان ارا به او تبدیل می‌شوند. خود کوهالن نیز از کودکی منزلت فوق انسانی خود را نشان می‌دهد. وی با تار و مار کردن گارد جوانان یکصد و پنجاه نفری کانر، وارد دربار این پادشاه در آون‌ماخا می‌شود. هنگامی که هنوز کودکی بیش نیست، سلاح درخواست می‌کند، زیرا در پیشگویی‌ها شنیده است کسی که روز معینی سلاح برگیرد آینده افتخار آمیزی خواهد داشت. کوهالن پانزده دست سلاح را درهم می‌شکند، و سرانجام سلاح‌های ویژه و سنگین خود کانر را می‌پذیرد.

اسکاتاخ که معلمه فنون جنگی و پیشگو است، به او تعلیمات جنگی می‌دهد، و آینده او را پیشگویی می‌کند. او با سلاح و یراقی جادویی به جنگ می‌رود که از جمله آنها می‌توان به گی بولگا، نیزه‌ای خاردار که زخم‌های کشنده می‌زند، و کلاه‌ی که هدیه مانانان، خدای دریا است اشاره کرد. ارا به‌ران کوهالن این قدرت را دارد که با استفاده از جادو ارا به خود را نامریی کند. کوهالن قهرمان اصلی اولستر در مقابل نیروهای کانکت است، و تنها اولستری است که از نفرین ماخا معاف می‌شود؛ این نفرین نوعی ضعف و سستی است که در دوره بحران بر آنها نازل می‌شود. وی به تنهایی شمار کثیری از نیروهای مب را به هلاکت می‌رساند. هنگامی که شور جنگ بر او غلبه می‌کند، زورش

چنان زیاد می‌شود که دیگر نمی‌تواند دوست و دشمن را از هم تمیز دهد. در چنین حالتی به یک هیولا تبدیل می‌شود: بدنش در داخل پوست گره می‌خورد، موهایش سیخ می‌شوند و هاله‌ای از نور اطراف آنها را فرا می‌گیرد، عضلاتش متورم می‌شوند، یک چشمش بیرون می‌زند و چشم دیگرش به کاسه سرش فرو می‌رود، فریادش باعث می‌شود که همه ارواح محلی فریاد برآورند، و دشمن را از ترس دیوانه کنند.

نمادهای ماوراء طبیعی که حول و حوش کوهالن شکل گرفته فراوان است: وی با استفاده از جادو پیشروی کانکتی‌ها را متوقف می‌کند؛ بر حیوانات قدرت جادویی اعمال می‌کند؛ با اعداد مقدس ارتباطی خاص دارد، مویش سه رنگ است، هر یک از چشمانش هفت مردمک، و هر یک از دستان و پاهایش هفت انگشت دارد. کوهالن با آسمان پیوندی تنگاتنگ دارد: پدر رضاعی یا پدر طبیعی او لوگ است؛ با موریگان که الهه جنگ است برخورد‌های متعدد دارد؛ و در دوران زندگانی خود جهان دیگر را دیدار می‌کند. کوهالن در جشن بریکورو حضور دارد - بریکورو میانه به هم زنی است که کشمکش میان جنگجویان رقیب را دامن می‌زند. در این جشن بریکورو با تقدیم بخشی از گوشت خوک که به قهرمانان داده می‌شود، میان سه قهرمان حاضر در مجلس یعنی کوهالن، کونال کارناک و لوگایر حسادت ایجاد می‌کند.

مرگ کوهالن در مگ میوریم آکنده از پیش‌آگهی‌های شوم است: هنگامی که برای نبرد نهایی مهیا می‌شود، خاکستری ماخا خون‌گریه می‌کند، و هنگامی که ارابه خود را به حرکت درمی‌آورد، سلاح‌هایش در مقابل پایش به زمین می‌ریزند. و سرانجام «با رختشوی گدار» در حالی روبرو می‌شود که به شستشوی زره او مشغول است، و این برخورد یکی از نشانه‌های قطعی بدیمنی در اسطوره‌های ایرلندی است. کوهالن ضمن نبرد، بر اثر اصابت نیزه‌ای که وولکان پرتاب می‌کند کشته می‌شود. هاله قهرمانی گرداگرد سرش به تیرگی می‌گراید، و حضور بدو یا موریگان‌ها که ویرانگران آسمانی‌اند، و در هیأت کلاغ بر شانه او می‌نشینند، باعث می‌شود که کانکتی‌ها پیش بیایند و سرش را از تن جدا کنند. قطعه زیر سرود کوهالن در نبرد بزرگ او با مب، و خطاب به فرگوس اندیشمند است:

مهارت من در جنگ بارها افزون می‌شود.

هنگامی که سپاهیان کارکشته از ترس به زانو درمی‌آیند،

ضربات خوفناک خود را بر آنها فرود می‌آورم،

بر تمامی سپاهیان،

تا قهرمان بزرگ آنها

و نیز مب و ایللیل را خرد کنم،
که عداوت سرخ و نابجا را برمی‌انگیزند
و زنان سیاه‌پوش را به ماتم می‌نشانند،
اینان که با خیانتی ستمگرانه
پیکر قهرمان بزرگ خود را لگدکوب می‌کنند
و ندای خردمندانه‌اش را خاموش می‌کنند که می‌گوید:
اینک جنگجویی ترسناک و راست‌گفتار
با کرداری آکنده از نجابت
(مترجم، کینلا، ۱۹۶۹)



پیکره برنزی، کاراولیور شفره، ۱۹۱۶ که در حال حاضر در اداره مرکزی پست دوبلین نگهداری می‌شود. این پیکره مرگ کوهالن را نشان می‌دهد، در حالی که الهه کلاغ شکل موریکان یا بدو بر شانه او نشسته و نشان می‌دهد که او مرده و نزدیک شدن به او خطری ندارد. قهرمان اولستر خود را به درختی بسته است تا ایستاده مرده باشد.

مب و کانر

فرمانروایان دو ولایت دشمن با یکدیگر، یعنی اولستر و کانکت، به ترتیب کانر و مب‌اند. کانر مک‌نسا یکی از پادشاهان اسطوره‌ای اولستر است که دربار پادشاهی او در آون‌ماخا است (گفته می‌شود همان ناوان فورت در نزدیکی آرماگ است). در جریان کاوش‌های باستانشناختی مشخص شده است که در دوره اصلی اشغال این منطقه، یعنی حدود ۷۰۰ ق‌م، دربار، یک ساختمان چوبی بزرگ بوده که در مقابل یک محوطه محصور بزرگتر قرار داشته است. این اقامتگاه «سلطنتی» در حدود سال ۱۰۰ ق‌م جای خود را به یک معبد یا ساختمان آیینی داده است. ساختمان اخیر بسیار بزرگ بوده، و شامل پنج محوطه دایره‌ای از ستون‌های بلوط، و یک ستون بلوطی عظیم در مرکز بوده که از فرسنگ‌ها راه قابل رؤیت بوده است.

کانر با جنگ پیوندی تنگاتنگ دارد: وی دسته‌ای جنگجو به نام شهسواران شاخه سرخ دارد که کوهالن به فرماندهی آنها منصوب می‌شود. علاوه بر این، کانر سپاهی از جوانان دارد که از کودکی در فنون جنگی تعلیم دیده‌اند. فرمانروایی پادشاه اولستر در لفافی از اسطوره و ماوراءطبیعه پوشیده شده است. اینکه او پادشاهی مقدس است که کاهنان منصوبش کرده‌اند، در جریان واقعه‌ای در جنگ با کانکت‌ها نشان داده می‌شود: هنگامی که فرگوس پیمان‌شکن بر سپر پادشاه ضربه می‌زند، سپر به فریاد درمی‌آید؛ به هنگام بروز خطر برای یک فرمانروای مقدس ایرلندی همیشه این اتفاق می‌افتد. خود کانر قدرت پیشگویی دارد، اما قدرت اصلی پیشگویی در دستان کاهنه دربار موسوم به کاه‌بد است که به کرات آینده اولستر را پیشگویی می‌کند. وی بدشگونی‌های ناشی از زیبایی دیردره (نگ به ص ۴۸) و زندگی پر افتخار کوهالن را پیشگویی می‌کند، و به اولستری‌ها در مقابل هجویه‌های ویرانگر شاعری به نام آیرن هشدار می‌دهد. یکی از مسئولیت‌های کاه‌بد تعلیم دادن فن پیشگویی به قهرمانان جوان، و نحوه تشخیص روزهای بد و خوب برای رویدادها یا فعالیت‌های بخصوص است.

کانر شخصیتی پیچیده است. وی پدر رضاعی، پدر بزرگ یا پدر طبیعی کوهالن است، و زمانی پیش از آنکه مب به فرمانروایی کانکت برسد با او ازدواج کرده است. بخلاف سایر قهرمانان کهن الگویی، افتخارات او مخدوش است، و خیانت او به نیشا و ستمی که به دیردره روا می‌دارد باعث می‌شود که سه جنگجوی برجسته اولستر از او رویگردان شوند. کانر بر اثر اصابت یک گوی مغزی که از سر لستر پادشاه مس‌گیگرا ساخته شده است جان می‌سپارد (گوی مغزی با مخلوطی از مغز انسان و آهک ساخته می‌شد). این

سلاح عجیب اما مؤثر راکت مک ماگاک برای انتقام گرفتن از یک بی‌عدالتی بر پادشاه اولستر فرود آورد.

مب به معنی «زنی که مسموم می‌کند» ملکه کانکت است که به تناوب در تارا و کورواخان حکومت می‌کند، اما در واقع خدایی است که به هیأتی تاریخی درآمده است. مب الهه حاکمیت است، و گاهی هم به عنوان یکی از الهه‌های ایرلندی جنگ، جنسیت و قلمرو شناخته می‌شود. روابط جنسی فراوان او نماد باروری ایرلند است، و تداعی نام او با نوشابه الکلی (بخصوص مید) با مفهوم اتحاد میان الهه حاکمیت و فرمانروای میرا پیوند دارد، زیرا پادشاه با دریافت پیاله‌ای مشروب از دست الهه تقدیس می‌شود. از جمله خصوصیات دیگری که بر منزلت آسمانی مب دلالت می‌کرد قابلیت او در تغییر شکل از هیأت یک پیرزن زشت و درآمدن به قالب دختری جوان بود که در زمرة خصوصیات الهه‌های ایرلند است. وی از توانایی ویرانگری خدایان دیگر نیز برخوردار است و باعث مرگ فرگوس، کونال کارناک، شوهرش ایللیل و کوهالن می‌شود. حضور مب، در حالی که در ارباب خود در اطراف میدان نبرد چرخ می‌زند سبب می‌شود که جنگجویان تسلط بر اعصاب خود را از دست بدهند؛ او می‌تواند با سرعتی فوق‌انسانی بدود، و از میان حیوانات با یک پرنده و یک سنجاب مأنوس است.

جنگ بزرگ میان اولستر و کانکت عمدتاً بر اثر حسادت مب نسبت به ایللیل، و اشتیاق او برای به چنگ آوردن گاو بزرگ ایللیل آغاز می‌شود. شاعره و پیشگوی او فدلما به او هشدار می‌دهد که دشمنش کوهالن بیشتر سپاهیان او را از میان خواهد برد. مب تمام زیرکی خود را علیه قهرمان اولستر به کار می‌گیرد و سعی می‌کند دخترش فین بار را به او رشوه دهد، و عاقبت نیز جادوی خود را برای کشتن او به کار می‌گیرد. مرگ خود او نیز بدان‌گونه که در متنی از قرن یازدهم بر جای مانده است، بر اثر نوعی انتقام‌جویی اتفاق می‌افتد. وی به دست خواهرزاده‌اش فوربیده، و به انتقام قتل مادرش کلوترا به دست مب، به قتل می‌رسد. این ملکه - الهه بزرگ به مرگی خفت‌بار دچار می‌شود، و بر اثر اصابت یک قطعه پنیر سخت شده که از قلاب سنگی پرتاب می‌شود به قتل می‌رسد.

الهه‌های جنگ

در چرخه اولستر به کرات با سه الهه روبرو می‌شویم: ماخا، بدو و موریگان. آنها، هر سه، خصوصیت شکلی واحد و سه‌گانه را دارند. بعلاوه، همگی با حیوانات پیوند نزدیکی دارند: ماخا با اسب‌ها پیوند دارد، و مانند بدو و موریگان این توانایی را دارد که از هیأت

انسان به صورت یک کلاغ سیاه درآید. هر سه الهه با جنگ مربوط‌اند و در عین حال نماد افراط در مناسبات جنسی‌اند.



گاو سه شاخ رومی - سلتی از جنس برنز، به دست آمده از گلانوم، واقع در جنوب فرانسه

ماخا در آن واحد به عنوان یک و سه موجود جداگانه شناخته می‌شود، و هر یک از این سه موجود هویتی جداگانه دارند. یکی از آنها همسر نیمد، یکی از فرمانروایان سومین اشغال اسطوره‌ای ایرلند، و پیشگویی است که ویرانی ناشی از کشمکش تان را پیشگویی می‌کند. ماخای دوم یکی از فرمانروایان جنگجوی ایرلند است. ماخا در هویت سومش پرنده‌ای آسمانی و همسر انسانی به نام کرونخو است. از آنجا که ماخا پرنده‌ای تیز پا است، شوهرش مدعی است که او می‌تواند در دویدن بر اسبان پادشاه پیشی بگیرد. شوهر ناگزیر از اثبات ادعای خود می‌شود، و ماخا که در آستانه وضع حمل است ناگزیر از شرکت در این رقابت می‌گردد. او مسابقه را می‌برد، اما جان خود را از دست می‌دهد، و در همان حال که فرزندی دوقلو به دنیا می‌آورد، با نفس‌های مرگ مردان اولستر را نفرین می‌کند: در لحظات بحران به مدت پنج روز و چهار شب گرفتار ضعفی شوند که زنان به هنگام وضع حمل دچارش می‌شوند.

ماخا نام خود را به دربار سلطنتی اولستر می‌دهد، و آون ماخا به معنی «دوقلوهای ماخا» است. پیوند او با اسب نه تنها از طریق سرعتش در دویدن، بلکه از طریق نام اسب کوهالن، یعنی خاکستری ماخا نیز نشان داده شده است. وی خدایی پیچیده است: پیشگو، جنگجو، فرمانروا و الهه حاکمیت و باروری که با سرنوشت ایرلند نیز پیوندی تنگاتنگ دارد. بدو اساساً الهه جنگ و ویژگی‌های ویرانگر آن است. نام او تصور قهر، خشم و جنگ

را تداعی می‌کند. او نیز مانند موریگان به صورت زن یا کلاغ ظاهر می‌شود؛ یکی از نام‌های او بدوکاه یا کلاغ جنگی است. وی خدایی واحد و در عین حال سه گانه است. قدرت او در میدان جنگ قدرتی روانشناختی است: حضورش سربازان دشمن را مضطرب و هراسان می‌کند، و بخصوص در میان کانکت‌ها غارت و ویرانی به بار می‌آورد. بدو پیام‌آور شومی و مرگ است. بدو به کوهالن کمک می‌کند، اما هنگامی که قهرمان می‌میرد به صورت پرنده‌ای بر شانه او می‌نشیند. وی به شکل «رختشوی گدار» ظاهر می‌شود، و سلاح‌های جنگجویی را که اندک زمانی بعد در نبرد کشته خواهد شد غسل می‌دهد. در داستان داجارگاهاسپیل به صورت سه پیرزن زاغچه مانند بر پادشاه نگونبخت کونایر ظاهر می‌شود (در این جا تصور پرنده و زن درهم ادغام شده‌اند).

موریگان («ملکه خیالی») کاملاً به بدو شباهت دارد. وی بخصوص با کوهالن پیوند دارد: یک بار به شکل دختری زیبا بر او ظاهر می‌شود، اما کوهالن که برای شرکت در نبرد بی تاب است، به تندی راه پیشروی او را سد می‌کند. موریگان به تلافی این عمل به او حمله‌ور می‌شود و به سرعت به شکل مارماهی، گرگ و گوساله قرمز درمی‌آید. کوهالن بر او پیروز می‌شود، اما از شدت خستگی از پای درمی‌آید. موریگان اکنون به هیأت پیرزنی که شیر گاوی را می‌دوشد بر قهرمان ظاهر می‌شود: او به قهرمان شیر تعارف می‌کند و قهرمان نیز در عوض به او برکت می‌دهد و زخم‌هایش را شفا می‌بخشد. موریگان نیز مانند بدو اغلب اوقات به هیأت کلاغ مرگ ظاهر می‌شود، و مرگ در میدان جنگ را پیشگویی می‌کند. به همین شکل است که به گاو کولنا خبر می‌دهد که مرگ انتظارش را می‌کشد. به عنوان یک الهه جنگ اعصاب سپاهیان را درهم می‌ریزد، و به هیأت «رختشوی گدار» منادی مرگ است. اما پیشگویی‌هایش همواره شوم نیستند: در یکی از قطعات «چرخه اسطوره‌شناختی» به داگدا اندرز می‌دهد که چگونه با قوموریان‌ها، یعنی دشمنان توها دِ دانان روبرو شود.

موریگان علاوه بر نقشی که در عرصه جنگ - مرگ ایفا می‌کند، تخیل جنسی نیرومندی نیز دارد. نمایان‌ترین تجلی این تمایل هماغوشی او با خدای قبیله‌ای، داگدا، به هنگام عبور از یک رودخانه است. جای - نام ایرلندی «پاپ‌های موریگان» یادآور نام او است. وی الهه باروری است و همبستری‌اش با خدای قبیله از نقش او به عنوان خدای حاکمیت حکایت می‌کند که ناظر بر سرزمین ایرلند است.



بعضی اسطوره‌های کهن ویلزی

اسطوره‌های کهن ویلزی در شکل قابل بازشناسی آن فقط در چهار بخش مابینوگی، قصه کلوخ و اولون، رؤیای رونابوی، و قطعاتی از قبیل شعر تاراج‌های آنون، سروده تالیسین بر جای مانده است.

داستان‌هایی که در این تألیفات ویلزی بومی و کهن ثبت شده‌اند، حاوی عناصر ماوراءطبیعی از جمله قهرمانان خدا - مانند، حیوانات طلسم‌شده، و وقایع جادویی است. گاهی اوقات این امکان وجود دارد که از میان این داستان‌ها و اسطوره‌های آفرینش یا تبیین‌های ماوراءطبیعی از پدیده‌های طبیعی به درک عمیق‌تر یا بنیادی‌تری از کیهان آفرینی دست یافت.

پویل، اراون، ریانون و پرایدری

نخستین بخش مابینوگی حاوی داستان پویل، خدای لیس آربرت (ناربرت)، همسرش ریانون، پسرشان پرایدری، و برخورد پویل و اراون با خدای آنون یا دنیای دیگر ویلز است. نخستین قطعه این اثر، ملاقات پویل و اراون است. این ملاقات در شرایطی روی می‌دهد که پویل در جریان شکار گوزن با تصاحب شکار یک شکارچی دیگر شرافت خود را خدشه‌دار می‌کند. سگان این شکارچی رقیب موجوداتی عجیب‌اند که از سفیدی برق می‌زنند و گوش‌هایی قرمز دارند؛ رنگشان حکایت از آن می‌کند که آنها موجوداتی آن جهانی‌اند - این رنگ‌ها در دیگر مطالب اسطوره‌ای ویلز و ایرلند نیز ظاهر می‌شوند. شکارچی مورد تعدی، اراون است. تنها راهی که پویل برای بازخریدن شرافت خود دارد آن است که به مدت یک سال جای خود را با اراون عوض کند، با دشمن آن جهانی اراون موسوم به هوگان بجنگد و او را بکشد، و سپس اراون را در مکان کنونی، یعنی گلین کوخ ملاقات کند. اراون به پویل هشدار می‌دهد که هوگان را فقط با یک ضربه از پای درآورد، زیرا چنانچه دوبار زخم بردارد بهبود خواهد یافت و از قبل هم قوی‌تر خواهد شد. یکی

از عناصر مهم این داستان آن است که پویل و اراون، هریک نسبت به خانوار دیگری پاک چشم‌اند: هیچ یک از دو فرمانروا با همسر دیگری عشق نمی‌ورزد. پویل پیمان خود را حفظ می‌کند و در قرارگاه پایان سال حضور می‌یابد؛ سپس دو فرمانروا به قلمروهای حکومت خود بازمی‌گردند، و به دوستان نزدیک یکدیگر تبدیل می‌شوند. پس از مرگ پویل، فرزندش پرایدری این رابطه را حفظ می‌کند، و اراون نخستین خوک‌های ویلز را که هدیه‌ای ارزشمند است به او می‌دهد. پویل نیز پس از اقامت موقت خود در آنون به عنوان «خدای جهان دیگر» شناخته می‌شود که حاکی از منزلت آسمانی او است.

قطعه جهان دیگر واجد اهمیت است، زیرا شماری از ویژگی‌های تکرار شونده اسطوره بومی را به نمایش می‌گذارد: توانایی بعضی انسان‌ها به نفوذ در جهان زیرین در حالی که هنوز زنده‌اند؛ نیاز موجودات جهان دیگر به بهره‌گیری از انسان‌های فانی به منظور انجام کارهایی به نیابت از آنها؛ و استفاده از حیوانات به منظور تسهیل برخورد میان دنیای طبیعی و ماوراء طبیعی.

دومین قطعه مهم مندرج در دفتر اول که قویاً آکنده از نمادگرایی است به پویل و ریانون مربوط می‌شود. پویل در گورسِت آبرِخ (یک مکان ملاقات جادویی برای احداث دربار) دختر جوان و زیبایی را می‌بیند که در جامه‌ای زرین بر اسب سفید درخشان و بزرگی سوار است و عمیقاً دل‌باخته او می‌شود. گرچه این اسب کاملاً آهسته حرکت می‌کند، اما نه پویل و نه چابک سوارترین افرادش نمی‌توانند به او برسند. پویل در کمال نومیدی زن را صدا می‌زند، اما زن بلافاصله توقف می‌کند، شروع به صحبت کردن می‌کند، و پس از معرفی خودش به نام ریانون، به پویل اطلاع می‌دهد که او را بر خواستگارش گوال ترجیح می‌دهد و برای ازدواج با او به آنجا آمده است. پویل با حيله ریانون را تصرف می‌کند (اقدامی که بعداً در مابینوگی بازتاب‌هایی دارد)؛ آنها با یکدیگر ازدواج می‌کنند و صاحب فرزندی به نام پرایدری می‌شوند.

شخصیت خود ریانون از جنبه اسطوره‌ای جالب توجه است. نامش شاید مشتق از نام یک الهه کافرکشی، یعنی ریگان تونا به معنی ملکه بزرگ یا مقدس باشد. نحوه ملاقاتش با پویل نیز مانند پیوند همیشگی‌اش با اسب‌ها مایه‌ای ماوراء طبیعی دارد. پس از آنکه گفته شد ریانون فرزند خویش را به قتل رسانده است، به عنوان مجازات او را به جای اسب به گاری بستند و به مدت هفت سال مانند یک حیوان بارکش دیدار کنندگان از کاخ را از بیرون دروازه‌های شهر بر پشت خود به کاخ می‌آورد. ریانون با دو نمونه بارز اسطوره مطابقت می‌کند: سخاوتمندی نسبت به اشراف لیس آربرت هنگامی که پویل او

را به دربار می‌آورد، و از این رو تصور الهه - ملکه‌ای بخشنده و سخاوتمند را ایجاد می‌کند؛ و «همسری ستمدیده» که به غلط به قتل فرزند خویش متهم شده است. پیوند ریانون با اسب و سخاوتمندی او موجب شده است که پژوهشگران او را با الهه اسب سلتی، یعنی اپونا یک سان بشمارند.

الهه اسب اپونا بر یک نقش برجسته رومی - سلتی که از کاسل آلمان به دست آمده است، میوه حمل می‌کند. اپونا نه تنها اسب - خدا بود بلکه فراوانی را نیز تأمین می‌کرد.



ولادت پرایداری در هاله‌ای از رمز و راز ماوراءطبیعی پوشیده است. هنگامی که هنوز سه شب بیشتر ندارد، در حالی که دایه‌اش در خواب است دزدیده می‌شود، و ریانون به غلط به قتل او متهم و سرزنش می‌شود. اکنون صحنه از لیس آربرت به خانواده تیرنون توربولیانت، ارباب گونت ایز - کویل متقل می‌شود. در اینجا همه ساله یک روز قبل از آغاز ماه مه وقایع گیج‌کننده‌ای روی می‌دهد؛ در این روز مادیان تیرنون کژه‌ای به دنیا می‌آورد که بلافاصله ناپدید می‌شود. تیرنون مشاهده می‌کند که چنگالی عظیم کژه را می‌رباید و آن را از پنجره بیرون می‌برد. وی با شمشیر خود دست رباینده را قطع می‌کند و کژه‌اش را نجات می‌دهد، اما در همان حال صدای جیغ و شلوغی خارج از خانه توجه او را جلب می‌کند، و او برای بررسی موضوع بیرون می‌رود. هوا تاریک‌تر از آن است که چیزی دیده شود، لذا به اصطبل باز می‌گردد و مشاهده می‌کند که نوزاد پسری، پیچیده در شالی

ابریشمین و جامه‌ای که حکایت از تبار اشرافی او دارد در آستانه در قرار داده شده است. تیرنون و همسرش کار بزرگ کردن این بچه را برعهده می‌گیرند؛ بچه با سرعتی باورنکردنی و بسیار پیش از سن واقعی خود بزرگ می‌شود. هنگامی که سه ساله است کزه‌ای به او می‌دهند، و هنگامی که چهار ساله می‌شود والدین رضاعی‌اش متوجه شباهت فراوان او با پویل می‌شوند، و با اطلاع از داستان شاهزاده گمشده درمی‌یابند که این پسر بچه باید همان پرایدری باشد. وی در میان شادی عظیم پدر و مادرش به پویل و ریانون بازگردانده می‌شود. داستان پرایدری حاوی عناصر اسطوره‌ای قابل توجهی است: وی در آستانه ماه مه که مقارن با جشن بهاره بزرگ پلتن است دزدیده می‌شود (نگ به ص ۶۹) و نخستین روزهای زندگیش، با زندگی کزه‌ای که در آستانه ماه مه از اصطبل دزدیده می‌شود پیوندی تنگاتنگ دارد (این رابطه با اسب به پیوند مادرش با اسب مربوط می‌شود). و سرانجام ربوده شدن پرایدری هنگامی که سه شب از عمرش می‌گذرد دقیقاً شبیه به سرنوشت مابون جوان، خدای شکارچی و بلزی کلوخ و اولون است که در ادامه مطالب این فصل بحث شده است. قصه‌های آبستنی سلتی از این قبیل که در لفافی از رخدادهای عجیب پیچیده شده‌اند شاید نمادی از معنای استعلایی ولادت باشند که در قالب اسطوره بیان شده‌اند - کودکی از والدینی زمینی به دنیا می‌آید، اما جوهری ماوراءطبیعی در او حلول می‌کند. البته رمز و راز مشابهی نیز حول ولادت مسیح وجود دارد. آشکاراست که پویل، ریانون و پرایدری همگی از عناصری آسمانی برخوردارند، هرچند منزلت آنها هیچ‌گاه دقیقاً تعریف نمی‌شود.

برانون و بندیجید و ران

خانواده مک‌لیر از هالینگ، مضمون اصلی دومین و سومین دفتر مابینوگی است. منزلت آسمانی آنها از تبار پدری‌شان ناشی می‌شود - فرزند دریا - که معادل با خدای ایرلندی لیر است. شخصیت اصلی دفتر دوم، برانون و برادرش بندیجید و ران («بران برکت یافته») اند، و واژه بران به معنی «کلاغ» یا کلاغ زاغی است. گرچه این دفتر نام برانون را به خود گرفته، و لذا از او به عنوان یکی از سه بانوی مهم این سرزمین سخن رفته است، اما این بران است که قامت فوق انسانی‌اش بر داستان سیطره دارد.

قصه با نامزدی برانون و ماتولوخ، پادشاه ایرلند، آغاز می‌شود. اونیوین، برادر برانون، با این پیوند مخالف است و با آسیب رساندن به اسبان او که در دربار هارلیخ استوار ایستاده‌اند مخالفت خود را ابراز می‌کند. ماتولوخ در نتیجه هدایایی که از بندیجید و ران

دریافت کرده ظاهراً تسکین یافته به نظر می‌رسد؛ مهمترین این هدایا دیگی جادویی و ساخت ایرلند است که می‌تواند به جنگجویان مرده زندگی دوباره ببخشد. ماتولوخ و برانون به سمت ایرلند پارو می‌کشند، اما خشم فروخورده شاه همچون آتش زیر خاکستر همچنان سوزان است، و لذا با ملکه خود مانند یک برده رفتار می‌کند، او را به کار در آشپزخانه محکوم می‌کند، و همه روزه قصاب را و می‌دارد تا به او سیلی بزند. ماتولوخ مراقب است که کلامی از این ماجرا به ویلز نرسد، اما خود برانون در سرنوشت خویش مداخله می‌کند و ساری را تعلیم می‌دهد تا شرح ماجرا را به گوش برادرش برساند. بندیجید وران به محض آنکه از حال و روز نامساعد خواهرش مطلع می‌شود، سپاهیان خود را بسیج می‌کند و به جنگ با ایرلند می‌شتابد.

بندیجید وران با قامت بلندش که در هیچ خانه‌ای جا نمی‌گیرد به آسانی از رودخانه ایرلند عبور می‌کند. جنگ درمی‌گیرد و نیروهای ویلز پیروز می‌شوند. اما این پیروزی بسیار گران تمام می‌شود و بندیجید وران بر اثر اصابت نیزه‌ای زهرآلود زخمی مرگبار می‌خورد. منزلت ماوراء طبیعی او با فرمانی که به مردانش می‌دهد آشکار می‌گردد؛ آنها باید سرش را از تن جدا کنند، به کوه سفید در لندن ببرند، و در آنجا رو به سوی شرق دفنش کنند تا هیچ بیگانه‌ای نتواند بریتانیا را اشغال کند. سر بران خصوصیتی جادویی دارد: این سر زنده می‌ماند، با افرادش گفتگو می‌کند، و تا خاک سپاری نهایی فسادناپذیر باقی می‌ماند. در راه بازگشت به لندن همراه با سر بران، سپاهیان او به مدت هفت سال در هارلخ و مدت بیشتری در دنیای دیگر و شادمان گوالس اقامت می‌گزینند، و در آنجا آواز سه پرنده جادویی ربانون را می‌شنوند. خود برانون، مویه‌کنان به خاطر ویران شدن دو جزیره بزرگش، در آبر آلاو ویلز بر اثر دل شکستگی جان می‌سپارد.

باز هم مشاهده می‌شود که جنبه‌های ماوراء طبیعی مانند ریسمانی از درون این قصه می‌گذرد: قد و قامت و قدرت بران؛ قدرت سر بریده؛ دیگ تجدید حیات، و توانایی انسان‌ها در بهره‌گیری از یاری حیوانات. همه این‌ها مفاهیمی هستند که می‌توان همتای آنها را در اسطوره‌های ایرلندی و نمادگرایی بیان شده در شمایل نگاری سلت‌های کافرکیش مشاهده کرد.

ماناویدان و طلسم داوید

ماناویدان مک لیر، برادر برانون و بران است. وی همتای مانانان ایرلندی، پسر لیر، و یکی از خدایان دریا است. در اسطوره ویلزی به هویت دریایی ماناویدان اشاره‌ای نشده، بلکه

از توانایی جادوگری و اشتها راو به حيله گری سخن رفته است. سومين دفتر مابينوگی به توصيف شخصيت ماناويدان می‌پردازد و نام او را نیز بر خود دارد. وی جادوگر، نيرنگ‌باز، و افزارمندی فوق‌العاده ماهر است. بعلاوه کشت گندم توسط او می‌تواند تينی بر آغاز بهره‌برداری کشاورزی در ويلز باشد.

پس از مرگ پویل، ماناويدان با بيوة او ريانون ازدواج می‌کند. در پايان جشنی در ليس‌آربرخ، اين زوج به همراه پرايدری و همسرش کيگوا به گورست آربرخ می‌روند. اين چهار تن شاهد طلسم شدن داويداند: کلیة سکونت گاه‌ها و ساکنان اين سرزمين ناپديد می‌شوند، و حومه شهر نیز در مهی جادویی پيچيده می‌شود. چون در داويد چیزی بر جای نمی‌ماند، اين چهار نفر به انگلستان سفر می‌کنند و در آنجا ماناويدان و پرايدری به ابزار سازی، زين سازی يا پينه‌دوزی مشغول می‌شوند. اما هر کجا که پا می‌گذارند مهارت ماناويدان رشک و خصومت ابزارمندان ديگر را برمی‌انگيزد و آنها را شهر به شهر بيرون می‌کنند. آنها به داويد بازمی‌گردند و از رهگذر شکار به زندگی ادامه می‌دهند. در یکی از سفرهای شکار، ماناويدان و پرايدری با گرازی عظيم‌الجثه و ماوراءطبيعی برخورد می‌کنند که پوست سفيد درخشانش افشاگر تعلق او به دنياي ديگر است. اين موجود سگ‌ها را به سمت قلعه‌ای عجيب هدايت می‌کند که برای شکارچيان ناشناخته است. به‌رغم هشدار پيشگويانه ماناويدان، پرايدری سگ‌ها را دنبال می‌کند و در دام طلسمی گرفتار می‌شود: وی در اين قلعه جام زرین زیبایی را لمس می‌کند که با یک رشته زنجير در هوا آویزان است و به سرعت به آن چنگ می‌زند. پاهایش در زمین فرو می‌روند و قدرت تکلم را از دست می‌دهد. ريانون با شنیدن آنچه بر پرايدری رفته است به دنبالش می‌رود و او هم به طلسم جام گرفتار می‌شود.

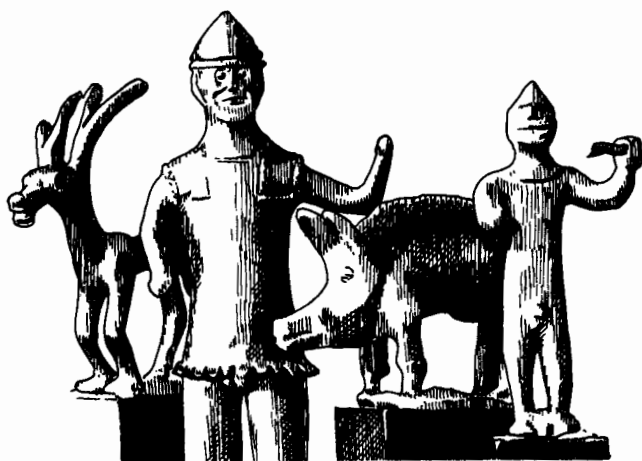
ماناويدان با از دست دادن سگ‌هایش ديگر نمی‌تواند شکار کند و به جای آن شروع به کشت گندم می‌کند. محصول بخوبی سبز می‌شود، اما پيش از آنکه برداشت آغاز شود، سپاهی از موش‌ها دو مزرعه را ويران می‌کنند. هنگامی که موش‌ها به مزرعه سوم حمله می‌کنند ماناويدان در کمين نشسته است؛ همه آنها بجز یک موش آبستن که کندروتر از بقيه است می‌گریزند. ماناويدان که اکنون به کار عجيب و غريب شکار موش مشغول است، درخواست‌های بخشش رهگذران را رد می‌کند. وی سرانجام بر اثر کوشش‌های کاهنی که سعی دارد موش آبستن را نجات دهد اقدامات خود را متوقف می‌کند و حاضر می‌شود از شکار اين موش دست بکشد مشروط به آنکه تقاضاهایش

برآورده شوند: پرایدری و ریانون باید آزاد شوند، و هفت کانتِرف^۱ داوید از قید طلسم رهایی یابند. به این ترتیب ماناویدان بر این گمان است که کاهن نیز مانند او یک جادوگر است. شرایط او پذیرفته می‌شود: کاهن خود را یکی از اعضای خاندان لوید معرفی می‌کند، و توضیح می‌دهد که علت طلسم کردن پویل و ریانون، انتقام گرفتن از کردار بد آنها نسبت به گواول و ربودن عروس او بوده است. این موش نیز همسر تغییر شکل یافته لوید است که مخصوصاً برای از بین بردن محصول ماناویدان فرستاده شده است. داوید از قید طلسم رها می‌شود و موش به هیأت انسان درمی‌آید. به این ترتیب ثابت می‌شود که جادوی ماناویدان نیرومندتر است.

مَت، گوید یون، لیو و بلودیوود

چهارمین دفتر مابینوگی به گوینت و سلسله آسمانی دان مربوط می‌شود. داستان مت، ارباب گوینت شاید روایت اولیه‌ای از اسطوره آفرینش و هبوط باشد که به سلت‌های پیش از مسیحیت تعلق دارد. شاید هم تبیینی برای توصیف عجیب خود مت باشد که جز به هنگام جنگ باید با پاهای خود بر دامن یک دختر باکره بنشیند: زنده ماندن او به این تماس وابسته است، و باکره بودن دختر ضرورت دارد.

و در آن هنگام مت، فرزند متونوی زنده نخواهد ماند، مگر آنکه پاهایش بر دامن یک دختر باکره باشد، جز به هنگام وقوع جنگ که مانع از این کار خواهد شد (جونز و جونز، ۱۹۷۶)



گروه شکارچیان همراه با گراز و گوزن نر، از برنز، متعلق به قرن سوم ق.م، به دست آمده از بالزارز، لیختن اشتاین. مردان لباس سرپازی را بر تن دارند، و حیوانات شاخ‌ها و دندان‌هایی اغراق شده دارند.

(۱) Cantref: گروهی متشکل از یکصد مزرعه و متعلقات آن

محتمل‌ترین تفسیر این قطعه از اسطوره آن است که نوعی خویشاوندی مقدس نشان داده شده، و از رهگذر آن نیروی حیاتی زمین در باکره‌ای متمرکز شده که جنسیت او بر باد نرفته و تضعیف نشده است. مشابه این ماجرا، سنت ایرلندی ازدواج آیینی میان پادشاه میرا و الهه حاکمیت یا نیروی تشخیص یافته سرزمین است تا زمین آباد و حاصلخیز شود. چنانچه تماس مت با باکره نگهدارنده پا با بهزیستی گوینت نیز رابطه‌ای داشته باشد، این واقعیت که جنگ او را از این قید رها می‌سازد می‌تواند به این معنی باشد که جنگ نیز نیروی حیاتی خاص خود را پدید می‌آورد.

در قطعه «مت» جنگ میان گوینت و داوید آغاز می‌شود، و باعث آن برادر زاده مت، گویدیون است که با استفاده از جادو و نیرنگ خوک‌های پرایدری را می‌دزدد. برادر گویدیون، گیلوای توی در پی به چنگ آوردن گوین، پانگهدار مت است، و هنگامی که مت به نبرد مشغول است دو برادر توطئه می‌چینند و باکرگی او را برمی‌دارند. بعضی پژوهشگران تجاوز به گوین را به هبوط آدم و حوا از بهشت تشبیه می‌کنند؛ عملی که برای نوع بشر اندوه و گرفتاری به ارمغان می‌آورد. هنگامی که مت باز می‌گردد، بر اثر خشم تصمیم به مجازات برادرانش می‌گیرد، و آنها را برای مدت سه سال به یک جفت حیوان نر و ماده تبدیل می‌کند، به گونه‌ای که هر ساله به جفت دیگری بدل شوند: گوزن نر و گوزن ماده؛ گراز نر و گراز ماده؛ و گرگ نر و گرگ ماده. برادران در هر یک از این سال‌ها با هم آمیزش می‌کنند و توله‌هایی به دنیا می‌آورند. مت این کودکان را به شکل انسان درمی‌آورد، اما آنها اسامی حیوانی خود، و لذا رابطه خود با طبیعت را حفظ می‌کنند.

سه فرزند گیلوای توی دروغین

سه قهرمان راستین

بلیدون، هیدون، هیچون

(ترجمه جونز و جونز، ۱۹۷۶)

دومین قطعه مهم در مت به آریان رود و پسرش مربوط می‌شود. آریان رود از مت درخواست می‌کند که جای خالی باکره نگهدارنده پا را به او واگذار کند، اما در آزمون باکرگی مردود می‌شود، و به محض آنکه بر عصای جادویی مت قدم می‌گذارد، دو پسر به دنیا می‌آورد. داستان اصلی به سرنوشت پسر دوم مربوط می‌شود که مادرش سه نفرین برای او برجای می‌گذارد: اول آنکه نامی نداشته باشد مگر آنکه مادر با آن موافقت کند؛ دوم آنکه سلاحی نداشته باشد مگر آنکه مادر آن را آماده کرده باشد؛ و سوم آنکه همسر میرا نداشته باشد. گویدیون جادوگر با نیرنگ، آریان رود را وادار می‌کند که برای این پسر

نامی انتخاب کند - لی لاوگیفیس (به معنی «شخصیتی درخشان با دستانی ماهر») - و او را مسلح نماید. سپس مت و گویدیون به اتفاق یکدیگر همسری برای لیو درست می‌کنند که از گل بلوط، گل پر طاووسی و اسپیره کوهی آفریده شده است و او را بلودیوود می‌نامند. شخصیت لی از همان زمانی که از مادری ظاهراً باکره به دنیا می‌آید در پرده‌ای از معما و تناقض پوشیده است. سرنوشتی که مادرش خصمانه برای او رقم زده جالب توجه است: داشتن نام، سلاح و همسر، یعنی سه حق لازم برای گذر از کودکی و مرد شدن را از او دریغ کرده است. فقط با کمک جادوی گویدیون است که لی به بلوغ دست می‌یابد. مرگ لی نیز به همین اندازه متناقض است: کشتن او در داخل یا بیرون از خانه، روی زمین یا آب، برهنه یا لباس پوشیده امکان‌ناپذیر است، و فقط با نیزه‌ای به قتل می‌رسد که به هنگام ممنوعیت کار ساخته شده باشد. چنین مرگ «دشواری» معمولاً با خیانت یک زن صورت می‌گیرد، و در اینجا نیز همین اتفاق می‌افتد. بلودیوود که بی‌ریشه به دنیا آمده، فاقد هرگونه احساس اخلاقی و وفاداری است. او و معشوقه‌اش گرونو پیر توطئه‌ای تدارک می‌بینند که به موجب آن با وادار کردن لی به افشای راز قتل خود برای همسرش او را به قتل برسانند. هنگامی که لی در تنها وضعیت ممکن برای آسیب‌پذیری قرار می‌گیرد، گرونوی پنهان شده نیزه‌ای به سوی او پرتاب می‌کند. اما لی نمی‌میرد، بلکه زخمی می‌شود، و سپس به شکل یک عقاب درمی‌آید و به درون درخت بلوطی پرواز می‌کند. در اینجا گویدیون او را می‌یابد، با آواز خود او را ترغیب می‌کند که از درخت پایین بیاید، و دوباره او را به شکل انسان درمی‌آورد. بلودیوود به عنوان مجازات به یک جغد تبدیل می‌شود که کلیه پرندگان از او دوری می‌گزینند و محکوم است که به تنهایی و در شب شکار کند. لی احتمالاً یک خدای باستانی بریتانیایی است، و شاید همتای لوگ ایرلندی باشد (نگ به ص ۱۶) زیرا نام هر دو آنها با نور پیوند دارد. ولادت، سرنوشت، نامیرایی، و مراقبتی که گویدیون جادوگر از او به عمل می‌آورد، از منزلت آسمانی او حکایت می‌کنند. نیرنگ، معما و تناقضی که حول چهره «مت» تنیده شده همگی در زمره تمهیدات متداول در اسطوره‌اند و می‌توان معادل آنها را در سنت ایرلندی و داستان‌های خدایان یونانی - رومی نیز مشاهده کرد.

کلوخ، اولون و تورخ ترویت

در کلوخ و اولون ماوراء طبیعت همواره حضور دارد، و با موجوداتی سروکار داریم که بی‌چون و چرا منزلتی آسمانی دارند. مابون به معنی «جوانی آسمان» فرزند مودرون به

معنی «مادر» احتمالاً به کیش الهه - مادری ویلز اشارت دارد. او به پرایدیری شباهت دارد، زیرا هر دو هنگامی که سه شب از عمرشان می‌گذرد دزدیده می‌شوند. مایون نمونه بارز «مرد جوان» و آنگوس همتای ایرلندی او است. در کلوخ و اولون است که گوفانون، خدای آهنگری ظاهر می‌شود؛ وی همتای گاونوی ایرلندی (نگ به ص ۱۶) آهنگر آسمانی توها دِ دانان است.

کلوخ عموزاده آرتور است و تباری سلطنتی دارد. ولادت و نام کلوخ افشاگر پیوند او با حیوانات است: پیش از آنکه متولد شود مادرش دچار احساس خشمی شدید نسبت به خوک‌ها می‌شود و هنگامی که گله‌ای خوک از کنارش می‌گذرد از ترس وضع حمل می‌کند، و سپس او را رها می‌کند و می‌گریزد. چوپان خوک‌ها بچه را پیدا می‌کند، او را کلوخ («خوک - دویدن») می‌نامد و به والدینش کلاید و گولی دید می‌سپارد. رابطه ولادت کلوخ و خوک‌ها مانند رابطه پرایدیری و کره اسب، افشاگر نیروی ماوراء طبیعی است.

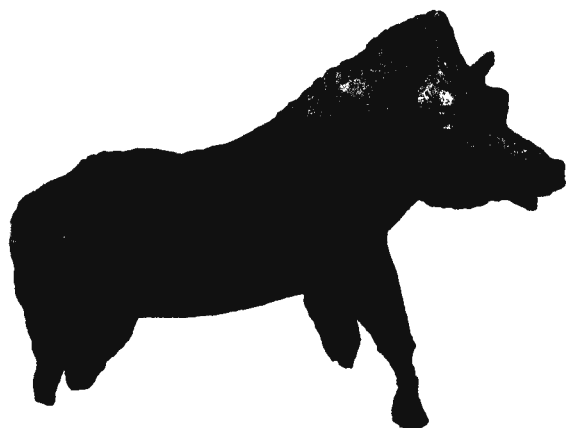
گولی دید می‌میرد و کلاید دوباره ازدواج می‌کند: همسر جدید او دختری دارد و آرزومند است که دخترش با کلوخ ازدواج کند، اما کلوخ به بهانه اینکه هنوز نوجوانی بیش نیست این درخواست را اجابت نمی‌کند. ملکه کلوخ را نفرین می‌کند و اعلام می‌دارد تنها زنی که کلوخ در زندگی با او ازدواج خواهد کرد اولون دختر ایزبادادن و چیف جیانت است. کلوخ با شنیدن نام اولون، عمیقاً در کمند عشق او گرفتار می‌شود و با خود عهد می‌کند که او را بیابد. کلاید به کلوخ پیشنهاد می‌کند که به بهانه کوتاه کردن موی خود به دیدار آرتور برود: این قضیه احتمالاً نمایشگر آیین گذر از نوجوانی به بلوغ است. کلوخ با شکوه و جلال فراوان مانند یک قهرمان یا خدای جوان، با هاله‌ای فروزان بر گرد صورتش، کاملاً مسلح به یک تبر جنگی، شمشیری زرین و تبری کوچک که «می‌تواند هوا را از هم بشکافد» عازم سفر می‌شود. او بوق شکاری از جنس عاج و دو سگ خاکستری به همراه دارد و بر اسب عظیم‌الجثه‌ای سوار است. هنگامی که کلوخ به دربار آرتور می‌رسد، مرتبه فوق انسانی و خداگونه‌اش آشکار می‌شود: نگهبان دروازه از ورود اعلام نشده کلوخ جلوگیری می‌کند؛ قهرمان در پاسخ او را تهدید می‌کند که در این صورت سه فریاد خواهد کشید که زنان را عقیم خواهد کرد و زنان آبستن نوزادان خود را سقط خواهند کرد. تهدید عقیم کردن احتمالاً نماد توانایی کلوخ در سترون کردن محصولات و احشام آرتور نیز هست.

کلوخ از آرتور می‌خواهد که او را در جستجوی اولون یاری کند، و داستان از این

لحظه به بعد به یک قصه جستجو تبدیل می‌شود. پس از گذشت یک سال اولون پیدا می‌شود و ماجرای عشق کلوخ را می‌شنود. ظاهر او و طوق زرین سنگینی که می‌پوشد، از تبار عالی مقام او حکایت می‌کند. اولون توضیح می‌دهد که پدرش هرگز با ازدواج او موافقت نخواهد کرد زیرا این ازدواج مرگ او را خبر می‌دهد. با این همه کلوخ نزد پدر اولون می‌رود، و در قبال رسیدن به وصال اولون، انجام یک سلسله کارهای «ناممکن» را تقبل می‌کند - ماجرای که یادآور خوان‌های هراکلس است.

دشوارترین کاری که باید انجام گیرد، هسته اصلی کل این اسطوره را تشکیل می‌دهد. این کار بازگرداندن قیچی، تیغ و شانه از میان دو گوش یک تورخ ترویت یا گرازی عظیم‌الجثه و ویرانگر است که روزگاری پادشاهی بوده، و در نتیجه بدکرداری‌هایش خداوند او و پیروانش را به این شکل درآورده است. به این ترتیب درست همان طور که در «مت» اتفاق می‌افتد، با مفهوم اعمال مجازات تغییر شکل برای بدکاران مواجه می‌شویم. کلوخ و آرتور برای آنکه رد پای این گراز را دنبال کنند نخست باید از مابون شکارچی کمک بگیرند که در قلعه گلوستر زندانی است، و از هنگامی که در نوزادی از مادرش مودرون دزدیده شده از او خبری در دست نیست. هنگامی که مابون از حبسی که باید نوعی طلسم باشد رها می‌شود، کهن سال‌ترین موجود زنده است، و این امر با نام او به معنی «نوجوان» تناقض دارد. در این جستجو برای یافتن مابون، حیوانات جادویی به کلوخ و آرتور کمک می‌کنند: پرنده سیاه کیلگوری؛ عقاب گوثرنابوی؛ گوزن نردنور؛ ماهی آزاد لین لائو، و سایر حیوانات طلسم شده‌ای که اغلب حیوانات کهن روی زمین را شامل می‌شوند. یکی از افراد آرتور به نام گوریر می‌تواند با این موجودات به زبان خودشان صحبت کند. سرانجام به کمک مابون و در جریان تعقیبی که ویلز جنوبی، کورن وال و ایرلند را دربرمی‌گیرند، تورخ ترویت مغلوب می‌شود. تیغ، قیچی و شانه باز گردانده می‌شود، و کلوخ و اولون با هم ازدواج می‌کنند.

در داستان کلوخ و اولون عناصر ماوراء طبیعی آشکارا خود را نشان می‌دهند. پیوند ولادت کلوخ با خوک‌ها در مبارزه نهایی او با گراز بزرگ به کمال می‌رسد. مضمون حیوانی در داستان نیرومند است: حیوانات طلسم شده و تغییر شکل یافته نقشی برجسته دارند، و در ماحصل این جستجو سهم قابل توجهی ایفا می‌کنند. مابون شکارچی و مودرون آشکارا آسمانی‌اند. منزلت ماوراء طبیعی خود کلوخ بیش از هر چیز در توانایی او به تهدید عقیم کردن اتباع قلمرو آرتور در آینده نهفته است.



گراز برنزی اوائل قرن اوّل ق م یا
اوایل قرن اول میلادی. یافته شده
در لکسین تومولوس، قبر یکی از
رؤسای قبایل بریتانیایی در
کولچستر. برآمدگی استخوان پشت
حیوان نمادی از تهاجم و خشم
است.



عاشقان آسمانی

مضمون اصلی بسیاری از اسطوره‌های سلتی را عشق میان دو موجود ماوراءطبیعی یا یک خدا و یک موجود میرا تشکیل می‌دهد و غالباً با عواقبی ویرانگر همراه است. یکی از الگوهای متداول، مثلث معشوق جوان، دختر، و خواستگاری ناموفق و غالباً پیر، و حسادت است که از این رهگذر برانگیخته می‌شود و برای کشور و جامعه عواقبی زیانبار دارد. اسطوره ایرلندی همچنین حاوی مضمون خویشاوندی مقدس است و ازدواج پادشاه و الهه، رونق سرزمین را به دنبال دارد. جالب است بدانیم که مفهوم عشق و ازدواج آسمانی دریافته‌های باستانشناختی مربوط به دین کافرکیش سلتی نیز مشاهده می‌شود: با نشان دادن زوج‌های آسمانی در کتیبه نگاری و شمایل نگاری، آنها را تکریم می‌کردند. به نظر می‌رسد که در این کیش‌ها نفس زندگی مشترک اهمیتی نمادین دارد و رونق و هماهنگی ایجاد می‌کند.

عشق و حسادت در اسطوره ایرلندی

میدر و اتین

کتاب *اشغال‌ها* میدر را از توها دِ دانان و خدای تپه‌ای آن جهانی موسوم به بری لیت به شمار می‌آورد. یکی از داستان‌های میدر حول و حوش عشق او به یک دختر میرا موسوم به اتین شکل می‌گیرد. این ماجرا حسادت همسر میدر، فوام‌ناخ را برمی‌انگیزد، دختر را طلسم می‌کند، و نخست او را به یک استخر آب و سپس به یک مگس ارغوانی تبدیل می‌کند. گرچه اتین میرا است، اما حتی در هیأت تغییر شکل یافته خود نیز قوایی ماوراء طبیعی دارد. او می‌تواند با وز وز خود میدر را بخواباند و نزدیک شدن دشمن را به او اطلاع دهد. فوام‌ناخ بادی جادویی پدید می‌آورد تا اتین را دور سازد، اما او نجات پیدا

می‌کند و خدای عشق، انگوس او را در قصر خود واقع در کنار رود بوین پناه می‌دهد. اما قدرت انگوس در حدی است که می‌تواند تا اندازه‌ای طلسم را باطل کند، و لذا در فاصله سر شب تا سپیده‌دم، اتین هیأت انسانی خود را باز می‌یابد. اما دختر بی‌نوا بار دیگر دستخوش وزش بادی شدید می‌شود، و این مرحله از زندگیش هنگامی به پایان می‌رسد که در پیاله شراب همسر اداری، قهرمان اولستر می‌افتد. این شراب نوشیده می‌شود و اتین یک هزار سال بعد در قالب نوزادی تازه به دنیا می‌آید.

میدر طی این دوره ۱۰۰۰ ساله همچنان به جستجوی خود برای یافتن اتین ادامه می‌دهد. سرانجام هنگامی که او را پیدا می‌کند زنی سالخورده است که با پادشاه ایرلند ازدواج کرده است. خدای جستجوگر با ترفندی او را به خود جلب می‌کند و می‌بوسد، و باعث می‌شود که اتین او را به خاطر آورد و بار دیگر در دام عشقش گرفتار شود. میدر خودش و معشوق را به هیأت دو قوردر می‌آورد و می‌گریزد.

شخصیت اتین جالب توجه است و ماهیت فوق انسانی او را آشکار می‌سازد. وی دوباره متولد می‌شود، اما پس از گذشت یک هزار سال همچنان هویت قدیم خود را حفظ می‌کند. او با دو خدا، یعنی انگوس و میدر پیوندی تنگاتنگ دارد؛ و مهمتر از همه با درآمدن به عقد ازدواج پادشاه ایرلند نقش الهه حاکمیت را به انجام می‌رساند، و با این وصلت به حکومت پادشاه اعتبار می‌بخشد. خود میدر نیز خدایی پیچیده است. او خدای جهان دیگر و تغییر شکل دهنده است، اما به جفتی انسانی نیاز دارد و می‌تواند او را تا حد منزلت خودش ارتقاء دهد.

انگوس و کار

انگوس از اهالی بردز، خدای ایرلندی عشق و یکی از توهادر دانان بود. وی به دلیل شرایط حاکم بر تولدش از داگدا و بوان، به مک‌اوک («پسر جوان») معروف است. این زوج آسمانی با ثابت نگه داشتن خورشید در آسمان‌ها به مدت نه ماه، پیوند نامشروع خود و آبستنی بوان را پنهان کردند: لذا بسته شدن نطفه انگوس و ولادتش هر دو در یک روز اتفاق افتاد. نقش اصلی انگوس کمک کردن به عاشقان به هنگام بروز خطر است. به همین دلیل است که در امور زوج‌هایی از قبیل میدر و اتین مداخله می‌کند. اما در داستان «رؤیای انگوس»، خود او در مقام خدا گرفتار عشقی «ناممکن» است. او دختر جوانی را به خواب می‌بیند که برایش ناشناخته است. پس از بیدار شدن احساس می‌کند دل‌باخته این دختر شده است و کشف می‌کند که نام او کار ایبورمیت (یا کار «میوه درخت سرخدار») است. ضمن جستجوهای خود برای یافتن او به دریاچه‌ای می‌رسد که کار و دختران همراهش آنجا

هستند. کار یک تغییر شکل دهنده است و یک سال در میان، در جشنواره ساون (نگ به ص ۷۰) به اتفاق زنان همراهش به یک قو تبدیل می‌شود. انگوس متوجه می‌شود که دختران دو به دو با زنجیری نقره‌ای به هم بسته شده‌اند، اما کار زنجیری طلایی دارد. پدر کار اظهار علاقه انگوس به دخترش را نمی‌پذیرد. تنها راهی که برای ازدواج این دو باقی می‌ماند آن است که وقتی کار به شکل قو درمی‌آید انگوس او را برباید. لذا در ساون به دریاچه کار نزدیک می‌شود و با تبدیل کردن خودش به یک پرنده همراه با او به پرواز درمی‌آید. هر دو سه بار برفراز دریاچه دور می‌زنند، و با آواز جادویی خود همه را به مدت سه شبانه روز خواب می‌کنند. سپس به سمت قصر انگوس در برونه بونیه پرواز می‌کنند. انگوس نیز مانند مابون و یلزی نمونه عالی «مرد جوان» یا «جوان آسمانی» است. کار هم منزلتی ماوراء طبیعی دارد: پدرش شی خاص خود یا سکونت گاهی در جهان دیگر دارد، و خودش از قدرت تغییر شکل دهنده‌گی برخوردار است. تصور قوهای طلسم شده که با زنجیری از فلزات گرانبها به هم وصل شده‌اند به این اسطوره محدود نمی‌شود، بلکه به عنوان مثال در قصه‌های کوهالن نیز رخ می‌نمایند.



نقش برجسته سنگی که یک خدای نگهبان را با تخم مرغی بر سر، و یک الهه - مادر را با میوه یا نان نشان می‌دهد؛ به دست آمده از سیر نستر در گلوستر شایر. در منطقه کاتسولد این دو خدا غالباً با یکدیگر تداعی می‌شوند. تخم مرغ نماد نیرومندی از زندگی جدید است.

دیرمد و گرانیه

داستان دیرمد از دوبلین در چرخه فیون تقویم شده است. این قصه گریز با معشوق، نخستین بار در کتاب *لنستر* در قرن دهم ذکر شده و مدتی بعد در چرخه فیون ادغام شده است. روایت مرگ دیرمد را می‌توان در تألیفات قرن‌های دوازدهم تا پانزدهم یافت. قصه دیرمد و گرانیه، مضمون تکرار شونده مثلث اسطوره‌ای را نشان می‌دهد: دختر جوان، مرد جوان و ترک کردن خواستگار پیر. دیرمد، نایبِ فین، رهبر سالخورده فیانا است. گرانیه نامزد فین است، اما پیش از برگزاری جشن ازدواج، دیرمد را می‌بیند و دلباخته او می‌شود. دیرمد که نسبت به فین وفادار است از گرانیه پرهیز می‌کند، اما گرانیه با تردید کردن در مردی او شرمسارش می‌کند. این دو از دربار سلطنتی تارا می‌گریزند، و فین سال‌ها آنها را تعقیب می‌کند. پس از گذشت هفت سال، این رهبر جنگی سالخورده ظاهراً با ازدواج این دو کنار می‌آید، اما نتایج شوم این مثلث در خیانت فین نسبت به دیرمد بروز می‌کند. وی رقیب خود را به شرکت در شکار گراز دعوت می‌کند، اما از طریق یک پیشگویی می‌داند که دیرمد در رویارویی با گراز بان گولبان که در واقع برادر رضایی و طلسم شده دیرمد است کشته می‌شود. در مورد مرگ این قهرمان دو روایت وجود دارد: در روایت اول گراز او را می‌کشد، و در روایت دوم او بر این حیوان غلبه می‌کند، اما بر اثر جراحت ناشی از یکی از موهای زهری گراز می‌میرد. فین می‌تواند با آوردن آب برای دیرمد در دست‌هایش او را نجات دهد، اما در انجام این کار تعلل می‌ورزد و دیرمد جان می‌سپارد.

سرنوشت این زوج قویاً با ماوراء طبیعت پیوند دارد: آنها به هنگام گرفتاری از کمک‌های انگوس که برادر رضاعی دیرمد است بهره می‌برند. وی هنگامی که آنها آواره‌اند اندرزشان می‌دهد که هرگز دو شب را در یک مکان به سر نیاورند. این زوج در جریان سفرهایشان وارد جنگل دوونوس می‌شوند؛ جایی که یک درخت جاودانگی وجود دارد که شروانِ غول از آن پاسداری می‌کند. گرچه این هیولا نامیرا است، دیرمد او را می‌کشد و همراه با گرانیه میوه‌های آن درخت را می‌خورند، و به این ترتیب تقریباً نامیرا می‌شوند. مرگ دیرمد فقط با استفاده از جادو میسر می‌شود.

دیردره و نیشا

متنی قرن نهمی که حاوی وقایع‌نگاری فرار عاشقانه و شوم دیردره و نیشا است و بعداً در چرخه اولستر ادغام و در کتاب *تان* ثبت می‌شود. شاه کانر از اولستر، قصه‌گوی بزرگی

دارد که نامش فِدیلمید و پدر دیردره است. پیش از آنکه دیردره متولد شود، کاهن دربار، کاه‌بد، پیشگویی می‌کند که این کودک در آینده بسیار زیبا خواهد شد، اما برای مردان اولستر ویرانی به بار خواهد آورد. جنگجویان کانر قصد قتل او را دارند اما پادشاه تصمیم می‌گیرد او را پنهانی بزرگ کند و هنگامی که بالغ شد با او ازدواج نماید. هنگامی که دیردره هنوز دختری جوان است و در محوطه‌ای سرپوشیده دور از مردان نگهداری می‌شود، کانر را در حال کندن پوست یک گوساله در برف و کلاغ را در حال نوشیدن خون مشاهده می‌کند. وی اعلام می‌کند که مرد دلخواه او باید این سه رنگ را داشته باشد: موهای سیاه، پوست سفید و گونه‌های قرمز. لا‌ورخام، مونس دیردره، اظهار می‌دارد که چنین مردی وجود دارد و او نیشا پسرِ اوشک است. دیردره سعی می‌کند با نیشا دیدار کند، اما نیشا که با شنیدن یک پیشگویی از رویدادهای شوم آینده اطلاع دارد از نزدیک شدن به او پرهیز می‌کند. دیردره نیز مانند گرانیه روی شرافت او انگشت می‌گذارد، و سرانجام، هر دو، در معیت برادران نیشا، آینل و آردن می‌گریزند.

آنها به اسکاتلند می‌گریزند، اما پس از آنکه کانر امان نامه‌ای دروغین برای آنها می‌فرستد به آون‌ماخا باز می‌گردند. در این میان فقط دیردره است که بوی خیانت را احساس می‌کند. آنها باز می‌گردند و هر سه برادر به دست شخصی به نام اوئن کشته می‌شوند. دیردره یک سال در اسارت بسر می‌برد و سپس کانر تصمیم می‌گیرد او را به اوئن بدهد، اما او خودش را می‌کشد تا با قاتل معشوق خود ازدواج نکند.

در این داستان چندین مطلب جالب توجه اسطوره‌شناختی وجود دارد. مثلث عشقی و مقدر دختر، مرد جوان، و خواستگار ناکام تکرار می‌شود. خود دیردره در هاله‌ای از رمز و راز پوشیده شده است: پیشگویی تأثیر او بر اولستر قبل از تولدش، و این واقعیت که او باعث می‌شود سه قهرمان بزرگ دربار کانر را ترک کنند (نگ به صص ۲۸-۲۵)؛ قدرت پیشگویی خود او؛ و شخصیت او که قوی‌تر از نیشا است، جملگی دیردره را در مقامی بالاتر از انسان‌های معمولی قرار می‌دهد. نیشا و برادرانش نیز جالب توجه‌اند: از میان این سه برادر فقط نیشا است که هویتی حقیقی دارد. از دو برادر دیگر احتمالاً به این دلیل سخن می‌رود که داستان نوعی نمادگرایی سه گانه پیدا کند. در بسیاری از اسطوره‌های ویلزی و ایرلندی عدد «سه» جادویی یا مقدس است.

عاشقان ویلزی

در اینجا به اختصار از عاشقان ویلزی صحبت می‌کنیم، زیرا اسطوره‌های مربوط به آنها

در صفحات ۳۳ تا ۴۲ بررسی شده‌اند. در اسطوره‌های ویلزی دو مجموعه از عشاق اهمیتی ویژه دارند: پویل و ریانون در نخستین بخش مابینوگی، و کلوخ و اولون در داستانی به همین نام. داستان اظهار عشق پویل به ریانون حاوی عناصری است که با سنت ایرلندی قابل قیاس است: این نیرنگ پویل علیه گولبول، خواستگار ریانون است که به طلسم شدن داور منجر می‌شود و در بخش سوم ثبت شده است. قصه کلوخ و اولون تا اندازه‌ای متفاوت است، اما این عشق کلوخ است که باعث رویدادهای خطرناک می‌شود و تمامی موجودات ماوراء طبیعی این اسطوره را سراپا مسلح می‌کند. این عشق منادی ویرانی نیست، اما به قدری نیرومند است که می‌تواند آرتور، مابون و سایر افراد فوق طبیعی را به تحرک وادارد؛ و کلیه کارهای دشواری که یسبادادن آنها را از کلوخ می‌خواهد فقط با کمک موجودات آسمانی میسر می‌شود.



یک زوج آسمانی کنده کاری شده بر سنگ؛ به دست آمده از پاپینی لاولیل در فرانسه. زن یک بشقاب و مرد یک چکش و یک دیگ در دست دارند.

زوج‌های آسمانی در دین کافرکیش سلتی

چنان‌که از شمایل نگاری و کتیبه نگاری اروپای رومی - سلتی برمی‌آید، جفت شدن خدایان مذکر و مؤنث یکی از ویژگی‌های برجسته مجمع خدایان سلتی است. یکی از الگوهایی که به سهولت می‌توان تشخیص داد آن است که خدایان اصالتاً یونانی - رومی هنگامی که به دنیای سلتی معرفی می‌شوند غالباً همسر یا جفت مؤنثی انتخاب می‌کنند که بومی و متعلق به قلمروهای تسخیر شده است. لذا کتیبه‌ها غالباً به خدایی اشاره می‌کنند که نامی کلاسیک دارد و با نام یک الهه سلتی پیوند خورده است؛ یکی از نمونه‌های بارز این سنت مرکوری و ژزمرت است. خدای مذکر می‌تواند نامی رومی اما لقبی سلتی داشته باشد: در مورد آپولون گرانوس و سیرونا قضیه به این صورت است. شق دیگر آن است که هر دو خدا نامی بومی دارند: سوکلوس و ناتوسولتا نمونه‌های خوبی از این دسته‌اند. بعضی زوج‌های آسمانی در مناطقی وسیع مورد احترام بودند: مرکوری و ژزمرت در بریتانیا، گال و راینلند پرستیده می‌شدند. دیگرانی از قبیل یوسوتیس و برگوسیا در آلیزا و فقط در همین محل پرستیده می‌شدند.

نمادگرایی همراه با کلیه زوج‌های مورد پرستش در اروپای سلتی کافرکیش حاکی از آن است که این زوج‌ها اشاعه‌دهندگان سلامت، ثروت یا فراوانی‌اند. لذا سوکلوس به معنی «ضربه زننده خوب» و جفتش ناتوسولتا به معنی «جویبار پیچان» که بر سنگی در سار بورگ واقع در شرق گال ثبت شده‌اند، با برداشت شراب بخصوص در بورگوندی ارتباط داشتند. سوکلوس با چکش خود بر زمین ضربه می‌زد تا آن را بارور کند، و جنبه بومی کیش آنها با خانه‌ای بر یک دیرک چوبی که علامت ناتوسولتا است نشان داده می‌شد. نام ژزمرت به معنی «تأمین کننده بزرگ» است، و مرکوری سلتی بخصوص برای حصول موفقیت در امر تجارت به یاری طلبیده می‌شد، و نماد او کیسه یا کیف پولش بود که در اصل نمادی کلاسیک است. در بریتانیا، ژزمرت خمره یا دلو دارد که مانند دیگ مهم تجدید حیات در اسطوره‌های ایرلند و ویلز نماد بازآفرینی است.

تعدادی از زوج‌های آسمانی سلتی با شفابخشی و حمایت پیوند دارند. مثلاً آپولون سلتی و شرکای متعدد او قویاً با کیش چشمه‌های شفابخش ارتباط دارند. آپولون و سیرونا در هوشید آلمان و جاهای دیگر پرستیده می‌شدند. آپولون مورتاسگوس و دامونا در چشمه‌های آلیزا مورد پرستش بودند. جالب است بدانیم که میان شفابخشی و باروری پیوند نزدیکی برقرار بود. سیرونا و دامونا، همسران آپولون، هر دو، با خوشه‌های ذرت و مار نشان داده می‌شوند که آمیزه‌ای از تصور ولادت دوباره (به دلیل

پوست انداختن مار) و باروری است. در هوخشید، سیرونا تخم مرغ حمل می‌کند که نشان نیرومند باروری و تجدید حیات است. این الهه‌ها گاهی اوقات ماهیت «چند شوهری» خود را نیز آشکار می‌سازند: به عنوان مثال دامونا همسر آپولون در آلیزیا، همسر خدای شفابخش دیگری به نام بوروو در بوربون له‌بن، و همسر یک خدای محلی به نام آیلوس در آرنا‌ی لودوک است که همگی در قلمرو گال بسر می‌برند. آن‌کامنا همسر شفادهنده بزرگ، لنوس مارس در تریه بود، اما همسر مارس سمرتریوس در مون و تزوران نیز بود. به نظر می‌رسد که پیوند میان مارس سلتی و شفابخشی از اندیشه خدا به مثابه جنگجو / نگهبان در مقابل بیماری، سترونی و مرگ نشأت گرفته است.

بعضی زوج‌های آسمانی مطلقاً قلمروی بودند، و تجسم سرزمین یا سکونت‌گاهی بودند که در آن پرستیده می‌شدند. از این قبیل خدایان می‌توان لوکسوویوس و بریکتا در لوکسوئی له‌بن و بورمانوس و بورمانا در دای فرانسه، و ورودینوس و اینکیونا در ویندبورگ لوکزامبورگ را نام برد. این پیوند نزدیک با سرزمین، و رابطه آن با سنت‌های خویشاوندی مقدس در اسطوره‌های ایرلند جالب توجه است (نگ به صص ۲۱-۱۸).

اعم از آنکه کوشش به منظور ایجاد رابطه میان شواهد باستانشناختی و منابع بومی معقول باشد یا خیر، آنچه از شمایل‌نگاری زوج‌های آسمانی برمی‌آید این است که موفقیت کیش آنها، دست کم تا اندازه‌ای به ازدواجشان مربوط است، و این موضوع می‌تواند عامل مردم‌پسندی زوج‌های آسمانی در سراسر دنیای سلتی باشد.



اسطوره‌های آسمان و خورشید

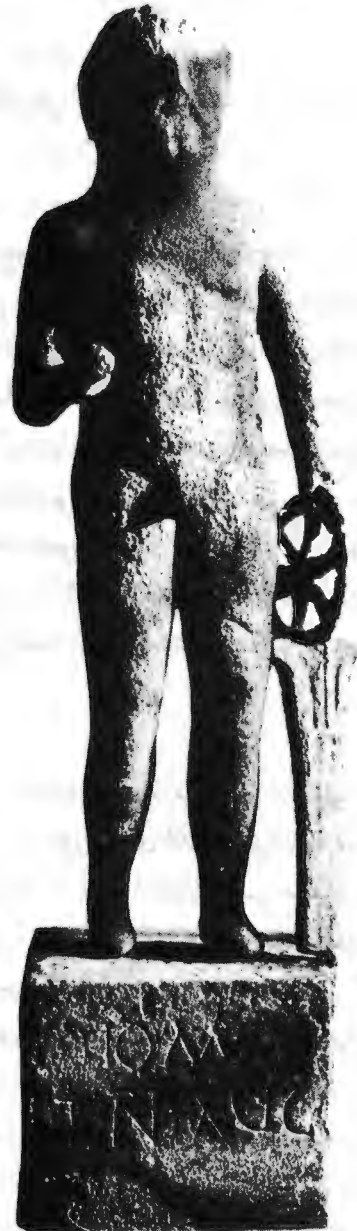
بسیاری از جنبه‌های دین و اسطوره‌سلی در منابع ادبی به سکوت برگزار شده‌اند، و لذا مراجعه به باستانشناسی برای پر کردن بعضی شکاف‌ها ضرورت دارد. سلت‌های کافرکیش حضور ارواح را در کلیه جنبه‌های دنیای طبیعی مشاهده می‌کردند. یافته‌های باستانشناختی حکایت از آن می‌کنند که از میان کلیه پدیده‌های طبیعی، بخصوص خورشید به عنوان نیروی زندگی، اشاعه دهنده باروری و شفا بخشی و آرام بخش مردگان مورد پرستش بوده است. ساختن نوعی اسطوره‌شناسی یا الهیات برای کیش خورشید، آن هم فقط بر مبنای یافته‌های باستانشناختی دشوار است، اما بعضی شمایل‌نگاری‌ها که از پرستش خورشید حکایت می‌کنند آن‌قدر پیچیده هستند که از خلال آنها بتوان نگاهی به نظام باورهای نهفته در پشت آنها افکند.

سنت بومی

بخلاف آنچه که در فرهنگ مادی اروپای سلتی کافرکیش وجود دارد، در اسطوره‌های بومی ایرلندی و ویلزی شواهد مربوط به یک دین خورشیدی اندک و پراکنده است. اشاراتی به نوعی خورشیدپرستی وجود دارد، اما این اشارات غیر مستقیم و نامشخص‌اند. در ایرلند، الهه هم نام سرزمین، اریو، احتمالاً کارکردی خورشیدی داشته است. این کارکرد در نقش او به عنوان الهه حاکمیت تجلی می‌یافته که بخشی از آیین مرتبط با خویشاوندی مقدس بوده است. در اسطوره‌ای که حول و حوش اجرای مراسم تحلیف پادشاه شکل گرفته، خورشید جامی زرین تلقی می‌شود که پر از مشروبی (احتمالاً شراب) سرخ‌رنگ است، و اریو آن را حمل می‌کند و به پادشاهان میرا و متوالی ایرلند می‌سپارد تا انتخاب آنها را مشروعیت ببخشد یا تصویب کند، و در عین حال زمین را بارور و پر رونق سازد. این اسطوره به دو دلیل جالب توجه است: اول آنکه خورشید با

یک الهه تداعی می‌شود، و این امر با اغلب کیش‌های خورشیدی که غالباً خدایان مذکر نمایندگی انحصاری آن را برعهده دارند در تقابل قرار می‌گیرد. در سنت کافرکیش سلتی بدان گونه که در شمایل‌نگاری بروز یافته است، یک الهه خورشیدی وجود دارد که در

پیکرک برنزی خدای آسمان سلتی که با چرخ
خورشیدش به ژوپتر و روح امپراطور تقدیم
شده‌است، به دست آمده از لاندوزی، فرانسه.



قالب پیکرکی گلی نشان داده شده و تنش پوشیده از نمادهای خورشید است. دومین نکته مهم رابطه میان خورشید و باروری از دیدگاهی ایرلندی است. رد پای این موضوع را نیز می‌توان در یافته‌های باستانشناختی کیش خورشید دنبال کرد. احترام گذاشتن به خورشید می‌تواند به حرارت، نور یا هردو مربوط باشد. چنانچه عنصر نور مورد تأکید باشد، فرق‌گذاری میان خورشید و آسمان به عنوان منبع پرستش دشوار است. خدای ایرلندی لوگ به معنی «درخشنده»، آشکارا با نور درخشان پیوند دارد؛ شاید او یک خورشید - خدا باشد یا نباشد، اما نقشش به عنوان یک جنگجوی جوان آسمانی و مغلوب‌کننده بدی و شرارت، در بعضی شمایل‌نگاری‌های کافرکیشی نظایری دارد. سنت اسطوره‌شناختی ویلزی شواهد آشکاری در تائید یک کیش خورشیدی به دست نمی‌دهد. اما یک اسطوره وجود دارد که از آن می‌توان اشاراتی به خدای نور را استنباط کرد. این اسطوره در «مت»، در بخش چهارم مابینوگی ثبت شده و داستان لی‌لاو گیفس ماوراء طبیعی است (نگ ص ۳۹). نام او به معنی «موجودی درخشنده با داستانی ماهر» است و شاید همتای لوگ باشد. جدا از نامش، جزییات مربوط به رفتار او نیز رساننده پیوندش با تصویری آسمانی است. هنگامی که نیزه معشوق همسرش بلودیوود به او اصابت می‌کند، لی به هیأت یک عقاب درمی‌آید و بر فراز درخت بلوطی پناه می‌گیرد. در نمادگرایی رومی - سلتی کافرکیش، عقاب و درخت بلوط، هر دو، با کیش خدای آسمان که نام رومی‌اش ژوپیتر بود پیوندی تنگاتنگ داشتند.

کیش‌های خورشید در اروپای سلتی کافرکیش

از سال‌های میانی عصر برنز، جوامع ماقبل تاریخی در بیشتر بخش‌های اروپا خورشید را گرامی می‌داشتند و آن را به صورت چرخ‌پره‌دار نمایش می‌دادند. نماد چرخ ظاهراً به دلیل شکل آن و حرکت مشترک چرخ و خورشید انتخاب شده بود. در اوایل عصر آهن، سرخ‌هایی که ماهیت دین آسمانی و خورشیدی را نشان دهند ضرورتاً غیر مستقیم‌اند، اما بعضی رفتارهای تکراری، نشان دهنده نگرش سرسپردگان به قدرت خورشید است. جنگجویان برای حفاظت خود از آسیب در جنگ، از تعویذهای خورشیدی استفاده می‌کردند؛ مردگان در قبرهایی دفن می‌شدند که نمادهای خورشیدی ظریفی بر آنها نصب می‌شد، شاید به این منظور که راه تاریک سفر آنها به جهان دیگر را روشن کند. پرستندگان، چرخ‌هایی کوچک به معابدی از قبیل معبد آلزیا در بورگوندی هدیه می‌کردند، و سپس به عنوان نذر آنها را در رودخانه‌هایی از قبیل سن، اوآز و مارن می‌افکندند.

چرخ - خدای خورشید

دوران رومی - سلتی در بریتانیا و اروپا، با نضج‌گیری گستردهٔ دین خورشیدی همراه بود. شواهد موجود حکایت از کیشی پیچیده و چند وجهی می‌کند که در آن قدرت خورشید، کارکردها و دخالت‌های متعدد دارد. در این دوره تصویر یک خورشید - خدا همراه با علامت چرخ، دریافت سلتی‌ها را از قدرت خورشید در هیأت انسان نشان می‌داد. منادی این وضع شاید تصویر یک چرخ - خدا بر دیگ هلندی گاندستروپ و متعلق به اواخر عصر آهن باشد (تاریخ ساخت آن نیمه دوم قرن اول ق م است). مهمترین شمایل‌نگاری رومی - سلتی نشان‌دهندهٔ یک چرخ - خدای خورشیدی است که تا اندازه‌ای با تصور رومی‌ها از آسمان - خدای ژوپیتر ترکیب شده است. پیکرکی از یک خدای حمل‌کنندهٔ چرخ از لاندوزی فرانسه که به ژوپیتر تقدیم شده این سنت را بیان می‌کند.

جالب است بدانیم که پیوند میان خورشید و جنگ که بر وجود آن در عصر آهن اشاره شد، در مرحلهٔ رومی - سلتی نیز ادامه پیدا می‌کند و گروه متمایزی از تصاویر، خدای خورشید - آسمان را در نبرد علیه نیروهای تاریکی و شرارت نشان می‌دهد. این پیکرها بر فراز ستون‌های بلند و درخت مانندی قرار دارند که به دلیل اهداء آنها به آسمان - خدای رومی، «ستون‌های ژوپیتر - غول» نامیده می‌شوند. گرچه شمایل پیروزمندی که دشمن را زیر سم اسب خود لگدمال می‌کند احتمالاً ریشه در هنر رومی دارد، اما تصاویر موجود بر فراز این ستون‌ها که در آن خدای نور و زندگی سوار بر اسب، چرخ خورشیدی حمایتگر خود را مانند یک سپر، و آذرخش خود را مانند یک سلاح تکان می‌دهد، و در هیأت غولی مار اندام، نیروهای جهان زیرین را لگدمال می‌کند، نشان‌دهندهٔ نوعی سنت مذهبی سلتی است. رابطهٔ میان خورشید و جنگ به ستون‌های ژوپیتر محدود نمی‌شود. نام خدای جنگ بریتانیای شمالی، بیلاتوکادروس به معنی «درخشنده و منصف» است؛ مارس لوستیوس گالی که با همسرش نیمه‌تونا در بت پرستیده می‌شود نیز لقبی دارد که به مفهوم نور است. چهره‌کننده‌کاری شدهٔ یک جنگجو بر یک کوزه در کمبریج (نورتوم برلاند) نیز با یک چرخ همراه است.

اسب خورشیدی

اسب‌ها با کیش خورشید رابطه‌ای نزدیک داشتند. از آنها انتظار می‌رفت که در مقام حیواناتی با سرعت و منزلت کافی، خدای آسمان را به میدان نبرد حمل کنند، اما

پیوند آنها با خورشید بسیار دامنه‌دارتر است. در بسیاری از اسطوره‌های هند و اروپایی مربوط به خورشید، تصور بر این بود که قرص خورشید در ارابه‌ای که گروهی اسب آن را می‌کشند در آسمان حمل می‌شود. گردونه آپولون، خدای یونانی، الگوی پشت بسیاری از سکه‌های سلتی بود: هنرمند سلتی غالباً این تصویر را به یک اسب، یک چرخ ارابه و یک قرص خورشیدی بزرگ و پره‌دار در آسمان تقلیل می‌داد.

شفابخشی و باروری

خصوصیات خورشیدی گرما و نور باعث شکل‌گیری کیش‌هایی شد که با شفا دادن بیماری و ترویج فراوانی همراه بود. خورشید - چرخ‌های کوچک در چشمه‌های شفابخش افکنده می‌شدند. الهه‌ای که بر معبد شفابخش بزرگ موجود در بت سیطره داشت، سولیس بود که نامی خورشیدی است. آپولون سلتی خدای نور و شفابخشی بود، با تعدادی از خدایان محلی یکسان شمرده می‌شد و بر بسیاری از معابد چشمه‌ای شفابخش ریاست می‌کرد. لذا آپولون بلنوس به معنی آپولون «درخشان» در معابد شفابخشی از قبیل ساین مقدس در بورگوندی و نوریکوم در اتریش - که فاصله بسیاری زیادی از یکدیگر داشتند - مورد تکریم قرار می‌گرفت. از حیث واژه‌شناسی شاید واژه بلنوس با بلتن هم ریشه باشد؛ بلتن جشن بزرگ اول ماه مه در ایرلند بود که در آن به خاطر فرا رسیدن تابستان و انجام نوعی آیین تزکیه برای حفاظت دام‌ها از بیماری، به آتش بازی می‌پرداختند. آپولون ویندونوس که در اساروا بورگوندی پرستش می‌شد، لقبی سلتی داشت که به مفهوم نور پاک و روشن بود. جالب است بدانیم که کیش او بخصوص با شفا بخشیدن به ناراحتی‌های چشمی مربوط می‌شد. در آستانه معبد او، ویندونوس همچون خورشید - خدایی پرتو افشان تصویر شده بود.

باروری یکی از کارکردهای مهم خورشید تلقی می‌شد، زیرا گرما و نور خورشید آشکارا نیروی زندگی بشمار می‌آمد. گاهی اوقات، الهه - مادرهای سلتی با کیش خورشید پیوند داشتند. بر بدن پیکرک‌های گلی الهه‌هایی که از گال مرکزی و بریتانی به دست آمده است، نمادهایی خورشیدی دیده می‌شود. در ندری کومبریا و نیکس در گال شمالی، خدایی را با یک چرخ خورشید و شاخ فراوانی نشان داده‌اند که نماد تمام و کمالی از وفور است.

آتش

جشنواره‌های بزرگ آتش در اروپای سلتی با سپاسگزاری از آتش به عنوان همتای زمینی خورشید انجام می‌گرفت. آتش نیز مانند خورشید، هم زندگی‌بخش و هم از میان برنده زندگی است. آتش تمیزکننده یا پاک‌کننده است و از خاکسترش رستنی‌های تازه و بارور پدید می‌آید. آیین‌های آتش، صورتی از جادوی جلب محبت بود که هدف از برگزاری آن ترغیب خورشید به بازگشت پس از ناپدید شدنش در فصل زمستان بود. پلټن در اوّل ماه مه، لوگ - تَسَد در اوّل اوت و ساون در پایان سال سلتی (۱ نوامبر) جملگی در گرامیداشت روزهای مهم دور خورشیدی سالانه برگزار می‌شد (نگ به باروری، زمین و آب، ص ۶۳). جشنواره مسیحی نیمه تابستان که ظاهراً به مناسبت ولادت سنت جان تعمید دهنده برگزار می‌شد، مستقیماً از آیین‌هایی بسیار قدیم‌تر ریشه می‌گرفت. در هر دو جشنواره کافرکیشی و مسیحی، یک چرخ چوبی شعله‌ور از شیب تپه‌ای غلطانده می‌شد و به داخل رودخانه‌ای می‌افتاد. قدیس وینسنت مسیحی، در قرن چهارم میلادی، در آکیتن^۱ شاهد مراسمی بوده است که طی آن چرخ‌های به آتش کشیده می‌شد، به طرف رودخانه غلطانده می‌شد، و سپس در معبد خدای آسمان بار دیگر بازساخته می‌شد. در جشنواره سنت جان که تا قرن نوزدهم نیز برگزار می‌شد، یک چرخ بزرگ پوشیده از کاه و مشتعل، از فراز کوه استرومبرگ به سمت رودخانه موزل غلطانده می‌شد. چنانچه این چرخ بدون برخورد با هرگونه مانعی و بدون آنکه خاموش شود وارد رودخانه می‌شد، محصول شراب خوبی برای آن سال پیش‌بینی می‌شد. به این ترتیب، مراسم کافرکیشی مربوط به باروری و فراوانی، در شکل و شمایلی به ظاهر مسیحی تا مدت‌های مدید بر جای ماند.

خورشید و مرگ

تصور بر این بود که قدرت ماوراء طبیعی خورشید، بر مناطق تاریک جهان زیرین نیز نافذ است. در سال‌های عصر آهن و دوران سیطره رومی‌ها، اجتماعات سلتی اروپا گاهی اوقات مردگان خود را با علایم خورشیدی دفن می‌کردند تا آنها در دوره اقامت در جهان زیرین در آرامش باشند. در دورنبرگ اتریش، یک دختر جوان از ریخت افتاده، حدود هشت تا ده ساله اما رشد نیافته، با یک نماد چرخ مانند مینیاتوری از جنس برنج دفن

(۱) منطقه‌ای تاریخی در جنوب فرانسه، بین پیرنه و رودگارون که قبلاً دوک نشینی مستقل بوده است.

شده بود: نحوهٔ دفن او یکی از نمونه‌های بی‌شمار مربوط به آیین خورشیدی جهان زیرین است. پیوند روشن‌تر میان مرگ و خورشید را می‌توان در سنت متداول در آژاس رومی - سلتی مشاهده کرد. در این ناحیه، طرح‌هایی خورشیدی شکل بر سنگ قبرها کنده می‌شد که به گونه‌ای نمادین تاریکی قبر را روشن می‌کرد. رابطهٔ تابش خورشید و قبر می‌تواند بازتابی از امید به ولادت دوباره و همراه با شادمانی در دنیایی دیگر باشد.



مجموعه‌ای از اشیاء برنزی رومی - بریتانیایی، از جمله یک چرخ مدل. تالار فلمینگام (نورفک)

خدای کوه و آفرینندهٔ تندرو و آذرخش

مکان‌های بلند کانون‌های مناسبی برای تکریم نیروهای آسمانی‌اند. کوه‌ها اماکن نافذ و مقدسی هستند که سرسپردگان را تا حد ممکن به عنصر خدای آسمان نزدیک می‌کنند. خدایان کوهستانی محلی سلتی، همتایان ژوپیتر رومی بودند: لادیکوس در کوهی به همین نام در اسپانیا پرستش می‌شد؛ پوئنیوس در گذرگاه‌های گال در بلندی‌های آلپ؛ و یوزلینوس در اتریش. در پیرنه واقع در جنوب غربی گال، در معابدی از قبیل مون ساسون و والتاین، چهره‌هایی محلی از ژوپیتر ستایش می‌شد، و زایران محراب‌هایی کوچک و تقریباً تراش خورده تقدیم می‌کردند، که ضمن کنده‌کاری تقدیم به ژوپیتر، با چرخ‌ها و صلیب‌های شکسته تزیین شده بود. در این منطقه صلیب شکسته نیز مانند چرخ یکی دیگر از نمادهای خورشید بود، اما شاید بر مفهوم جنبش نیز تأکید داشت. خدایان کوهستانی غالباً با هوا و توفان تداعی می‌شوند. ژوپیتر سریانی، موسوم به دولیچنوس از نمونه‌های آن است. سلت‌ها خدای تندرو خاص خود را داشتند که تارانیس

یوزلینوس در اتریش. در پیرنه واقع در جنوب غربی گال، در معابدی از قبیل مون ساسون و والتاین، چهره‌هایی محلی از ژوپیتز ستایش می‌شد، و زایران محراب‌هایی کوچک و تقریباً تراش خورده تقدیم می‌کردند، که ضمن کنده‌کاری تقدیم به ژوپیتز، با چرخ‌ها و صلیب‌های شکسته تزیین شده بود. در این منطقه صلیب شکسته نیز مانند چرخ یکی دیگر از نمادهای خورشید بود، اما شاید بر مفهوم جنبش نیز تأکید داشت.

خدایان کوهستانی غالباً با هوا و توفان تداعی می‌شوند. ژوپیتز سریانی، موسوم به دولیچنوس از نمونه‌های آن است. سلت‌ها خدای تندرِ خاص خود را داشتند که تارانيس نامیده می‌شد، و نامش مشتق از واژهٔ سلتی تاران به معنی تندر است. شاعر رومی، لوکان، در قرن اول میلادی در شعری با عنوان فارسالیا^۱ به سه خدای هولناک سلتی اشاره می‌کند که ارتش سزار در گال با آنها رویاروی شده است:

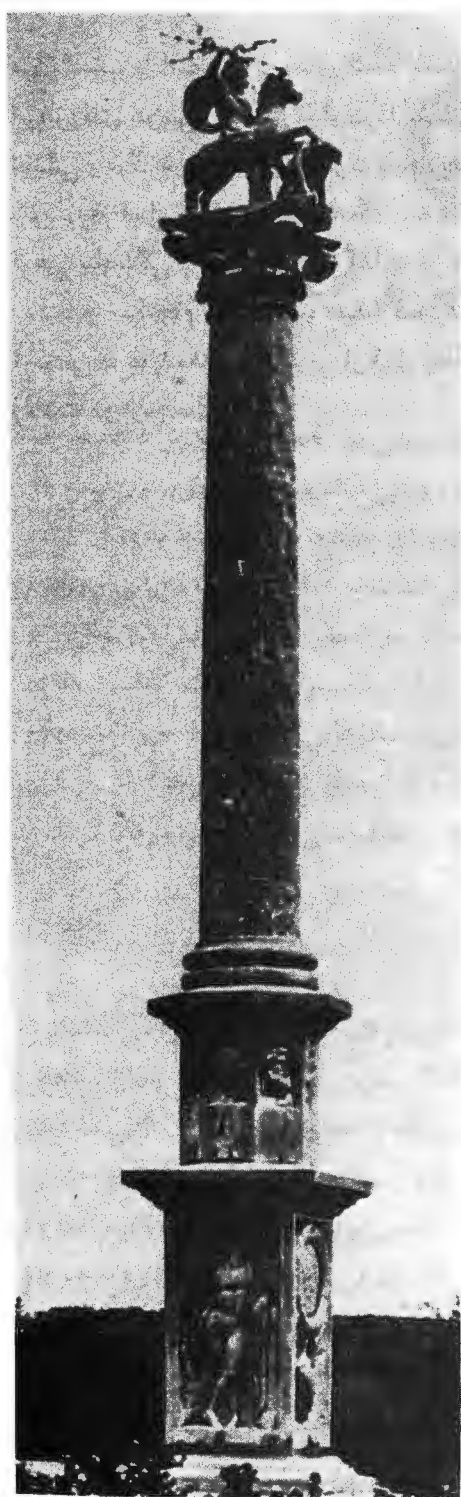
... و آن گال‌ها که با تقدیم قربانی انسانی تسکین می‌دهند خدایان بی‌رحم تیوتاتس، اسوس و تارانيس را؛ خدایانی که در مقابل محراب‌شان زایران چون بید بر خود می‌لرزند (ترجمهٔ رابرت گریوز، پنگوئن، ۱۹۵۶)

یکی از مفسران بعدی شعر لوکان، تارانيس را یک انسان جنگی غول پیکر و شعله‌ور توصیف می‌کند که با قربانی انسانی پیوند دارد. هفت محراب تقدیم شده به این خدایان تندر و آذرخش در اروپای رومی سلتی در مناطق زیر گزارش شده است: چستر در بریتانیا؛ گال؛ راینلند و دالماسی در یوگسلاوی سابق. در بعضی تقدیم‌نامه‌ها، نام خدای مورد نظر «ژوپیتز تارانيس» ثبت شده است. تارانيس نیز مانند خورشید یکی از عناصر قدرت آسمانی است. اما چرخ - خدای خورشیدی را نباید با خدای تندر و آذرخش سلتی یکسان شمرد. تارانيس نمایندهٔ نیروی پر سر و صدا و ویرانگر طوفان‌ها است: نماد و هویت او، هر دو، در نامش مندرج‌اند.

کیش و الهیات

بعضی یافته‌های مربوط به «آیین نماز» حکایت از آن می‌کند که کیش سلتی خورشید / آسمان - خدا نوعی آیین رسمیت یافته داشته است. در معبد وانبروف در سوری، دو سرپوش به هم پیوسته تولید می‌شد که نماد چرخ بر بالای آن نقش شده بود و احتمالاً کاهنان کیش خورشید از آن استفاده می‌کردند. طوپوز برنزی ویلینگهام‌فن (کمبریج

1) Pharsalia



محراب رومی - سلتی که به تارانوکنوس، مأخوذ از تارانیس، خدای تندر و آذرخش تقدیم شده است. به دست آمده از بوکنیگن، آلمان

ستون بازسازی شده رومی - سلتی ژوپیتر - غول، با گروهی اسب سوار بر فراز ستون. به دست آمده از هوسن - آن - در - تسابر، اشتوتگارت، آلمان

می‌بایست با اسطوره پی‌بندی شده باشد. نقوش موجود بر ستون‌های ژوپیتر به اسطوره‌ای ثنوتی و فصلی اشارت دارند که در آن نیروهای روز و شب، نور و تاریکی، زندگی و مرگ در یک مبارزه قدرت پایان‌ناپذیر با یکدیگر متوازن‌اند. طوپوز و یلینگهام با نقوشی از قبیل خدای خورشید، گاو سه شاخ، عقاب، دولفین و هیولای جهان زیرین، نوعی پیچیدگی را به نمایش می‌گذارد که باز هم می‌توان گفت دال بر حضور اسطوره است. و سرانجام باید گفت، طیف گسترده شواهد موجود حاکی از توجه نیروهای آسمانی به پدیده‌های گوناگونی از قبیل زندگی، شفابخشی، باروری و رمز و راز مرگ و ولادت دوباره است.



باروری، زمین و آب

مانند بسیاری نظام‌های چند خدایی، خدایان سلتی نیز همه جا حضور داشتند: هر درخت، دریاچه، رودخانه کوه و چشمه‌ای روحی داشت. این مفهوم اولوهیت در طبیعت، باعث شکل‌گیری کیش‌ها و اسطوره‌های متعدد در رابطه با باروری شد. مهمترین این کیش‌ها به مادر-اله‌ها مربوط می‌شد که بر تمامی جهات فراوانی و رونق، هم در زندگی و هم پس از مرگ سیطره داشتند. در اسطوره‌شناسی ایرلندی، ازدواج پادشاه میرا با الهه زمین بود که حاصلخیزی ایرلند را میسر می‌ساخت. جشنواره‌های بزرگ سلتی همگی با سال شبانی یا کشاورزی و شکوفایی محصول و حیوانات اهلی مرتبط بودند. آب نیروی حیات تلقی می‌شد، و کیش‌های آب وجه برجسته‌ای از دین سلتی به شمار می‌آمد. چشمه‌ها کانون کیش‌های شفابخشی بودند، زیرا درمان کردن و پاکیزه سازی از خصوصیت‌های آب پاک بود.

ارواح در چشم‌انداز

چشم‌انداز سلتی آکنده از ارواح بود: شمایل‌نگاری و کتیبه‌نگاری اروپای رومی - سلتی، شاهی بر تقدس اماکن طبیعی‌اند، و اینکه اماکن مزبور تحت حمایت خدایان محلی تصور می‌شده‌اند. در مواردی حتی یک سکونت‌گاه و خدای مربوط به آن نامی مشترک دارند: لذا در گال جنوبی، گلانیس روح گلانوم بود و نمائوسوس نام چشمه نیم و خدایی که بر این چشمه مقدس سیطره داشت. کوه‌ها مقدس بودند و ارواحشان محترم شمرده می‌شد: وویگوس خدای کوه وویگوس در گال شرقی بود و لادیکوس، روح هم نام کوه لادیکوس در شمال غربی اسپانیا که در ص ۵۹ اشاره شده است. درختان، بیشه‌ها و جنگل‌ها مقدس بودند. نظام نمادهای درختان پیچیده بود: ریشه‌ها و شاخه‌هایشان تصویری از پیوند میان آسمان و جهان زیرین را تداعی می‌کرد؛

طول عمرشان تداوم و خرد را به نمایش می‌گذاشت؛ و رفتار فصلی درختان برگ ریز، نوعی نظام نمادهای دوری را پدید می‌آورد که تمثیلی از زندگی، مرگ و ولادت دوباره



پیکرک سنگی یک مادر – الهه رومی –
سلتی با نمادی از یک شاخه ذرت یا
نخل و میوه. به دست آمده از کارونت،
ویلز جنوبی

بود. درختان تا اندازه‌ای به دلیل همین تصور باززایی، باکیش‌های باروری و طبیعت پیوند داشتند: مادر – الهه‌ها غالباً با درخت تداعی می‌شوند. محراب‌های اطراف رود راین در منطقه بُن که به مادر – الهه‌ها تقدیم شده‌اند، نمادهای درخت را بر خود دارند؛ محراب مادران در پیش آلمان، درختی مقدس داشت که نقطه کانونی پرستش بشمار می‌آمد. نام‌های قبیله‌ای گالی از احترام به درخت حکایت می‌کنند: ابورون‌ها «قبیله درخت سرخدار» و لموویس‌ها «مردمان درخت نارون» نامیده می‌شدند. در ایرلند درخت مقدسی وجود داشت که بایل نامیده می‌شد، و هر چه کهنسال‌تر بود مقدس‌تر به شمار می‌آمد. در اسطوره‌های ایرلندی همه درختان مقدس بودند، اما بلوط، سرخدار، زبان گنجشک و فندق تقدسی ویژه داشتند. در دین شن‌خاس، به درخت به عنوان منشاء خرد مقدس،

اشاراتی شده است. درختان مقدس ایرلندی با خویشاوندی مقدس نیز پیوند داشتند: مراسم تحلیف یک فرمانروا همواره در کنار درخت مقدسی انجام می‌گرفت که نمادی از حاکمیت، سنت و خرد بود. یک مجموعه درخت یا یک بیشه که ایرلندی‌ها آن را فیدنِمد و گال‌ها و بریتون‌ها آن را نِمتون می‌نامیدند نیز به همین اندازه مقدس شمرده می‌شد.

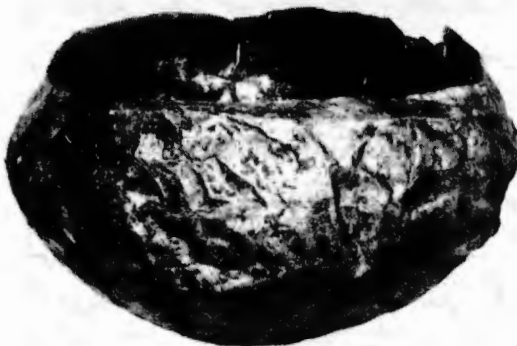
کیش‌های آب و چشمه‌های شفا بخش

آب، هم آفریننده و هم از میان برنده زندگی تلقی می‌شد. لذا آب در جلوه‌های گوناگون آن - بخصوص رودخانه‌ها، چشمه‌ها، چاه‌ها، دریاچه‌ها و تالاب‌ها - کانون اسطوره‌ها و کیش‌های بی‌شماری بود که هم دریافته‌های باستانشناختی و هم در ادبیات غرب خود را نشان می‌دهند. تقدس آب و نظام نمادهای آن در سنت مسیحی نیز ادامه یافت. رودخانه‌ها برخوردار از نوعی نیروی حیاتی مقدس و پر رمز و راز به حساب می‌آمدند: از دوران‌هایی کهن، یعنی از عصر برنز، مردم اشیایی قیمتی را به عنوان نذورات در آب‌ها می‌افکندند. در عصر آهن سلتی اقلامی از قبیل سلاح، زره و سپر به رودخانه‌های تیمز و ویتام تقدیم می‌شد. سرچشمه‌ها و تلاقی گاه‌های رودخانه‌ها مخصوصاً مقدس بودند. کونداتیس («محل تلاقی آب‌ها») در منطقه تاین - تیز در شمال بریتانیا ستایش می‌شد، و کنداته در لیون، محل مقدس تلاقی رودخانه‌های بزرگ رُن و سائون بود. بنا به شواهد موجود، شخصیت‌های بسیاری از رودخانه‌ها، همچون ارواحی که دارای نام بودند پرستیده می‌شدند: سِکوانا برای رودخانه سن؛ سوکونا برای رودخانه سائون؛ و وریبا برای رودخانه وارف از آن جمله‌اند. در دین شن‌خاس ایرلندی، اسطوره‌ای روایت شده است که به رودخانه بوین مربوط است و در هیأت الهه بوان تجسم یافته است. این الهه به دست شوهرش نکتان مجازات شده و به رودخانه تبدیل شده بود؛ این شوهر نیز یک آب - روح بود و علت مجازات همسرش آن بود که جسارت ورزیده و از چاه ممنوع شوهر موسوم به شی ناختان دیدار کرده بود.

دریاچه‌ها و تالاب‌ها نیز به یک اندازه مقدس بودند. نویسندۀ دوران کلاسیک، استرابون، بر سپردن گنجینه به دریاچه‌های مقدس شهادت می‌دهد، و شواهد باستانشناختی نیز این موضوع را تأیید می‌کنند. در محوطۀ دریاچه سوئیس در لاین، سکوهایی چوبی ساخته شده بود (که بر اساس تقویم شناسی طول عمر درختان، بعضی از آنها به قرن دوم قم تعلق دارند) تا ریختن اشیاء قیمتی را در خلیج کوچکی واقع در انتهاالیه شرقی دریاچه نوشاتل تسهیل کند. از جمله هدایای تقدیمی می‌توان صدها

سنباق‌سینه، سلاح و سپر، ارابه جنگی و حیوانات را برشمرده که در سال‌های حول و حوش ۱۰۰ ق م به این رودخانه افکنده شد. در ویلز، دریاچه لین فار در میدگلامورگان، در حدود سال ۶۰۰ ق م مرکز فعالیت‌های آیینی بود، و اشیایی از قبیل دیگ‌های آتیک و اشیایی بیگانه موسوم به هالشتاد (برگرفته از نوع و محوطه آن در اتریش) در آن ذخیره می‌شد. لین کریگ باخ در انگلسی محوطه‌ای مردابی بود که از حدود سال‌های قرن دوم ق م تا قرن اول میلادی، اشیاء ارزشمند و فراوانی در آن ریخته شد؛ از جمله این اشیاء می‌توان ارابه، سلاح و دیگ را برشمرد. محتمل است که لین کریگ با کاهنانی مرتبط بوده باشد که به نوشته نویسنده رومی، تاسیتوس، مرکز آیینی مهمی در جزیره مونا داشته‌اند.

سپردن مکرر دیگ‌ها به آب جالب توجه است. این ظروف سنتاً و در اسطوره بومی با جشن و فراوانی ارتباط داشتند. داگدا، خدای ایرلندی، دیگ‌های زیادی در تملک داشت و مرتب نیز بر تعداد آنها می‌افزود (صص ۱۴-۱۳)؛ قهرمان ویلزی بران نیز یک دیگ ولادت مجدد را به پادشاه ایرلند ماتولچ هدیه کرد. کارکرد این دیگ‌ها به عنوان نگهدارنده مایعات می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه چرا به کرات به عنوان هدایای مقدس به آب سپرده می‌شدند. دیگ‌های دانمارکی و بزرگ برا و گاندستروپ در باتلاق‌ها پیدا شدند؛ دیگ دوچکوف (چک و اسلواکی) در یک چشمه مقدس سلتی پیدا شد و حاوی بیش از ۲۰۰۰ قطعه جواهر برنزی بود. دریاچه‌های اسکاتلند از قبیل کارلینگ و ارک لوخ و بلکبورن میل، کانون تقدیم آیینی دیگ‌ها در اواخر عصر آهن بود (اوایل قرن اول میلادی).



دیگ برنزی متعلق به اواخر عصر آهن که ظرف دیگری نیز روی آن برگردانده شده، و به عنوان نذر در تالابی واقع در بلکبورن میل اسکاتلند افکنده شده است.

باتلاق‌ها نه فقط به دلیل ماهیت آبی آنها بلکه احتمالاً بر اثر ارتباطی که با خطر و خیانت داشتند، کانون‌های مهم فعالیت آیینی بشمار می‌آمدند. در عصر آهن سلتی، روح باتلاق با دریافت هدایای متنوعی از قبیل سلاح، دیگ، واگن و قربانی انسانی تسکین پیدا

می‌کرد. شیئی اسکاتلندی به نام تورش چمفرین که قطعه پرداخت شده‌ای از زره اسب بوده است در یک باتلاق یافته شد، همین طور هم دیگ گاندستروپ و دو واگن آیینی که در دیبیرگ دانمارک پیدا شدند. دیدنی‌ترین هدیه مرداب در بریتانیا که در لیندوموس کشف شد، پیکر مرد جوانی است که در سال‌های عصر آهن خفه شده و برهنه به درون باتلاق افکنده شده است (نگ به ص ۹۱).

چشمه‌ها و چاه‌ها با موجودات آسمانی، بخصوص با کیش‌های شفا بخشی مرتبط بودند. چاه‌ها که در اعماق زیرزمین نفوذ می‌کردند، حلقه رابطی میان زمین و جهان زیرین تلقی می‌شدند. الهه کووتینا بر یک چشمه و چاه مقدس در قلعه رومی کارابورگ در دیوار آدرین سیطره داشت. از یک چاه رومی - بریتانیایی در گوادی، لسترشایر، جسد دو انسان کشف شده است که سنگی به آنها بسته شده و به چاه افکنده شده‌اند، و شاید هدیه‌ای به نیروهای جهان زیرین بوده‌اند. یک چاه خشک در جوردن هیل دورست که متعلق به دوره رومی است، حاوی هدایایی عجیب و در عین حال سازمان یافته بود؛ این هدایا تابوت‌هایی سنگی‌اند، حاوی اشیایی آهنی و شانزده جفت آجر، و بین هر دو آجر جسد یک کلاغ و یک سکه گذاشته شده است. چاه‌های مقدس در اسطوره‌های ایرلندی نیز مشاهده می‌شوند: در اسطوره‌های چرخه فین، ماهی آزاد حکمت در بن یک چاه زندگی می‌کند. کیش الهه بریژیت (ایرلندی) که بعداً به قدیسی مسیحی تبدیل شد، با چاه‌های مقدس پیوندی تنگاتنگ داشت. بسیاری از قدیسیان بر چاه‌های مقدس فرمانروا بودند: سنت ملوراز کورنوال یک نمونه است. چاه سنت وینی فراید در هالی‌ول واقع در کلاید، یکی از این چاه‌های بی‌شمار در ویلز است. همان‌طور که در افسانه سنت وینی فراید ویلزی آمده است، سرهای از تن جدا شده قدیسیان برتن، به بعضی چاه‌ها تقدس و قدرت بخشیده است.

چشمه‌ها به پاس خصوصیات درمانی و پاک کننده، مورد احترام بودند. در دوره‌های رومی - سلتی، کیش‌های نیرومند مرتبط با چشمه‌های شفابخش، زایران را از سراسر اروپای سلتی به خود جلب می‌کرد. دو چشمه طبیعی در شامالیه در نزدیکی کلرمون - فران حاوی موادی معدنی هستند که واقعاً خصوصیات درمانی دارند: در قرن اول ق م و قرن اول میلادی، زایران بیمار این چشمه‌های مقدس را زیارت می‌کردند، و مجسمه‌های چوبی چهره خود را، بخصوص با چشمانی معیوب، به روح حاکم بر آنها تقدیم می‌کردند. در همین دوره معبدی در فوته سکوانا (چشمه‌های سکوانا) در نزدیکی دیژون احداث شد که هدف از آن بزرگداشت الهه شفابخش سن در چشمه آن بود. بیش

از ۲۰۰ قطعه نمونه چوبی از شمایل زایران یا قطعاتی از پیکره‌های آنها که به درمان نیاز داشت به این الهه تقدیم شده است. کیش‌های شفابخشی از این قبیل، بر اصل رابطه‌ای دو طرفه استوار بود: زایر پس از آنکه در آب پاک و مقدس چشمه حمام می‌کرد، نمونه‌ای از اندام بیمار خود را تقدیم می‌کرد، با این امید که خدای مورد نظر، این اندام را به صورت کامل و سالم به او بازپس دهد.

بسیاری دیگر از خدایان چشمه‌های شفادهنده نیز در گال و بریتانیا پرستیده می‌شدند: آپولون سلتی که گاهی اوقات همسری نیز او را همراهی می‌کرد (نگ به ص ۵۱) فرمانروای بسیاری از این چشمه‌ها بود. وی در سینته‌ساین بورگوندی و جاهای دیگر، با نام آپولون پلنوس تکریم می‌شد؛ در گراند ووسگس همراه با همسرش سیرونا با نام آپولون گرانوس ستایش می‌شد، اما زیارت‌گاهش در فاصله‌ای دور، یعنی در بریتانی و مجارستان بود. در اینجا نیز مانند سایر زیارت‌گاه‌ها ملتسمان بیمار، حمام می‌کردند، هدایای خود را تقدیم می‌نمودند، و سپس در خوابگاهی ویژه می‌خوابیدند، با این امید که خدای شفادهنده را در رؤیای خود ببینند. از جمله شفابخشان نیرومند دیگر می‌توان لِنوس مارس را نام برد که یکی از خدایان تِرووران بود، و کانون اصلی کیش او با یک جویبار و چشمه‌ای در نزدیکی موزل در تریه ارتباط داشت. بزرگترین خدای شفادهنده بریتانیایی سولیس بود که زیارت‌گاهش در آکواسولیس، معبد بزرگ بت، در محوطه‌ای احداث شده بود که چشمه‌های آب گرم به میزان روزانه یک چهارم میلیون گالن (۱,۱۳۶,۵۰۰ لیتر) از زمین می‌جوشند.

اسطوره‌ها و کیش‌های باروری

سلت‌ها اساساً مردمانی روستایی بودند، و لذا دل‌نگران دور فصول، باروری و بهبود وضع محصول و احشام خود بودند. اغلب خدایان اروپای سلتی که با دنیای طبیعی سرو کار داشتند، در تأمین باروری ایفای نقش می‌کردند: خدایان شکارچی گِرِنونوس و اِپونا، و شفادهندگان فقط معدودی از این خدایان بی‌شمارند. ارواح جُبه پوش و کلاه بر سری که جنی کوکولاتی نامیده می‌شوند، در شمایل‌نگاری‌ها در حال حمل نمادهای گویایی از قبیل تخم‌مرغ تصویر شده‌اند. نمونه‌های آن در اروپای قاره‌ای، حامل نمادهای جنسی آشکارند. در بعضی شمایل‌ها می‌توان کلاه را برداشت و یک نرگی نمود کرده را زیر آن دید. کوکولاتی‌های بریتانیایی به دلیل شکل سه‌گانه و ارتباط زیادشان با نمایش مادر – الهه‌ها متمایز می‌شوند.

این مادران هستند که به آشکارترین شکل ممکن، مفهوم تجسم باروری را به نمایش می‌گذارند. زمین - مادر که پدید آورندهٔ فراوانی بود، برای سلت‌های اروپایی یکی از جنبه‌های بنیادین اولوهیت بشمار می‌آمد (موردی که در سرزمین‌های کلاسیک، و دیگر جاهای دنیای باستان نیز مصداق داشت). این مفهوم، با مفهوم بیان شده در تصاویر الهه‌های ایرلندی و ویلزی از قبیل ماخا، مِب، و مودرون، شباهت نزدیکی دارد. کیش مادر آسمانی در سراسر اروپای رومی - سلتی رواج داشت: وی اغلب اوقات در هیأتی سه گانه تصویر می‌شد، و کتیبه‌نگاری نیز این تکرار را تأیید می‌کند، و از این الهه‌ها با عنوان دئامترِس یا دئامترونه یاد می‌شود. به نظر می‌رسد که این سه گانگی غالباً به خدایانی مربوط می‌شود که با رونق و بهزیستی ارتباط دارند. مادران غالباً نشسته در یک ردیف تصویر می‌شوند، درحالی که نمادهای مربوط به باروری از قبیل نوزاد، میوه یا نان را در آغوش دارند. یکی از نگاره‌های نمونه در بورگوندی که در نقش برجسته‌ای در ورتولت ثبت شده، الهه را همراه با یک بچه، یک دستمال یا حوله و یک اسفنج و لگن نشان می‌دهد. متروحه‌های آلمانی الهه‌های عوارض زمین بودند که القابی محلی از قبیل اوفانیه بر خود داشتند. آنها به جای علایم باروری انسانی، با خود میوه حمل می‌کنند، اما وجه تمایزشان در این است که همواره دو الههٔ سالخورده در طرفین یک دختر جوان قرار دارند، و گویی سنین مختلف زنانگی را بیان می‌کنند. مادر - الهه‌های بریتانیایی، هم با کودکان و هم با میوه و نان تصویر شده‌اند؛ آنها به دو گروه جغرافیایی تقسیم می‌شوند که یکی متعلق به غرب کشور و دیگری متعلق به دیوار آدریان است.

جشنواره‌های سلتی

در سنت اسطوره‌ای ایرلندی از چهار جشنوارهٔ مذهبی بزرگ فصلی سخن رفته است که جملگی به سال زراعی مربوط می‌شوند. ایمبولک که در تاریخ ۱ تا ۲ فوریه برگزار می‌شد به شیردادن میش‌ها مربوط بود. این جشنواره با پرستش بریژیت پیوند داشت که از زنان به هنگام زایمان حفاظت می‌کرد؛ محصول آبجور را زیر نظر داشت، و با شاعری و پیشگویی نیز مرتبط بود. جالب است بدانیم که بریژیت حتی پس از آنکه به عنوان قدیس در کلیسای کهن ایرلند پذیرفته شد، همچنان بسیاری از نقش‌های کافرکیشی خود را حفظ کرد.

جشن بلتن به معنی «آتش درخشان یا فروزان» در اوّل ماه مه برگزار می‌شد؛ این جشن به آغاز چرا در مرتع مربوط بود، و از حلول تابستان و گرمای خورشید که رسیدن



گروه سه مادر - الهه رومی - سلتی از
گل سفید، یافته شده در بن، آلمان.
مادران راینی غالباً از این الگوی
شمایل‌نگاری تبعیت می‌کنند که در آن
دو پیرزن با سریندهای متمایز در طرفین
یک دختر جوان قرار دارند.

محصول را باعث می‌شد استقبال می‌کرد. آتشی بزرگ برافروخته می‌شد که با جادوی
جلب محبت همراه بود تا گرمای خورشید به زمین جلب شود. نویسنده‌ای به نام کورماک
درباره برگزاری آیین بلتن در قرن نهم میلادی می‌نویسد: پیشگویان دو آتش برافروختند
واحشام طبق آیینی جادویی که به باروری و پاکیزه سازی مربوط می‌شد از میان آنها عبور
کردند.

جشنواره لوگ نَسَد به برداشت محصول مربوط می‌شد. تاریخ اصلی جشن اوّل اوت
بود، اما کلاً یک ماه طول می‌کشید. طبق روایت ایرلندی، بازار مکاره لوگ نَسَد به وسیله
لوگ، و به مناسبت گرمای داشت خاطره مادر رضاعی اش تالتو، یا جشن ازدواج خودش
در ایرلند آغاز شد. این جشنواره در مکان‌های مختلف، از جمله قلعه‌های نظامی تارا و
آون ماخا برگزار می‌شد.

ساون (۳۱ اکتبر تا ۱ نوامبر) جشنواره‌ای است که درباره‌اش بیش از همه اطلاع
داریم. این جشنواره، آغاز زمستان و سال جدید سلتی را مشخص می‌کرد. ساون در
ایامی از سال شبانی برگزار می‌شد که احشام از مراتع جمع‌آوری، تعدادی از آنها ذبح و
بقیه پرواربندی می‌شدند. در تقویم گالی کولیگنی برگزاری این جشن در قرن اوّل قم
ثبت شده (نگ به ص ۸۴) و از آن با عنوان «سامونیوس» یاد شده است. در ایرلند در
سال‌های آخر هزاره اوّل میلادی، اجتماعات بزرگی از پنج ایالت در ساون گرد می‌آمدند
و ضمن برگزاری آیین‌های شبانی به مباحثات سیاسی می‌پرداختند: این جشنواره با

گشایش بازارها، نمایشگاه‌ها و مسابقات اسب دوانی همراه بود. ساون، زمان سوگواری آیینی برای مرگ تابستان و دورهٔ خطری عظیم بود. در حد فاصل میان دو دوره، یعنی هنگامی که زمان و مکان موقتاً منجمد می‌شد و قوانین متداول به تعلیق درمی‌آمد، موانع از میان برداشته می‌شد: ارواح آن جهان می‌توانستند روی زمین راه بروند و انسان‌ها می‌توانستند از جهان زیرین دیدار کنند. سنتِ ساون در قالب هالووین^۱ و آل سولزدی^۲ تا به امروز بر جای مانده است.

(۱) Halloween: جشنی که امروزه در تاریخ ۳۱ اکتبر در کشورهای امریکا، کانادا، و بریتانیا برگزار می‌شود. عقیده بر این است که در شب این روز ارواح جادوگران را می‌توان دید. بچه‌ها غالباً شبیه به ارواح جادوگران لباس می‌پوشند و با استفاده از کدو تنبل فانوس درست می‌کنند.

(۲) All Souls' Day: مراسمی متعلق به کلیسای کاتولیک رومی که همه ساله در تاریخ دوم نوامبر برگزار می‌شود و طی آن برای ارواحی که در برزخ بسر می‌برند دعا می‌شود.



حیوانات در کیش و اسطوره

سلت‌ها نیز مانند بسیاری اقوام غیر مسیحی، حیوانات را به دلیل خصوصیات ویژه آنها از قبیل سرعت، درنده‌خویی، باروری، ارزش یا زیبایی آنها تکریم می‌کردند. رفتار بعضی حیوانات به نظام‌هایی از نمادهای مذهبی شکل بخشیده است: ماهیت چسبیده به زمین مارها به تصور وجود پیوندهایی میان این موجودات و جهان زیرین منجر شده است؛ قابلیت پرواز در پرندگان نیز تمثیلی از روح انسان بشمار می‌آید که به هنگام مرگ از قید تن رها می‌شود. یکی از عناصر مهم اسطوره مقدس، فقدان حد و مرزهای مشخص میان صورت‌های انسانی و حیوانی است. این مطلب به معنای آن است که در شمایل‌نگاری‌ها می‌توان خدایانی نیمه‌حیوان ریخت را انتظار داشت. اسطوره‌های ادبیات بومی آکنده از حیوانات طلسم شده‌ای است که زمانی انسان بوده‌اند، و نیز خدایانی انسان‌ریخت که می‌توانند به اراده خود به شکل یک حیوان درآیند. صرف‌نظر از شواهد موجود در نگاره‌ها و اسطوره‌ها، پیچیدگی و تنوع قربانی حیوانی، به روشنی از اهمیت حیوانات در آیین‌های سلتی حکایت می‌کنند.

حیوانات وحشی و شکار

گرچه حیوانات وحشی منبع اصلی تأمین غذا نبودند، اما شکار یک فعالیت ورزشی متداول و دارای منزلت بود. شکار آسمانی بخش مهمی از اسطوره بومی را تشکیل می‌دهد، و شمایل‌نگاری دنیای کافرکیش سلتی، نمایشگر کثرت کیش‌های مربوط به حیوانات شکار شده است.

سلت‌ها با حیواناتی که شکار می‌کردند مناسبات ویژه و پیچیده‌ای داشتند؛ مناسباتی که متضمن احترام و اعتراف به دزدی از دنیای طبیعی بود، و آیین جبرانی مناسب خود را طلب می‌کرد. خدایان شکار همان‌طور که شکار را تشویق می‌کردند از حق حیات

حیوانات نیز حمایت می‌کردند. گاهی اوقات می‌توان این دوگانگی را در نگاره‌های سلتی دید، جایی که خدای شکارچی در مقابل شکار خود احساس دل‌سوزی می‌کند: پیکره خدای شکارچی همراه با گوزن نرش که در لودونون (ووسگس) پیدا شده نمونه خوبی از این حالت است. بسیاری از شکارچیان آسمانی را سگ‌ها همراهی می‌کنند، درست همان‌طور که در زندگی واقعی اتفاق می‌افتد.

مفهوم شکار آسمانی با نماد مهم تجدید حیات همراه است. ریختن خون شکار به معنی غذا و زندگی برای شکارچیان است. در سنت اسطوره‌شناختی ویلز و ایرلند، شکار می‌تواند وسیله‌ای برای تماس میان زندگی خاکی و دنیای دیگر باشد. در اسطوره ایرلندی این رابطه با تطمیع انسان شکارچی، مثلاً فین، توسط نیروهای ماوراءطبیعی و کشاندن او به قلمرو خودشان با استفاده از حیوانات طلسم شده آغاز می‌شود. در مابینوگی، این شکار گوزن است که پویل و پادشاه جهان دیگر، اراون را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد.

بعضی خدایان با حیوانات شکارشده بخصوص ارتباط داشتند. از خرس‌ها آرتیو حمایت می‌کرد، الهه‌ای که در نزدیکی برن سویس پرستش می‌شد، و پیکرک سنگی‌اش او را در کنار حیوانش نشان می‌دهد. آردوینا یک شکارچی مؤنث آسمانی از جنگل آردن، در قالب پیکرکی برنزی تصویر شده است، در حالی که بر گرازی تازان سوار است، و یک چاقوی شکار در دست دارد. یک‌کنده‌کاری ما قبل رومی خدایی را نشان می‌دهد که تصویر یک گراز مهاجم با موهای سیخ شده روی تنه مجسمه او شلنگ می‌اندازد. در تصاویر گرازها، حالت جنگجویی آنها با برآمدگی استخوان‌های پشت نشان داده شده است، حالتی که در پیکره به دست آمده از نووی - آن - سولیس دیده می‌شود. کلاه‌خودها و سپرهای سلتی دارای نشان گراز بودند که نماد جنگ بشمار می‌آمد، و کارنیکس (شیپور جنگی) طوری ساخته می‌شد که لبه‌اش سر غران یک گراز بود. محور اصلی قصه ویلزی کلوخ و اولون، تورخ ترویت، یک گراز عظیم‌الجثه و ویرانگر است (نگ به ص ۴۱)، و حیوانات مشابه در اسطوره‌های ایرلندی فراوان‌اند: اورک تریات، معادل تورخ ترویت است.

گوزن‌های نر نیز از جمله حیوانات آیینی مهم بودند، و دلیل آن احتمالاً سرعت، قدرت نرینگی و شاخ‌های گسترده این حیوان بود که تصویری از خدای جنگل را برمی‌انگیخت. نقوش موجود بر صخره‌های کامونیکا ولی، واقع در شمال ایتالیا که از عصر آهن برجای مانده است، گوزن‌های مقدسی را نشان می‌دهد که غالباً در کانون آیین شکار قرار دارند.

مجسمه سنگی یک خدا که طوقی بر گردن دارد. به دست آمده از اوفینکس، فرانسه. وی یک نماد چشم بر پهلوی خود دارد که احتمالاً نشان‌دهنده قدرت همه‌جایین او است، و یک گراز با استخوان‌های شانه برآمده روی تنه او شلنگ می‌اندازد. تصویر گراز نشانه شکار یا نماد جنگ است.



تصویر موجود بر یک واگن آیینی نمونه که متعلق به قرن هفتم قم و از جنس برنز است، و در استریت وگ اتریش کشف شده، نوعی مراسم شکار گوزن آسمانی را نشان می‌دهد که الهه‌ای بر آن نظارت دارد. در شمایل‌نگاری سلتی بعدی، گوزن نه تنها از همراهان خدایان شکار است، بلکه خدایی به نام سرنونوس را نیز همراهی می‌کند؛ این خدا خودش نیز شاخ‌هایی پنجه‌ای دارد (نگ به ادامه مطلب). در اسطوره‌بومی نیز گوزن‌های ماوراء طبیعی واجد اهمیت‌اند. در چرخه فیون، خود فین با تصویر گوزن پیوندی تنگاتنگ دارد؛ همسرش ساوا یک گوزن ماده تغییر شکل یافته است، و نام فرزندشان، اوشین، به معنی «گوزن کوچک» است. فین یکی از شکارچیانی است که به وسیله گوزن‌های طلسم شده به جهان دیگر برده می‌شود.

مارها و پرندگان

پیچیدگی نمادهای مار از خصوصیات فیزیکی این موجود ناشی می‌شود: پوست انداختنش باعث شده است که نماد ولادت دوباره تلقی شود، و لذا با خدایان شفابخشی از قبیل سیرونا پیوند دارد. در دین کلاسیک، مارها نماد نیکوکاری و مرگ بودند. دلیل پیوند آنها با تصور باروری شاید شکل نرینگی مانند آنها، شباهت به آلت تناسلی مذکر، و به دنیا آوردن چندین نوزاد در یک نوبت بود. ماهیت پیوند جدایی ناپذیر مار و زمین، عادت به گوشت خواری، و توانایی اش در کشتن، نماد نیرومندی از جهان زیرین را به او اعطا می‌کند. این مطلب در شمایل‌نگاری ستون‌های ژوپتر به روشن‌ترین وجه نشان داده شده است (نگ به ص ۵۶)، جایی که هیولای تاریکی به هیأت یک گول است و مارها پاهای او را تشکیل می‌دهند. شکل متمایزی از شمایل‌نگاری مار، وجود مارهای کله‌قوچی است: این شمایل‌ها را بخصوص می‌توان در میان گال‌های رومی - سلتی مشاهده کرد. این نماد معمولاً نمایشگر آمیزه‌ای از تصور باروری (قوچ در دنیای کلاسیک نماد باروری بود) و تجدید حیات تلقی شده است. این موجودات ترکیبی غالباً خدایان فراوانی یا شفابخشی را همراهی می‌کنند: سرنونوس و همتای سلتی مرکوری یا مارس در نقش گالی خود که حفاظت از مردم در مقابل بدبختی است، از این جمله‌اند.

مارها در شماری از اسطوره‌های ایرلندی نیز چهره می‌نمایند. این مطلب نیز به خودی خود جالب توجه است، زیرا از آنجا که در ایرلند ماری وجود ندارد، باید نتیجه گرفت که این مار - اسطوره‌ها قدمت زیادی دارند. الهه جنگ، موریگان، فرزندی به نام میخا دارد که به دست طبیب آسمانی، دیان کخت، به قتل می‌رسد، زیرا سه مار در قلب خود دارد. به موجب پیشگویی، چنانچه این مارها بلوغ پیدا می‌کردند کلیه حیوانات موجود در ایرلند را از میان می‌بردند. قهرمان اولستر، کونال کارناک، با مار بزرگی که از یک گنجینه حفاظت می‌کند رویاروی می‌شود. روحانی ویلزی، گیرالدوس کامبرنسیس ضمن گزارشی از ماری سخن می‌گوید که در چاه پمبروک شایر از طوقی زرین حفاظت می‌کند. مضمون ماری که از یک گنج حفاظت می‌کند در افسانه‌های اروپایی فراوان است: به عنوان مثال نمونه آن را می‌توان در اسطوره‌های اسکاندیناوی مشاهده کرد.

پرندگان، صرف‌نظر از نمادهای عمومی مرتبط با پرواز، نمادهای ویژه دیگری نیز داشتند. «صدای» متمایز کلاغ‌ها و کبوترها نوعی ارتباط مبهم و سربسته را میان آنها ایجاد کرده است. پرندگان آبی، پیوندی نمادین میان آسمان و زمین تلقی می‌شده‌اند. خصیصه هوشیاری و حمایتگری غازها، میان آنها و جنگ پیوندی نمادین برقرار می‌کرد.

در سنت‌های ایرلندی و ویلزی، هر دو، پرندگان جادویی، معمولاً در مجموعه‌های سه‌تایی، با شفافبخشی و تولد دوباره در جهان دیگر ارتباط داشتند. پرندگان درخشان پر الهه ایرلندی کلیونا و پرندگان ریانون ویلزی می‌توانستند با آواز دلکش خود بیماران را تسکین دهند و بخوابانند.

درناها در اسطوره ایرلندی واجد اهمیت بودند: آنهایی که به میدر تعلق داشتند، پرندگانی بدیمن بودند که حضورشان جرأت و جسارت را از جنگجویان باز می‌ستاند. زنان بد طینت و حسود با تبدیل شدن به درنا مجازات می‌شدند: علت این فکر شاید آن بود که جیغ ناهنجار آنها به غرولندهای یک زن غرغرو شباهت داشت. مانانان، خدای ایرلندی دریا، کیفی داشت که از پوست یک درنا ساخته شده بود، و خود این درنا نیز زمانی زنی حسود بود. اهمیت درناها یا مرغان ماهیخوار در دین گالی، در شمایل‌نگاری عجیب تارووس تریگارانوس به نمایش درآمده است. این شمایل، «گاوی با سه درنا» است که بر سنگ‌هایی در پاریس و تریه نصب شده و متعلق به قرن اول میلادی است.

زاغ‌ها و کلاغ‌ها به دلیل خوردن لاشه و پر و بال سیاهشان، بخصوص با مرگ پیوند داشتند. الهه‌های جنگ ایرلندی از قبیل موریگان و بدو می‌توانستند به شکل زاغ درآیند، در میادین جنگ حضور یابند و ویرانی به بار آورند. در اسطوره ایرلندی تجمع‌های پیشگویانه کلاغ‌ها معمولاً از وقایع شوم خبر می‌داد. کلاغ‌ها و زاغ‌ها در شمایل‌نگاری اروپای کافرکیش نیز نمادهای مهمی بودند، اما به نظر می‌رسد که به عنوان پیام‌آوران خوشبختی با خدایان نیکوکاری از قبیل ناتتوسولتا، اپونا و شفافبخشان ارتباط داشتند. در بریتانیای عصر آهن آیین‌هایی برگزار می‌شد که کلاغ‌ها نیز در آن نقش داشتند: در دینبری و وینکلبری در همپشایر، پیکر کلاغ‌ها تعمداً و شاید به عنوان قربانی برای قدرت‌های جهان زیرین در گودال‌هایی دفن می‌شد.

از دیگر پرندگانی که در اسطوره اهمیت داشتند می‌توان عقاب‌ها و قوها را نام برد. در شمایل‌نگاری‌ها، عقاب بیش از هر چیز با نمادهای آسمان درآمیخته است. در اسطوره ویلزی عقاب با لی‌لاوگیفس مرتبط است که شاید خدای نور باشد (نگ به ص ۴۱). اسطوره‌های ایرلندی آکنده از داستان‌های مربوط به قوهای طلسم شده‌ای است که گاهی به صورت پرنده و گاهی به شکل دختر درمی‌آیند: داستان‌های مربوط به میدر و اتین، انگوس و کار (نگ به عاشقان آسمانی، ص ۴۵) و کوهالن، همگی با توصیف‌هایی از قوهای جادویی همراه‌اند که زنجیرهایی زرین یا سیمین دارند، و این زنجیرها ظاهراً نشانه منزلت ماوراءطبیعی آنها است. در یک اسطوره، فرزندان لیر (یکی از خدایان دریا)

بر اثر نفرینی به مدت ۹۰۰ سال به شکل قوردرمی آیند، و علت آن حسادت نامادری آنها است. ارتباط ویژه قوها با عاشقان شاید ناشی از این ملاحظه باشد که آنها تمام عمر خود را با جفت خویش بسر می‌برند.

اپونا و اسب‌ها

اسب‌ها حیواناتی صاحب منزلت بودند که دست کم از قرن هشتم قم در اروپای دوران «بربری» برای سواری مورد استفاده قرار می‌گرفتند. طی سال‌های متمادی از آنها برای کشیدن ارابه استفاده می‌شد، اما سلت‌ها در جنگ برای کشیدن ارابه‌های سبک و سریع خود از دو اسب استفاده می‌کردند. اسب به دلیل زیبایی، سرعت، شجاعت و قدرت جنسی‌اش در دنیای سلتی مورد احترام بود، و نماد نخبگان جنگجوی جامعه سلتی، یعنی شوالیه‌ها به شمار می‌رفت. بسیاری از کیش‌ها با اسب ارتباط داشتند: خدایان جنگ از قبیل مارس کوروتیاکوس در مارتل شام سوفوک، در شمایل‌نگاری‌ها سوار بر اسب نشان داده می‌شوند؛ شواهدی نیز در دست است که به موجب آنها اسب حیوانی خورشیدی به شمار می‌آید (نگ به ص ۵۶). اسب‌ها بندرت قربانی می‌شدند، اما اگر چنین رویدادی اتفاق می‌افتاد واجد اهمیت بود، زیرا صاحب اسب و جامعه دچار خسرانی جدی می‌شدند. پیکرهای چهار تکه شده دو اسب در غار بایشیکالا در چک و اسلواکی به دست آمده که مربوط به نوعی ودیعه سپاری آیینی در قرن ششم قم است. در تپه پادشاهان واقع در یورکشایر شرقی نیز مقبره‌ای کشف شده که متعلق به اواخر عصر آهن است و در آن یک جفت اسب همراه با ارابه و صاحب آن دفن شده‌اند.

بزرگترین خدای اسب سلتی اپونا بود که نامش از نظر واژه‌شناسی به اپوس مربوط می‌شود، و اپوس واژه‌ای سلتی برای اسب است. وی آن قدر اهمیت داشت که همه ساله در تاریخ ۱۸ دسامبر یک جشنواره رسمی رومی به افتخارش برگزار می‌شد. پرستندگان اپونا گروه‌هایی از تمام بخش‌های جامعه بودند: در نواحی نظامی راین و دانوب، به عنوان نگهبان اسب و سوار، مورد احترام افسران سواره نظام ارتش روم بود. در جاهای دیگر، بخصوص در بورگوندی به عنوان خدایی بومی، الهه پرورش اسب و به طور کلی خدای فراوانی و رونق پرستیده می‌شد. تصویری که از او ارائه می‌شود متمایز است: وی همواره با اسب تصویر می‌شود، یا به صورت یکبر بر یک مادبان سوار است، یا میان دو اسب یا یابو و بیشتر. جنسیت مؤنث و سواره او شاید به لحاظ نقشی که در ترویج باروری ایفا می‌کند اهمیت داشته باشد: در تصاویر بورگوندی غالباً کزه‌ای زیر مادبان اپونا خوابیده یا

شیر می‌خورد. این الهه اسب اصلاً گالی بود، هرچند حتی در سرزمین‌های دوردستی از قبیل پلوودیو در بلغارستان نیز چیزهایی به او تقدیم می‌کردند. از وجود کیش اپونا در بریتانیا شواهد چندانی در دست نیست، اما مجسمه‌ای که از ویلشایر به دست آمده این الهه را با دو یابوی نر و ماده نشان می‌دهد، در حالی که الهه به آنها ذرت می‌دهد. اسطوره‌های ایرلندی و ویلزی آکنده از نمادهای مربوط به اسب‌اند: ماخا که یکی از الهه‌های اسب ایرلندی است، در یک مسابقه بر سواران پادشاه اولستر پیشی می‌گیرد؛ ریانون ویلزی نیز با اسب‌ها پیوندی نزدیک دارد و شاید خودش یک الهه اسب بوده است.



گروه برنزی و کوچک اپونا و دو مادیان که در ویلشایر کشف شده است. الهه یک یوغ و بشقابی از ذرت در دست دارد و به حیوانات غذا می‌دهد. رومی - سلتی.



یادمان سنگی و بزرگ نهالنا همراه با سگ و زنبیل میوه. کشف شده در کولینس پلات، هلند

نمادهای سنگ

در هر دو اسطوره کلاسیک و سلتی، سنگ مجموعه‌ای از نمادهای پیچیده اما همساز شغابخشی، شکار و مرگ را به نمایش می‌گذارد که از مشاهده قدرت خود درمانی لیس زدن سنگ، عادات پاکیزه سازی او و نقشش در شکار مایه گرفته است. سنگ‌ها در اسطوره‌های ایرلندی و ویلزی نقش مهمی ایفا می‌کردند: اراون، خدای آنون (دنیای

دیگر ویلزی) سگ‌هایی ماوراءطبیعی داشت که در مابینوگی به رنگ سفید با گوش‌های قرمز توصیف شده‌اند. شعر تالیسین با عنوان کون‌آنون (سگ‌های آنون) به سگ‌های خالداد و خاکستری - قرمزی اشاره می‌کند که پیام‌آوران مرگ‌اند. کوهالن، قهرمان اولستر نیز با سگ‌ها پیوندی نزدیک دارد. وی با نام «سگ کولان»، سگ بزرگ آهنگر را می‌کشد و جای او را می‌گیرد؛ وی همچنین شرط یا قیدی دارد که ممنوعیت خوردن گوشت سگ است. مک‌داتو که بر یکی از جشن‌های ایرلندی دنیای دیگر سیطره دارد، صاحب سگی بزرگ و ماوراءطبیعی است که آن را به مردان اولستر و کانکت تقدیم می‌کند، و به این ترتیب خشم هر دو طرف را برمی‌انگیزد.

در میان گال‌های کافر کیش سلتی و بریتانیایی‌ها شواهدی مبنی بر وجود آیین قربانی سگ به دست آمده است. در عصر آهن، در دنیبری همپشایر سگ‌ها (غالباً همراه با اسب‌ها) کشته می‌شدند و در گودال‌های ذخیره غلات که دیگر مورد استفاده نبود دفن می‌شدند. در زیارتگاه ماقبل رومی گورنی (اوآز) سگ‌ها در مراسم صرف غذای آیینی خورده می‌شدند. بسیاری از خدایان مورد احترام در اروپای سلتی کافر کیش، با سگ پیوند داشتند. خدایان شکار همراه با سگ‌های بزرگ تصویر شده‌اند. آپولون کونوماگلو (خدای سگ) در معبد تلتون در ویلشایر ستوده می‌شد. زیارتگاه بزرگ رومی - سلتی واقع در لایدنی گلوستر شایر، زیر سیطره‌ی خدایی به نام نودنز بود که نگاره‌هایی از سگ را به عنوان هدیه دریافت می‌کرد. الهه دریایی نهالنا حاکم بر دو معبد به نام‌های کولینس پلات و دامبورگ، واقع در ساحل دریای شمال در هلند بود که اکنون هر دو زیر آب فرو رفته‌اند؛ از این الهه بیش از یک صد نگاره بر جای مانده است که تقریباً همه آنها با یک سگ بزرگ نگهبان همراه‌اند. نهالنا خدایی بود که از مسافران در دریای شمال حفاظت می‌کرد و باعث موفقیت آنها در کسب و کارشان می‌شد. سبدهای میوه‌ای که به همراه دارد نشان می‌دهد که وی الهه فراوانی است. سگ می‌تواند نماد حفاظت و وفاداری نیز باشد.

گاو با سه درنا و اسطوره‌های گاو

گاوها به دلیل نیرومندی، قدرت جنسی و نعره‌های سبعانه مورد احترام بودند. گاو نماد قدرت حیوانات بارکش درکشت و زرع، ولذا نماد ثروت کشاورزی بود. قربانی کردن گاو نیز نادر نبود؛ در گورنی گاوه‌ای نر پیر به گونه‌ای آیینی ذبح می‌شدند و لاشه

آنها در مراسم مورد استفاده قرار می‌گرفت. نویسنده رومی، پلینی، در کتاب تاریخ طبیعی^۱ خود، به نوعی قربانی کردن آیینی گاو اشاره می‌کند.

گاوهای مقدس غالباً در هنرهای آیینی نمایش داده می‌شدند: در هالشتا و اتریش و بایشیسکالا پیکرک‌هایی به دست آمده که متعلق به قرن ششم قم است. نگاره‌های سلتی گاو غالباً سه شاخ دارند، و لذا نماد مربوط به شاخ را (که بر هجوم و باروری دلالت می‌کند) بر قدرت مقدس عدد سه افزوده‌اند. گاوهای سه شاخ سنگی، به زیارتگاه بیرلوشاتل در بورگوندی تقدیم شده‌اند و نمونه‌های برنزی آن نیز در گال و بریتانیا به دست آمده‌اند. پیکرکی که به قرن چهارم میلادی تعلق دارد و از زیارتگاهی در میدن کسل دورست به دست آمده است، روزگاری مزین به نگاره سه زن بر پشت آن بوده است. در افسانه‌های ایرلندی، زنان گاهی اوقات به لک‌لک تبدیل می‌شدند و پیکرک میدن کسل یادآور شمایل‌نگاری قاره‌ای عجیبی است که به قرن اول میلادی تعلق دارد: یک کنده‌کاری به دست آمده از پاریس گاوی را نشان می‌دهد که سه لک‌لک بر پشت و کله‌اش نشسته‌اند، و تقدیم‌نامه همراه با آن «گاو با سه لک‌لک» است. نگاره تقریباً مشابهی نیز بر سنگی در تریه وجود دارد. هر دو سنگ، گاو و پرندگان را همراه با درختان بید و یک هیزم‌شکن آسمانی نشان می‌دهند. تفسیر این نگاره روشن نیست، اما بعضی پژوهشگران نظریه‌های نمادگرایی فصلی را پیش کشیده‌اند که به درخت زندگی، بهار و باروری مربوط می‌شود. این نگاره به خوبی نمایشگر یک اسطوره کاملاً سلتی است که جزئیات آن از میان رفته است.

اسطوره‌های گاو در ادبیات ایرلندی قدیم فوق‌العاده برجسته‌اند. تاروفس نوعی آیین پیشگویی همراه با قربانی گاو بود که پیشگویان بر آن نظارت داشتند (نگ به کاهنان، قربانی و آیین، ص ۸۴)؛ کسی که گوشت و آبگوشت گاو را می‌خورد، پس از صرف غذا می‌خوابد و پادشاه بر حقی را که باید انتخاب می‌شد به خواب می‌دید. مهمترین اسطوره گاو ایرلندی تان‌بوکولنا در چرخه اولستر است (نگ به ص ۲۲).

حیوان ریختی و تغییر شکل

پیوند مذهبی نزدیک سلت‌ها و حیوانات، به دو شیوه خود را به روشن‌ترین وجه نشان می‌دهند: اول نشان دادن خدایان در هیأتی نیمه حیوان ریخت، و دوم دگردیسی یا تغییر

1) Natural History

شکل که در سنت اسطوره‌شناختی ویلز و ایرلند مفهومی متداول بشمار می‌آید. یک‌کنده‌کاری متعلق به قرن اول میلادی از پاریس (بخشی از همان یادمان سنگی گاو با سه لک‌لک) پیکره نیمتنه پیرمردی با شاخ‌ها و گوش‌های گوزن است و بر هر یک از شاخ‌ها طوقی آویزان است. نوشته‌ای بر بالای پیکره، او را «سرنونوس» به معنی «شاخدار» معرفی می‌کند. نگاره‌های مشابهی را می‌توان در آثار دوره‌های ما قبل - رومی و رومی - سلتی نیز مشاهده کرد. یکی از قدیم‌ترین این تصاویر، در کامونیکاولی واقع در شمال ایتالیا بر صخره‌ای کنده شده و متعلق به قرن چهارم ق م است. خدای شاخدار بر دیگ گاندستروپ نیز نقش شده است. در این تصویر، خدای مزبور به صورت چهار زانو نشسته، دارای دو طوق است و گوزنش نیز در مقابل او قرار دارد. زیر تصویر این خدا یک مار شاخ‌قوچی دیده می‌شود. اغلب تصاویر سرنونوس را می‌توان در شمال شرقی گال مشاهده کرد و تاریخ ساخت آنها دوره رومی است. تصویر او غالباً به همان صورتی است که در گاندستروپ دیده می‌شود، یعنی چهار زانو، دارای طوق و همراه با مار شاخدار است. در محوطه‌هایی از قبیل سامرکورت و اتان - سور - ارو در گال، مارها از کاسه‌ای که روی پای خدا قرار دارد و نواله خمیر شده در آن است غذا می‌خورند. در یکی از نمونه‌های نادر تصاویر کشف شده در سیرنستر بریتانیا، سرنونوس با دو مار به جای پاهایش تصویر شده است، در حالی که مارها از پشت سر خود را بلند کرده‌اند تا میوه‌ای را که روی سر پادشاه قرار دارد بخورند. در بعضی نگاره‌های گالی سوراخ‌هایی بر بالای سر تعبیه شده است که با استفاده از آنها می‌توان شاخ‌ها را جدا کرد و احتمالاً در آیین‌های فصلی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. نماد عمومی سرنونوس، خدای وحشی طبیعت، باروری و فراوانی است. او چنان به دنیای حیوانی نزدیک است که عملاً بعضی خصوصیات حیوانی پیدا کرده و به این وسیله قدرت خود را به عنوان ارباب طبیعت افزایش داده است.

خدایان شاخداری که ویژگی‌های گاو، قوچ یا بز را کسب می‌کنند، اساساً به سرنونوس شباهت دارند. این خدایان بخصوص در میان بریگاته‌ای‌ها در شمال بریتانیا محبوبیت دارند، جایی که غالباً آنها را در هیأت خدایانی جنگجو با آلت نعوظ‌کرده نشان می‌دهند تا میان نیروی جنسی و تجاوز نظامی رابطه برقرار کنند.

یکی از رشته‌های نیرومند و ثابتی که در سراسر نخستین اسطوره‌های مکتوب سلتی حضور دارد، مفهوم حیوانات جادویی طلسم شده است که می‌تواند منشایی ماوراءطبیعی داشته باشد، شاید خدایانی تغییر شکل یافته یا انسان‌هایی باشند که به

عنوان انتقام یا مجازات به حیوان تبدیل شده‌اند. در این فصل با این قبیل موجودات تغییر شکل یافته آشنا شدیم؛ موجوداتی از قبیل تورخ ترویت، پادشاهی که به دلیل ستمگری به یک گراز تبدیل شد؛ انسان‌های متعددی که به قو تبدیل شدند؛ و الهه‌های کلاغ ایرلندی. در مایینوگی گویدویون و گیلوای توی به وسیلهٔ مَت، خدای گوین، پی‌درپی به حیوانات مختلف تبدیل شدند. اسطوره‌های ایرلندی، آکنده از گاوها، گرازها، گوزن‌ها و پرندگان است. یکی از ویژگی‌های ثابت کلیهٔ موجودات تغییر شکل یافته آن است که فقط شکل بدنی آنها تغییر می‌کند؛ آنها توانایی فکر کردن مانند انسان‌ها را حفظ می‌کنند و غالباً قادر به صحبت کردن‌اند. می‌توان گفت فقط پوستشان تغییر می‌کند و از این نظر بسیار شبیه به اسطوره‌های اسکاندیناوی‌اند.



دستهٔ سطل به شکل کلهٔ گاو، از جنس برنز. به دست آمده از ویلزپول در ویلز. اواخر عصر آهن. نیمتنهٔ یک خدا با شاخ‌های گوزن و طوق‌هایی که از آنها آویزان است؛ این پیکره به سرنونوس تقدیم شده و متعلق به اوایل قرن اول میلادی است. به دست آمده از نتردام، پاریس، فرانسه.

علاوه بر خدایان یا انسان‌هایی که می‌توانند به هیأتی حیوان ریخت درآیند، اسطوره‌های سلتی غربی حاوی اشاراتی به حیوانات ویژه با قدرت ماوراء طبیعی است. از این‌رو است که کلوخ ویلزی با موجوداتی جادویی برخورد می‌کند که او را در جستجویارش یاری می‌دهند. یکی از این حیوانات، ماهی آزاد لین‌لاو، موجودی است که شباهت نزدیکی به ماهی آزاد حکمت ایرلندی دارد؛ ماهی آزاد حکمت که در چرخهٔ فیون ثبت شده است، از طریق گوشت خود، خرد را به فین جوان منتقل می‌کند.

حیوانات در کیش و اسطوره

این ماهی، معرفت خود را بر اثر خوردن فندق‌های نه درخت فندق‌ی به دست می‌آورد که در کنار چاهی در عمق دریا، یا به عبارتی در جهان دیگر رویده‌اند.



کاهنان، قربانی و آیین

این کتاب دربارهٔ اسطوره است و بررسی داستان‌ها و باورهای مربوط به دنیای ماوراء طبیعی در کانون توجه آن قرار دارد. با وجود این، توجه به «ساخت و کارهای» دین سلتی که این اسطوره‌ها و نظام‌های عقیدتی را پی‌بندی می‌کند واجد اهمیت است. لذا در این فصل جنبه‌های مختلف رفتار آیینی را بررسی می‌کنیم، و به عملکرد مردمی می‌پردازیم که می‌خواستند با جهان مجزای موجود در فراسوی دریافت انسانی رابطه برقرار کنند.

کاهنان، پیشگویان، باردها: نوعی نظام روحانی سلتی بین‌المللی؟

کاهنان به موضوعات مقدس می‌پرداختند، قربانیان عمومی و خصوصی را انجام می‌دادند، و کلیهٔ مسائل مذهبی را تفسیر می‌کردند. شمار کثیری از جوانان برای رهنمود گرفتن به آنها مراجعه می‌کردند، و کاهنان در میان آنها گرمی داشته می‌شدند.

(ترجمه. وایزمن و وایزمن، نیردگال، چاتو و ونیدوس، ۱۹۸۰)

تعدادی از نویسندگان کلاسیک دربارهٔ کاهنان مطالبی نوشته‌اند که از جملهٔ آنها می‌توان تاسیتوس، لوکان و اوسونیوس را برشمرد. کامل‌ترین اطلاعات را سزار ارائه داده است. که بخشی از نوشته‌اش هم اینک نقل شد. به نظر او کاهنان افرادی بلند مرتبه بودند، و منزلتی همتای شهبسواران (شوالیه‌ها) داشتند. وی به تعلیمات دشوار کاهنان اشاره می‌کند که ممکن بود بیست سال طول بکشد و شامل حفظ کردن سنت‌های

(۱) bards: کسانی بودند همتای گوسان‌های دربار ساسانی که شعر می‌سرودند و همراه با نواختن سازی، شعر خود را به آواز می‌خواندند. شاید بتوان معادل رامشگران را نیز بر آنها اطلاق کرد.

شفاهی بود که نسل به نسل انتقال می‌یافت. کاهنان همه ساله در تاریخی معین، در مکان مقدسی در سرزمین کارنوتس که پایتخت رسمی گال‌ها بود گرد می‌آمدند. سزار این نکته را روشن می‌سازد که نظام کاهنی در بریتانیا شکل گرفت و از آنجا به سرزمین گال‌ها راه یافت. بیشتر منابع یونانی - رومی توافق دارند که دلمشغولی اصلی کاهنان کنترل نیروهای ماوراءطبیعی با استفاده از پیشگویی بود. انجام این کار ظاهراً متضمن قربانی کردن انسان با استفاده از کارد، خفه کردن و شیوه‌های دیگر بود، و پیشگویی رویدادهای آینده با بررسی تقلای قربانی به هنگام مرگ یا ملاحظه امعاء و احشاء او انجام می‌گرفت.

تاسیتوس به قربانی انسانی به منظور پیشگویی در جزیره انگلسی صحبت می‌کند؛ این ماجرا به زمانی مربوط می‌شود که این جزیره در معرض تهدید رومی‌ها قرار داشت. از طریق این پیش‌بینی جادویی، فرخنده‌ترین زمان برای انجام رویدادهای مهم تعیین می‌شد: رفتن به جنگ، کاشت یا برداشت محصول، انتخاب یک پادشاه جدید و نظایر آن. تقویم کولیگنی گالی که متعلق به قرن اول قم است، یکی از نخستین مدارک برجای مانده از زبان سلتی مکتوب است (با استفاده از الفبای رومی). این اثر از یک صفحه بزرگ برنزی تشکیل می‌شود که ماه‌های قمری و کیبسه بر آن کنده شده، و هر یک به دو نیمه خوشبختی و بدبختی تقسیم شده و با علائم اختصاری MAT به معنی خوب و ANM به معنی بد تقسیم شده‌اند. احتمال دارد که کاهنان از این تقویم برای محاسبه زمان مناسب برای انجام فعالیت‌های مهم مذهبی و غیر مذهبی استفاده می‌کرده‌اند. پلینی نوعی مراسم قربانی مربوط به دفع خشکسالی را گزارش کرده است: در ششمین روز ماه، کاهنان از یک بلوط مقدس صعود کردند و با استفاده از یک داس زرین (احتمالاً برنز مطلا) یک شاخه کشمشک^۱ را بردند و آن را در ملحفه‌ای سفید پیچیدند. سپس دو گاو سفید قربانی شدند. هنگامی که همه اینها در محلولی روی هم ریخته شدند، عقیده بر این بود که شاخه کشمشک، سترونی را درمان خواهد کرد.

کاهنان در دوره سلتی آزاد احتمالاً نفوذ قابل توجهی بر مسائل مذهبی و سیاسی داشته‌اند - شاید در سراسر دنیای سلتی، هرچند شواهدی که ما در اختیار داریم فقط به گال و بریتانیا مربوط می‌شود - اما در دوران سلطه رومی‌ها نظام کاهنی به عنوان نیرویی

(۱) mistletoe گیاهی با دانه‌های سفید که بر شاخه‌های درختان می‌روید. در بریتانیا، در مراسم کریسمس از آن استفاده می‌شود. م

فَعَال بتدریج رنگ باخت. بعضی امپراطوران اولیه، کاهنان را تحمل می‌کردند، اما بعدی‌ها سعی کردند آنها را ریشه‌کن سازند. شاعر بوردوی، اوسونیوس، به حضور کاهنان در گال در قرن چهارم میلادی اشاره می‌کند. اما هنگامی که بافت اصلی جامعه قهرمان سلتی درهم شکست، نفوذ کاهنان نیز تقریباً از میان رفت. هیچ مدرک باستانشناختی از خودکاهنان به دست نیامده است، اما بعضی البسه ویژه نماز - سربند و عصا برجای مانده است. کاوش‌های به عمل آمده در معبد سلتی گورنی در گال شمالی، بر وجود افراد ثابتی دلالت می‌کند که کارکردی مذهبی داشته‌اند و فعالیت‌های آیینی را اداره می‌کرده‌اند. البته اینکه آیا افراد مزبور همان کاهنان پیشگو بوده‌اند یا خیر، هنوز روشن نیست.

اسطوره‌شناسی ایرلندی آکنده از اشاره به کاهنان است، هرچند آنها در دوران سیطره مسیحیت بیشتر قدرت خود را از دست داده بودند. در کتاب *اشغال‌ها*، یکی از فرمانروایان اشغال‌گر به نام پارتولون، همراه با سه کاهن وارد می‌شود. الهه بریژیت در یک خانواده کاهن متولد شد؛ و فین را کاهنان پرورش دادند. پادشاه اولستر، کانر، کاهن - پیشگویی به نام کاه بد داشت که از نفوذ زیادی برخوردار بود. کاهنان در مراسم پادشاهی تاروفس دخالت داشتند (نگ به ص ۸۰). کاهنان ایرلندی، نقش پیشگویانه مهمی داشتند: پیش‌بینی کاه‌بد مبنی بر اینکه دیردره تأثیر ویرانگری بر اولستر بر جای خواهد گذاشت (نگ به ص ۴۸) یک نمونه است. مفسر قرن نهم، کورماک، از یک آیین پیشگویی موسوم به «هیمباس فوروسنای» صحبت می‌کند که با جودن گوشت خام خوک، سگ یا گربه همراه بوده است. کاهنان ایرلندی احتمالاً با تحمیل قید و شرط (شیشه عمر) نیز ارتباط داشته‌اند؛ این قیود تابوهایی بودند که بر افراد برجسته تحمیل می‌شدند، و در صورت شکستن آنها از میان می‌رفتند.

منابع کلاسیک و ایرلندی، هر دو، از سه طبقه مذهبی و فرهیخته نام می‌برند: کاهنان، باردها و پیشگویان. استرابون باردها را بخصوص در پیوند با شاعری می‌داند؛ باردهای ایرلندی شاعرانی ستوده بودند و در آیین‌های مرتبط با جشن دنیای دیگر حضور داشتند. فین از طریق باردی به نام فینگاس بود که معرفت را از ماهی آزاد حکمت کسب کرد. پیشگویان (وته‌ها در لاتین، فیلی‌ها در ایرلندی) در ایرلند گروهی ممتاز بودند، و نقش آنها دست کم تا اندازه‌ای مذهبی بود. آنها مسئول حفظ و انتقال سنت‌های شفاهی مقدس، پیام‌آور، و در ارتباطی تنگاتنگ با غیبگویی بودند، و می‌توانستند با هجو کردن باعث بدنامی یا مرگ افراد شوند. مدت‌ها پس از آنکه مسیحیت در ایرلند پذیرفته شد،

فیلی‌ها همچنان در مقام پیشگو، معلم و مشاور باقی ماندند، و ایفای بسیاری از نقش‌های کاهنان را برعهده گرفتند. در واقع فیلی‌ها تا قرن هفدهم ایفای نقش می‌کردند. بریژیت الهه حامی پیشگویان بود؛ وی متخصص غیب‌گویی، پیش‌گویی، آموزش و شاعری تلقی می‌شد.



نقاب ساخته شده از قلع و سرب در اندازه طبیعی و مربوط به دوره رومی - سلتی که شاید بر در یک معبد میخ شده باشد. به دست آمده در کالورت، از حمام‌های مقدس سولیس در بت

تاج برنزی کاهن. به دست آمده از معبد رومی - سلتی هاگولد - کوم - ویلتون، نورفک

مکان‌های مقدس: بیشه‌ها، معابد و گودال‌ها

مردان تبر به دست وارد یک بیشه باستانی و مقدس شدند. گیاهان درهم پیچیده آن، فضای مرکزی سردی را محصور می‌کرد که خورشید هیچ‌گاه بر آن نمی‌تابید، اما آب فراوانی از چشمه‌های تاریکی فوران می‌کرد... خدایان بربری که در اینجا پرستش می‌شدند محراب‌های خاص خود را داشتند که لبریز از هدایای ترسناک بود، و بر هر درختی خون انسان پاشیده بود... هیچ‌کس بجز کاهن جرأت آن را نداشت که وارد این بیشه شود؛ و حتی او نیز در نیمه روز، و در فاصله طلوع و غروب از این کار پرهیز می‌کرد، زیرا خوف آن را داشت که خدایان در این اوقات بیرون آمده باشند (لوکان، فارسالیا، ترجمه رابرت گریوز، پنگوئن، ۱۹۵۶)

لوکان یک بیشه مقدس سلتی را توصیف می‌کند که در نزدیکی مارس‌ی قرار داشت و سپاهیان سزار در قرن اول ق م آن را تسخیر و درختانش را قطع کردند. تصور سلت‌ها مبنی بر حضور ارواح در کلیه اشیاء طبیعی (نگ به باروری، زمین و آب، ص ۶۳) باعث می‌شد که این اشیاء را در فضای باز بپرستند. بیشه‌ها از یک طرف به دلیل تقدس درختان منفرد، و از طرف دیگر شاید به دلیل تاریکی و رازآمیز بودنشان اهمیت داشتند. گرچه نمی‌توان برای بیشه‌ها یا جنگل‌ها مدرکی باستانشناختی را انتظار داشت، اما در ادبیات کلاسیک، اشارات فراوانی به این قبیل اماکن شده است: تاسیتوس به بیشه پیشگویی در انگلسی اشاره می‌کند؛ استرابون از یک بیشه مقدس گالاسی‌های سلتی در آسیای صغیر به نام درون‌متون صحبت می‌کند؛ و مثال‌های متعدد دیگری نیز از این دست وجود دارد.

بعضی اماکن مقدس صرفاً با استفاده از موانعی نمادین که ناحیه مقدس را محصور می‌کرد از دنیای آلوده اطراف متمایز می‌شدند. یک قطعه زمین، مقدس قلمداد می‌شد و به صورت کانونی برای ارتباط با دنیای ماوراء طبیعی درمی‌آمد. گلورینگ در آلمان، منطقه محصور وسیعی بود که در قرن ششم ق م ساخته شد. در مرکز آن یک دیرک چوبی عظیم به طول ۱۲ متر قرار داشت که احتمالاً نمادی از یک درخت مقدس بود. لاینیش در چک و اُسلاوکی یک مکان وسیع و محصور و تقریباً مستطیل شکل بود که به قرن چهارم ق م مربوط می‌شد و در یک انتهای آن ساختمانی بدون سقف و فرو رفته ساخته شده بود. در درون این «معبد» بقایای دو الوار همراه با دو طوق برنزی به دست آمده که شاید زمانی مجسمه چوبی خدایانی بوده که نمادهای پر منزلت سلتی را بر تن داشته‌اند. در لاینیش بقایای حیوانات قربانی شده و پیکر یک زن به دست آمده که احتمالاً کاهنه این معبد بوده است. گودال‌های پی در پی که طی یک دوره بیست و چهار ساله در کف این ساختمان فرو رفته حفر کرده‌اند، گواهی بر فعالیت‌های مرتبط با نوعی مراسم آیینی است.

گروه دیگری از محوطه‌های مقدس رو باز و برکشانه بودند که شواهد آن را بخصوص می‌توان در اروپای مرکزی مشاهده کرد. این محوطه‌ها از مربع‌های محصور تشکیل می‌شدند که در درون آن یک استوانه یا بیشتر احداث شده بود. یک ویرکشانه جالب در فلباخ اشمیدن در نزدیکی اشتوتگارت کشف شده که در داخل آن نقش حیوانات بر چوب بلوط کنده شده و تاریخ آن بر اساس حلقه‌های تشکیل دهنده درخت به اواخر قرن دوم ق م باز می‌گردد. فعالیت‌های آیینی مرتبط با گودال‌ها را می‌توان

وسیله‌ای برای ارتباط گرفتن با خدایان جهان زیرین توصیف کرد (نگ به «مرگ، ولادت دوباره و جهان دیگر» ص ۹۶). گودال‌ها قطعاً یکی از مقوله‌های مشخص اماکن مقدس‌اند: قلعه تپه‌ای دینبری در همپشایر شواهد فراوانی از رفتار آیینی مربوط به گودال‌های ذخیره غله به دست می‌دهد. پیکرهای حیوانات و انسان‌ها (مانند سایر هدایا) در این گودال‌ها دفن می‌شد که احتمالاً وسیله‌ای برای ارتباط گرفتن با قدرت‌های ماوراء طبیعی و تسکین دادن خشم آنها بود.

سלט‌ها در عصر آهن از معبد‌های ساخته شده استفاده می‌کردند، اما بخلاف آنچه در دنیای کلاسیک وجود داشت به نظر نمی‌رسد که ساختمان‌های مذهبی رسمیت یافته‌ای وجود داشته است. لذا متمایز کردن یک معبد از یک خانه دشوار است، و به منظور تشخیص ساختمان مقدسی از این قبیل، جستجو برای یافتن شواهد مرتبط با فعالیت‌های آیینی ضرورت دارد. گاهی اوقات هویت مذهبی یک معبد سلتی را می‌توان از وجود معبدی رومی که بر روی آن بنا شده است دریافت. گورنی (اواز) در فرانسه، محل یک سکونت‌گاه شهری (اوپیدوم) بلواچی‌ها و شامل یک معبد مهم ماقبل رومی و آیین‌های پیچیده همراه با آن بود. مرکز این معبد در قرن سوم ق.م یک گودال بزرگ بود که لاشه‌های گاوهای قربانی شده پیر در آن قرار داده می‌شد تا متلاشی شود، و استخوان‌های حیوان با دقت در خندقی که در اطراف این محوطه کنده شده بود قرار داده شود؛ بچه خوک‌ها و بره‌ها در جشن‌های مذهبی ذبح و خورده می‌شدند؛ و ۲۰۰۰ اسلحه که به گونه‌ای آیینی شکسته شده بودند به خدایان تقدیم شده بود. معبد هایلینگ آیلند همپشایر که متعلق به اواخر عصر آهن است (قرن اول ق.م) شامل یک ساختمان چوبی مدور بود که حیاتی گرداگرد آن را احاطه می‌کرد، و شواهدی از برگزاری مراسم آیینی از جمله درهم شکستن سلاح‌ها و بقایای حیوانات قربانی شده در آن به دست آمده است و شاید به علت وجود تابویی محلی تعمداً از قربانی کردن گاو اجتناب شده است. گفته می‌شود که یک معبد هشتی‌دار مستطیل شکل، هویت خود را از خیابانی گرفته است که در آن حیوانات جوان دفن می‌شده‌اند و خیابان مزبور به این معبد ختم می‌شده است. در ایرلند ساختمان بزرگ و مدور موجود در ناوان (کو. آرمگ) بی‌تردید یادمانی آیینی است. در این ساختمان یک استوانه مرکزی عظیم نصب شده بود که بر اساس تعیین سن درخت به هنگامی که قطع شده است باید متعلق به سال‌های ۹۵ تا ۹۴ ق.م باشد. این ساختمان اندکی پس از ساخته شدن تعمداً به آتش کشیده شد و زیر یک توده بزرگ سنگ مدفون شد.

قربانی و نذورات تقدیمی

قربانی کردن، هدیه کردن چیزی است که برای هدیه دهنده ارزشمند است. سلت‌ها اشیایی ارزشمند به خدایان تقدیم می‌کردند. قربانی می‌توانست بی‌جان باشد (مثلاً ابزار یا سلاح)، یا حیوان و یا گاهی هم انسان. هرچه هدیه ارزشمندتر بود، عمل شفاعت نیز نیرومندتر می‌شد: لذا قربانی انسانی فقط در شرایطی انجام می‌گرفت که نیاز شدیدی در کار باشد، یا لازم باشد که از نیروهای ماوراءالطبیعه در حد اعلا سپاسگزاری شود.

گرچه در منابع کلاسیک از قربانی انسانی فراوان سخن رفته است، اما شواهد باستانشناختی که این قتل آیینی را تأیید کند اندک است. لوکان و تاسیتوس از بقایای انسانی تلنبار شده بر محراب‌ها در بیشه‌های مقدس سخن می‌گویند؛ بنا به گزارش‌های موجود، تبهکاران به مدت پنج سال به زندان می‌افتادند و پس از آن به دار آویخته می‌شدند؛ قربانیان را به شیوه‌های مختلف مانند استفاده از کارد، حلق آویز کردن و شلیک تیر از کمان به قتل می‌رساندند، و یا در مورد کسانی که بیش از حد شرور بودند می‌سوزاندند. در بررسی شواهد مادی باید دقت کرد و بین قربانی انسانی واقعی و پیکرهایی که پس از مرگ طبیعی، آیینی بر آنها اعمال شده است فرق گذاشت. در گزارش‌های باستانشناختی مربوط به اروپای سلتی، شواهد روشن و بی‌چون و چرابی که قربانی انسانی را تأیید کند اندک است. اما در مواردی محدود به نظر می‌رسد که این شیوه از مرگ اتفاق افتاده است. یکی از نمونه‌های روشن آن مرد لیندو است. وی مردی جوان و متعلق به عصر آهن است (حدود ۳۰۰ ق.م) که ضربه‌هایی کاری بر سرش وارد شده، سپس خفه شده و پیش از آنکه با صورت رو به پایین در آگیری کم‌عمق، واقع در لیندو موس چشایر فرو کرده شود، گردنش بریده شده است. این مرد جوان جز بازوبندی از پوست روباه لباسی بر تن نداشته، و پیکرش نقاشی شده است. وی در بست پیش از مرگ احتمالاً غذایی آیینی صرف کرده است که نوعی نان سبوس‌دار بوده و با استفاده از انواع مختلف غلات و دانه‌ها تهیه شده است. اشاره به قربانی انسانی در منابع بومی بسیار اندک است، اما یک روایت ایرلندی وجود دارد که به موجب آن در جشن ساون پادشاهی را به سه شیوه سوزندان، زخم زدن و غرق کردن به طرزی آیینی می‌کشند.

گرچه قربانی حیوانی به عنوان پدیده‌ای شایع در دنیای باستان بدیهی پنداشته می‌شود، اما درک اشکال متفاوت چنین فعالیتی واجد اهمیت است. حیوانات غالباً ذبح می‌شدند و گوشت آنها در میان افراد جامعه و خدایان تقسیم می‌شد: بعضی قسمت‌ها



مرد لیندو: پیکری متعلق به عصر آهن که در یک باتلاق زغال سنگ در لیندوموس چشایر کشف شده است.

(معمولاً بهترین قسمت‌ها) به مصرف می‌رسید و بقیه به عنوان هدیه دفن یا سوزانده می‌شد. نوع عمده دیگر قربانی که در آن یک لاشه کامل دفن یا سوزانده می‌شد، زیان اقتصادی قابل توجهی بر قربانی کننده تحمیل می‌کرد، زیرا یک گوسفند، خوک یا گاو ارزشمند را از چرخه تولید خارج می‌نمود. در گورنی، هر دو نوع قربانی فوق اتفاق می‌افتاد: گاوها و اسب‌ها را می‌کشتند و به عنوان هدیه تقدیم می‌کردند؛ بچه خوک‌ها و بره‌ها را مصرف می‌کردند. در دینبری همپشایر، حیوانات گاهی اوقات کشته می‌شدند و در گودال‌های ذخیره غله قدیمی، به صورت چندتایی دفن می‌شدند. در قبرستان‌های

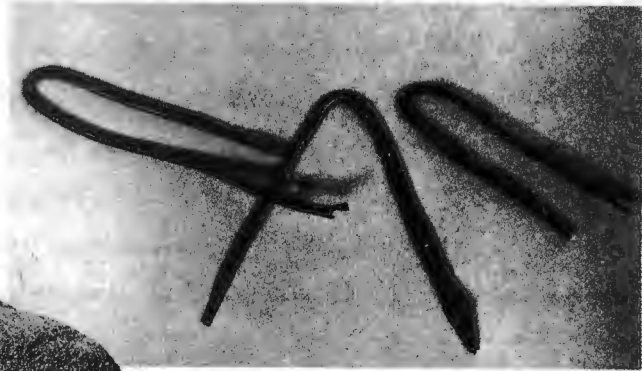
سلتی شواهد مربوط به جشن‌های آیینی مصرف گوشت حیوانات و همراه کردن گوشت با مرده در سفر به جهان زیرین، هر دو، دیده شده است. واقعیت جالب توجه درباره قربانی حیوانی سلتی آن است که اکثریت عظیم حیواناتی که به گونه‌ای آیینی ذبح شده‌اند از نوع بومی بوده‌اند.

سپر آیینی برنزی که به عنوان هدیه‌ای نذری به رودخانه تیمز لندن در بترسی به ودیعه سپرده شده و متعلق به قرن اول ق م است. این سپر ظریف‌تر از آن است که در جنگ مورد استفاده قرار گیرد، و شاید اصولاً به عنوان هدیه‌ای برای خدایان ساخته شده باشد.



هدایای نذری

دو جنبه از تقدیم اشیاء بی‌جان به عنوان نذر بویژه قابل توجه است: یکی ودیعه سپاری به اماکن آبی، و دیگری شکستن آیینی این اشیاء. هر دو آیین مدت‌ها پیش از دوران



تعدادی نیزه مینیا توری که به گونه‌ای آیینی
خم شده‌اند. به دست آمده از یک معبد
رومی - سلتی در وودایتون، آکسفورد شایر.



سر جدا شده سنگی. به دست آمده از یک معبد رومی - بریتانیایی در کرونت، ویلز جنوبی

سیطره سلت‌ها در اروپا اجرا می‌شد. به نظر می‌رسد که هر دو، متضمن جدا کردن هدایای نذری از دنیای معمولی از طریق «کشتن» آیینی آنها، سپردنشان به مکانی دسترس ناپذیر یا بلااستفاده برای انسان‌ها، و لذا مناسب برای قدرت‌های ماوراء طبیعی بوده است. در فلگ فن، کمبریج شایر، طی دوره‌ای بین سال‌های ۱۲۰۰ و ۲۰۰ ق.م، اشیایی فلزی که بیشتر آنها تماماً شکسته شده‌اند به گونه‌ای آیینی به یک مرداب افکنده

شده‌اند. در قرن اوّل میلادی، سلاح‌های خم شده به دریاچه مقدس لین کریگ باخ (انگلسی) افکنده می‌شد. از معبد گالی گورنی صدها سلاح درهم شکسته به دست آمده است. سولیس، الهه شفابخش سلتی، هزاران سکه رومی به عنوان هدیه دریافت کرده که به آب انبار بزرگی واقع در بت ریخته شده است؛ بسیاری از این سکه‌ها چنان ضربه خورده‌اند که دیگر به عنوان پول قابل استفاده نباشند. بعضی سلاح‌های مینیاتوری که به معابد سلتی تقدیم شده‌اند از نیمه شکسته یا خم شده‌اند: از منطقه هارلو مجموعه‌ای متشکل از چهار خنجر آهنی نمونه به دست آمده که دوتای آنها قبل از ودیعه سپاری شکسته‌اند.

آیین‌ها و سرانسان

شواهد مبنی بر جدا کردن سر به عنوان بخشی از سنت آیینی بعضی گروه‌های سلتی، هم در یافته‌های باستانشناختی، هم در ادبیات کلاسیک و بومی به دست آمده است. لوی، استرابون و دیودورس همگی جدا کردن سر قربانیان جنگی را توصیف کرده‌اند؛ این سرها را یا به عنوان یادگار پیروزی نگاه می‌داشتند، یا به معابد تقدیم می‌کردند. در ناحیه سلتی - لیگوری، واقع در گال جنوبی، در حول و حوش ماری، در گروه متمایزی از معابد و سکونت‌گاه‌های ماقبل رومی، شواهدی مبنی بر اجرای عمل جدا کردن سر به دست آمده است. یکی از مهمترین این معابد، معبد روکوپرتیوس (قرن‌های ششم تا دوم قم) است که بر فراز پرتگاهی احداث شده و رواق آن طاقچه‌هایی داشته که مجموعه‌های مردان جوانی که در جنگ می‌مردند به دیواره‌های آن میخ می‌شده است. در بریتانیا، در قلاع تپه‌ای از قبیل بردون هیل (ورسترشایر) کله‌های قرار داده شده بر فراز دیرک‌ها، به عنوان نماد حفاظت از استحکامات، از ورودی‌ها حفاظت می‌کردند. در بریتانیای اواخر دوره رومی - سلتی، بخصوص در قرن‌های سوم و چهارم میلادی، سر بعضی افراد پس از مرگ و قبل از آنکه به خاک سپرده شوند از بدن جدا می‌شد. در اطراف کیمریج در دورست آیین عجیبی اجرا می‌شد که به موجب آن سر جسد‌های پیرزنان از تنش جدا می‌شد، و آرواره پایینی آنها را نیز درمی‌آوردند. شاید بتوان گفت این بانوان، جادوگر بشمار می‌آمده‌اند، و به این ترتیب از صحبت کردن و افسون آنها در فراسوی قبر جلوگیری می‌شده است. اهمیت سر انسان در آیین سلتی را می‌توان از تأکیدی که در شمایل‌نگاری رومی - سلتی بر این اندام شده است دریافت. در اسطوره‌های ویلزی و ایرلندی نیز سر نقش برجسته‌ای دارد. گفته می‌شود که

قهرمان اولستر، کوهالن سرهای دشمنانش را جمع می‌کرده و آنها را بر سنگ می‌گذاشته است. تصور سلت‌های غربی از خصوصیات جادویی سرهای جدا شده، بخصوص سر قهرمانان فوق‌انسان، در دو قصه روایت شده است. به موجب یک پیش‌گویی اولستری‌ها که بر اثر نفرین ماخا دچار ضعف شده بودند، در صورتی قدرت خود را دوباره باز می‌یافتند که از سر بزرگ و از تن جدا شده کونال کارناک شیر می‌نوشیدند. در این قصه خصوصیات دیگر تجدید حیات به این سر داده شده است. خوانندگان داستان مشابه بندیجید و ران در مایینوگی را به یاد می‌آورند که در آن سر جدا شده می‌تواند صحبت کند و همراهان خود را تشویق نماید، و در سفر بلندشان از هالخ به لندن برای آنها نیکبختی به ارمغان آورد.



مرگ، ولادت دوباره و دنیای دیگر

اینکه سلت‌ها نسبت به مرگ دیدگاهی عمیق و مثبت داشته‌اند، هم در آثار ادبی و هم در یافته‌های باستانشناختی مشهود است. به گفته ژولیوس سزار گال‌ها به یک جد - خدا اعتقاد داشتند که دیسپاتر، یعنی همان خدای مرگ رومی بود.

حلول ارواح

کاهنان به این عقیده که روح از بین نمی‌رود بلکه پس از مرگ از جسمی به جسم دیگر می‌رود، اهمیتی ویژه می‌دادند (ترجمه وایزمن و وایزمن، ۱۹۸۰). سزار ضمن اظهار نظر درباره آموزه‌های کاهنی، این ملاحظه انتقادی را نیز اضافه می‌کند که علت ترویج این فکر به وسیله کاهنان آن بود که ترس مرگ را از خاطر جنگجویان گال بزدايند. شاعر رومی، لوکان که در قرن اول هجری شعر می‌سرود بر این نظر است که سلت‌ها مرگ را صرفاً وقفه‌ای در یک زندگی طولانی تلقی می‌کردند، و آن را مرحله‌ای میان دو زندگی می‌شمردند. از دیدگاه دیودوروس سیکولوس، سلت‌ها ارواح انسان را نامیرا می‌دانستند، و عقیده داشتند که مردگان پس از گذشت چند سال دوباره به زندگی باز خواهند گشت، و ارواحشان در جسمی جدید مأوا خواهد گرفت. لذا به نظر می‌رسد سلت‌ها نسبت به مرگ دیدگاهی ویژه داشته‌اند که برای ناظران معاصر آنها از دنیای مدیترانه قابل تشخیص و متضمن نوعی ولادت دوباره بوده است. مفهوم ارواحی که در جسم‌های پی در پی زندگی می‌کنند، شبیه به تصویری است که ویرژیل در انه‌اید از جهان زیرین ترسیم کرده است.

دریافت از جهان دیگر

روایت‌های اسطوره‌شناختی ادبیات بومی، تصور سلت‌ها را از دنیای دیگر به دست می‌دهد؛ مکانی مبهم که انسان‌ها پس از مرگ رهسپار آن می‌شوند. درباره «دنیای دیگر شادمان» مطالب زیادی گفته شده است؛ جایی که در آن مردگان دوباره در دنیایی بسیار شبیه به دنیای زمینی، اما بهتر، زندگی می‌کنند. در این دنیای دیگر نه دردی وجود دارد، نه مرضی، نه سالخوردگی، نه پوسیدگی؛ دنیایی است آکنده از موسیقی، جشن و زیبایی، هرچند هنوز قهرمانان با یکدیگر نبرد می‌کنند. این دنیای دیگر، جنبه دیگری نیز دارد که با تصویر فوق در تعارض شدید قرار می‌گیرد: مکانی تاریک و آکنده از خطر، بخصوص در حالتی که انسان‌ها قبل از مرگ از آن دیدار کنند. همان‌طور که در یکی از فصول پیشین خواندیم، دنیای دیگر ویلزی آنون یا آنوفن نامیده می‌شد، و نوعی دربار شادخواری و از خود بی خود شدن بود. پویل، ارباب داوید، به مدت یک سال در آنون زندگی می‌کند: این دربار از تمام دربارهایی که او در زمین دیده بود از گوشت و نوشاک آکنده‌تر و به ظروف زرین و جواهرات سلطنتی آراسته‌تر بود (ترجمه جونز و جونز، ۱۹۷۶). در اسناد دیگر جزئیات بیشتری از آنون ذکر شده است. تاراج‌های آنون دیگری جادویی را توصیف می‌کند که نمونه اعلای ظرف تجدید حیات در دنیای دیگر است. دیگری بزرگ و الماس نشان که با نفَس نه دختر باکره می‌جوشد - که شاید به دلیل زنانگی دست نخورده آنها، مانند نگهدارندگان پای مت (ص ۳۳) یادآور باروری باشد. دیگ آنون از طبخ غذا برای افراد ترسو اجتناب می‌کند. توصیفی که از کون آنون (سگ‌های آنون) ارائه شده، ابهام این مکان را نشان می‌دهد. به روایت مایینوگی، این سگ‌ها به رنگ سفید با گوش‌های قرمزاند - نوعی رنگ آمیزی که با جهان دیگر پیوند دارد. یک منبع دیگر، سگ‌های آنون را سگ‌های جهنم می‌نامد، و آنها را حیواناتی کوچک، خالدار، و خاکستری - قرمز توصیف می‌کند که یک چهره سیاه و شاخدار آنها را به زنجیر کشیده و هدایت‌شان می‌کند. آنها پیام‌آوران مرگ‌اند، و از آنون به جستجوی ارواح انسانی فرستاده شده‌اند. این فرستادگان مرگ با نوعی سنگدلی شوم ملازم‌اند که تصور شاد و راحت زندگی پس از مرگ را تیره می‌کند.

دنیای دیگر ایرلندی نیز از بسیاری جهات شبیه به آنون است. در سنت ایرلندی، مکان دنیای ماوراء طبیعی متغیر بود: می‌شد آن را بر جزایری واقع در اقیانوس غربی، زیر دریا، یا زیر زمین تصور کرد. تپه‌های موسوم به شی سکونت‌گاه توها در دانان فاقد زمین بود که داگدا به هر یک از خدایان واگذار کرده بود: هر خدایی شی خاص خود را

داشت؛ دنیای دیگری که او بر آن فرمانروایی می‌کرد. دریافت دیگر ایرلندی‌ها از دنیای دیگر، چیزی شبیه شبانه‌روزی یا بروهن است که مکانش می‌تواند در حومه باشد. به طرق مختلف می‌توان به دنیای ماوراء طبیعت رسید: با استفاده از قایق و از طریق دریا، مانند سفر بران؛ ورودی آن می‌تواند یک دریاچه یا غار باشد. یکی از ورودی‌های دنیای دیگر در دریاچه کروخان بود.

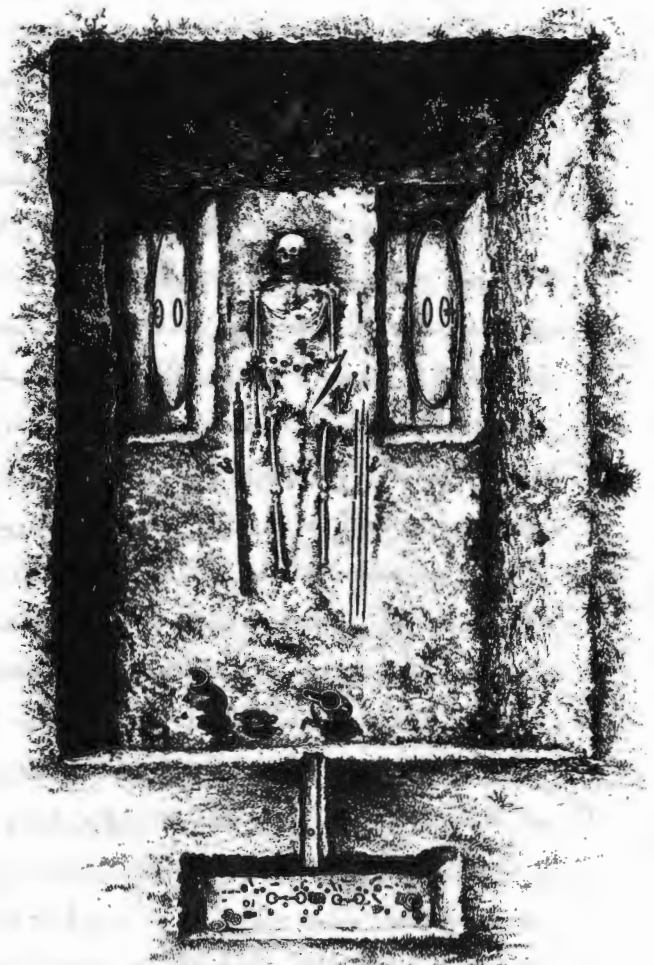
در اسطوره ایرلندی، دنیای دیگر، بی‌زمان، بدون سن، محل شادمانی، منبع خرد کامل، صلح، زیبایی، هماهنگی و جاودانگی است. این قلمرو که نامش تیرنانوگ («سرزمین همیشه جوان») است، دنیایی آکنده از جادو، طلسم و موسیقی است. مکانی است که تصویر آینده‌ای آرمانی دنیای انسانی را باز می‌تابد. یکی از ویژگی‌های هر شی یا شبانه‌روزی جشنی است که دیگی پایان‌ناپذیر و همیشه پر از گوشت در کانون آن قرار دارد. یکی از تصاویر نیرومند آن، خوکِ همواره تجدید حیات یابنده است؛ خوکی که همه روزه به دست خدای فرمانروا ذبح می‌شود و تا ابد دوباره متولد می‌شود، تا روز بعد ذبح شود. خدای آسمانی این جشن غالباً در هیأت مردی است که خوکی بر شانه‌اش آویزان است. در دنیای دیگر، زمان زمینی فاقد اعتبار است. چنانچه انسان‌های زنده از آن دیدار کنند، مادام که آنجا هستند جوان باقی خواهند ماند، اما چنانچه به زمین بازگردند این مدت بر سن زمینی آنها افزوده خواهد شد. دوباره سرنوشت کسانی که از دنیای ماوراء طبیعی باز می‌گردند داستان‌های هولناکی نقل شده است: اوشین، پسر فین به محض آنکه باز می‌گردد سیصد ساله می‌شود؛ در سفر بران در قرن هفتم نیز همین رویداد گزارش شده است. بران و افرادش به جزیره‌ای سفر می‌کنند که سرزمین زنان نامیده می‌شود و جلوه‌ای از دنیای دیگر شادمان است. آنها برای مدتی در آنجا اقامت می‌گزینند، اما بعضی افراد برای بازگشت به سرزمین خود شکیبایی از دست می‌دهند. مانند ماجرای اوشین به آنها نیز هشدار داده می‌شود که زمین را لمس نکنند. اما به محض آنکه قایق به ساحل ایرلند می‌رسد، یکی از افراد به داخل دریا می‌پرد و خود را به ساحل می‌رساند و بلافاصله پودر می‌شود.

یکی از ویژگی‌های عجیب دنیای دیگر سلتی آن است که موجودات ماوراء طبیعی گاهی اوقات برای فعالیت‌هایی که خود نمی‌توانند انجام دهند به انسان‌ها نیاز دارند. از این رو است که اراون از پویل می‌خواهد که با هفگان نبرد کند؛ کوهالن نیز برای موجودات دنیای دیگر بارها می‌جنگد؛ و فین با استفاده از گوزن‌ها، گرازها، جوانان یا زنانِ طلسم شده، به دنیای دیگر کشیده می‌شود.

وجه تاریک دنیای دیگر نیز به همین اندازه در اسطوره نشان داده شده است. ساون در آغاز نوامبر، زمانی خطرناک است؛ نوعی برزخ است که طی آن موانع میان دنیای واقعی و ماوراء طبیعی موقتاً از میان برداشته می‌شوند، انسان‌ها و ارواح می‌توانند در قلمرو یکدیگر نفوذ کنند، و لذا توازن معمول درهم می‌ریزد. دنیای دیگر از آنجا که سرزمین مردگان است می‌تواند تاریک و ترسناک باشد. دون، خدای مرگ ایرلندی، موجودی تیره است؛ اراون نیز یک سمت تاریک دارد، و آنون می‌تواند خطرناک باشد. لذا در تاراج‌های آنون، آرتور پس از جستجو برای یافتن دیگ جادویی، به سختی زندگی خود را نجات می‌دهد. به نظر می‌رسد اگر انسان‌ها مادام که زنده هستند از دنیای دیگر دیدار کنند، در معرض خطر قرار خواهند گرفت. از این رو است که کوهالان انواع هیولاها و رؤیاهای ترسناک را می‌بینند. در قصه شبانه‌روزی داجارگا، سکونت‌گاه یک خدا توصیف می‌شود که در آن سرنوشت پادشاه ایرلند، کونایر، انتظارش را می‌کشد. کونایر سر راهش به آنجا با منادیان سنگدل مرگ روبرو می‌شود که سه سوار سرخ پوش سوار بر اسبان سرخ‌اند، و رنگ آنها منشاء ماوراء طبیعی‌شان را نشان می‌دهد. او همچنین «بدو»، الهه ایرلندی ویرانی را دیدار می‌کند که در هیأتی سه‌گانه، به شکل سه پیرزن زشت روی، برهنه و خون‌آلود، با ریشمانی دور گردنش ظاهر می‌شود. در اینجا نماد شدید مرگ و شاید حتی قربانی انسانی مشهود است. جارجا خدای مرگ است، اما این واژه می‌تواند اشاره‌ای به رنگ «سرخ» نیز باشد که بازتابی از خون و مرگ را نشان می‌دهد. بدو یک الهه سیاه رنگ زاغ ریخت است، و سیاه، رنگ مرگ است. یافته‌های باستانشناختی حکایت از آن دارد که سلت‌های عصر آهن درباره مرگ عقاید معینی داشته‌اند، و شواهدی مبنی بر آیین‌ها و تلاش‌هایی برای ارتباط گرفتن با قدرت‌های جهان زیرین وجود دارد. محتوای قبرها نشان‌دهنده آیینی است که انتظارات آنها را از زندگی پس از مرگ بازگو می‌کند. اشیایی که با جسم مرده در قبر گذاشته می‌شد، می‌تواند رساننده این باور باشد که شخص مرده به آنها نیاز خواهد داشت، و یا بر نوعی مراسم گذر دلالت داشته باشد که خود نوعی عمل نمادین مفارقت است. در فرانسه و آلمان در اوایل عصر آهن (قرن‌های هفتم تا ششم قم) افراد بلندمرتبه زیر تپه‌های بزرگ، همراه با کالسکه‌هایشان و اسباب و ابزار فراوان که نشانه جشن بود دفن می‌شدند. در هوفدورخ آلمان، در قرن ششم قم، یک شاهزاده را در تخته‌خوابی برنزی، همراه با کالسکه‌اش و ظرفی به گنجایش ۴۰۰ لیتر پر از مشروب و چندین شاخ مخصوص نوشیدن دفن کرده‌اند در اواخر عصر آهن در میان گال‌ها و بخش‌هایی از بریتانیایی‌ها،

افراد بلند مرتبه با ارابه‌های دو چرخ، سلاح‌ها و اسباب و آلات جشن، از جمله قطعات بزرگ گوشت خوک دفن می‌شدند. گوشت و ظروف نوشابه موجود در بسیاری از قبرها، دریافت آنها را از مراسم کفن و دفن یا جشن دنیای دیگر نشان می‌دهد. بعضی قبرهای متعلق به اواخر عصر آهن، اواخر قرن اول ق م یا اوایل قرن اول میلادی، در جنوب شرقی بریتانیا و اروپای قاره‌ای، اهمیت آیین‌های جشن را نشان می‌دهند: صراحی، پیاله‌های شراب، سه پایه برای حفاظت از آتش پخت و پز گوشت، جملگی وجود دارند. انسان و سوسه می‌شود این ضیافت با شکوه را با جشن دنیای دیگر که در دریافت‌های سلتی از زندگی پس از مرگ بسیار عزیز و گرامی است مرتبط بدانند.

دفن یک جنگجو در عصر آهن همراه با قطعات جدا شده ارابه‌اش، سلاح‌هایش و سایر اشیاء گور. کشف شده در سامپیون فرانسه. شاید عقیده بر این بوده است که مرد مرده در دنیای بعدی به شمشیر و نیزه خود نیاز خواهد داشت.



مرگ، ولادت دوباره و دنیای دیگر

پیکره گچی یک خدای جهان زیرین. به دست آمده از معبدی
زیرزمینی واقع در گودالی آیینی در دیل کنت. قرن دوم میلادی.



در حالی که بسیاری از شواهد مقبره‌ای بر وجود نوعی مراسم کفن و دفن رسمی در
عصر آهن دلالت می‌کنند، روشن است که بسیاری از مردم پس از مرگ به خاک سپرده
نمی‌شدند، و در بریتانیا، قبر نسبتاً نادر است. احتمالاً آیین‌های خروج روح برگزار می‌شد
که طی آن بدن در معرض هوا قرار می‌گرفت تا متلاشی شود، و روح جسم را ترک گوید.
هنگامی که روح بدن را ترک می‌کرد، این امکان پدید می‌آمد که بدون هرگونه مراسمی
استخوان‌ها را دور ریخت.

ارتباط با نیروهای جهان زیرین که فرض می‌شد زیرزمین زندگی می‌کنند به شیوه‌های
گوناگون برقرار می‌شد. در دینبری یک آیین خاص حول و حوش گودال‌های متروکه

ذخیره غله برگزار می‌شد. ودیعه‌هایی از قبیل بخش‌هایی از پیکر انسان‌ها، حیوانات یا هدایای دیگر در کف این گودال‌ها قرار می‌دادند و سپس آنها را پری می‌کردند. این اقدام به مثابه تحویل نوعی هدیه سپاسگزاری به خدایان جهان زیرین تفسیر شده است، زیرا با کندن این گودال‌ها به حریم آنها تجاوز شده بود، و برای تازه نگاهداشتن غله ذخیره شده می‌بایست خشم آنها را تسکین داد و از آنها سپاسگزاری کرد.

در بسیاری از نواحی بریتانیا و اروپای سلتی شواهدی مبنی بر وجود گودال‌ها و چاه‌های آیینی در دست است که کارکرد اصلی آنها احتمالاً ارتباط با جهان زیرین، و تسکین بخشیدن به خدایان از طریق تقدیم قربانی و هدایای نذری بوده است. در معبد گورنی، کانون فعالیت آیینی، یک گودال مرکزی عظیم بود که لاشه گاوهای قربانی شده را در آن قرار می‌دادند تا فاسد شود و خدایان جهان زیرین از آن تغذیه کنند.

به نظر می‌رسد که حلقه‌های اتصال با جهان زیرین غالباً با سگ‌ها در ارتباط بوده است، زیرا این موجودات تا اندازه‌ای به دلیل شکارچی بودن و پاکیزه‌کنندگی، نماد مرگ بوده‌اند. لاشه‌های چندین سگ در گودال عمیقی واقع در معبد موتام کورتِ ساسکس دفن شده‌اند؛ پنج جمجمه سگ نیز در کار وِنت گنت در گودالی قرار داده شده‌اند. در بعضی گودال‌های دینبری بقایای سگ پیدا شده و نمونه‌های دیگری از این قبیل نیز فراوان است. اینکه سگ‌ها با جهان زیرین پیوندی اسطوره‌ای داشتند، در کون آنون یا سگ‌های مرگِ جهان زیرین ویلزی نشان داده شده است.

تصورات ولادت دوباره

همان‌طور که در اسطوره‌های ویلزی و ایرلندی نشان داده شد، نیرومندترین نماد تجدید حیات «دیگ ولادت دوباره» است. برویدن یا شبانه‌روزی دنیای دیگر، همراه با دیگ همواره پرشونده‌اش قبلاً مورد بحث قرار گرفته است. داگدا خدای ایرلندی است که بخصوص با این نماد ارتباط دارد. در قصه برانون، دیگ جادویی و ایرلندی بندید و ران به شرح زیر توصیف شده است: چنانچه جنگجویان مرده یک شب در آن پخته شوند، دوباره زنده خواهند شد. سربازان با نیروی پیشین خود دوباره زنده می‌شوند، اما قدرت تکلم را از دست می‌دهند - نشانه‌ای قطعی دال بر اینکه آنها همچنان مرده‌اند. این قدرت تجدید حیات، نظیر چاه شفا بخش زالوی آسمانی ایرلندی، موسوم به دیان کخت است که با غرق کردن جنگجویان مرده در آب و خواندن اورادی آنها را به زندگی بازمی‌گرداند. جالب است که یکی از صفحات داخلی دیگ گاندستروپ، احتمالاً خصوصیات

مرگ، ولادت دوباره و دنیای دیگر

حیات بخش دیگ‌ها را نشان می‌دهد: نقشی از یک چهرهٔ ماوراء طبیعی بزرگ همراه با گروهی از سربازان سلتی، و یکی از آنها که خدا است به خمرهٔ بزرگی پر از مایع وارد یا از آن خارج می‌شود.

در افسانه‌های رومی روشن است که هم ظرف و هم مایع، قدرت شفابخشی و تجدید حیات دارند. شواهد باستانشناختی این ارتباط میان دیگ‌ها و آیین آب را نشان می‌دهد: دیگ‌های آیینی ساخته شده از ورقهٔ برنز از آغاز عصر برنز مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در عصر آهن سلتی نیز گزارش‌هایی دربارهٔ تعداد زیادی دیگ آیینی بزرگ وجود دارد: ظروف موجود در لین فار و لین کریگ در ویلز؛ برا، راینکبای و گاندستروپ در دانمارک؛ و دوچکوف در چک و اُسلواکی همگی با دریاچه یا چشمه ارتباط داشتند.



قبر یک نجیب‌زادهٔ سوزانده شده بریتانیایی همراه با تجهیزات لازم برای جشن کفن و دفن. متعلق به اواخر عصر آهن. به دست آمده از ولواین، هرتفوردشایر

سایر مایعات و ظروف نیز می‌توانند نماد ولادت دوباره باشند. در شمایل نگاری رومی - سلتی، بخصوص در بورگوندی، خدای چکش گالی با بشکه‌های شراب و ساغرهای شراب قرمز که به نظر می‌رسد نمادهای رستاخیز باشند تصویر شده است.

یکی از جنبه‌های جالب توجه دریافت سلتی‌ها از مرگ و تولد دوباره و پیوند آن با خون، در داستان شکار آسمانی بیان شده است که در بسیاری از اسطوره‌ها وجود دارد. از آنجا که لازمه شکار، ریختن خون بود تا از این رهگذر غذای مورد نیاز تأمین شود، عمل شکار به نمادی از تجدید حیات و ثنویت متقابل میان زندگی و مرگ تبدیل شد. نماد شراب شمایل‌نگاری بورگوندی نیز می‌تواند به همین ترتیب با خون، مرگ و تولد دوباره مرتبط باشد.



خدای اِسوس یک درخت بید را که احتمالاً درخت زندگی است قطع می‌کند.
از نتردام، پاریس، فرانسه. اوایل قرن اول میلادی.

بعضی موجودات بویژه نماد تجدید حیات‌اند: مار تصور نیرومندی از ولادت دوباره است و ارتباط این خزنده با مرگ و باروری قبلاً بیان شده است. (نگ به ص ۷۵). پرندگان به دلیل توانایی ترک زمین به هنگام پرواز، به طور طبیعی با آزاد شدن روح از بدن به

هنگام مرگ یک سان شمرده می‌شوند، و این فکر در نمادگرایی مسیحی قرون وسطا نیز استمرار می‌یابد. خدایان دنیای دیگر غالباً با پرندگان ارتباط دارند: کلیونای ایرلندی سه پرندۀ جادویی داشت که آوازشان شفابخش بود؛ سه پرندۀ آوازخوان ریانون که در مابینوگی به آنها اشاره شده است، این دریافت از پرندگان را بیان می‌کنند که آنها نماد زندگی پس از مرگ‌اند. گوزن‌ها نیز احتمالاً به دلیل پشم‌ریزی فصلی و رشد شاخ‌هایشان که یادآور نمادگرایی پاییز و بهار است، دارای نیروی تجدید حیات تلقی می‌شدند. درختان نمادهای مهم ولادت دوباره بودند. درختان برگ ریز ظاهراً زمستان‌ها می‌مردند و شاخه‌های لخت‌شان مانند استخوان‌های یک اسکلت پهنۀ آسمان را می‌پوشاند، اما در فصل بهار بار دیگر متولد می‌شدند و برگ و میوه تازه می‌دادند. درختان با شاخه‌های گسترده در چشم‌انداز آسمان و ریشه‌های مدفون شده در عمق زمین، حلقه رابطی میان مرگ و زندگی و جهان‌های زیرین و زبرین بشمار می‌آمدند. جالب است که درختان، بخصوص درختان سیب، در بسیاری از اسطوره‌های دنیای دیگر حضور دارند. پرندگان کلیونا میوه درخت سیب مقدس را می‌خورند؛ در سفربران نماد الهه دنیای دیگر یک شاخه سیب است که شکوفه‌های سفید آن را نقره‌ای کرده‌اند. دنیای دیگر شادمان در رمانس آرتوری، اوالون یا بهشت درختان سیب نامیده می‌شود و جزیره‌ای جادویی در غرب است.

پیشنهادهایی برای مطالعه بیشتر

درباره سلت‌های باستان تعدادی کتاب عمومی مرجع به شرح زیر در دست است: تی. جی. ای. پاول، سلت‌ها^۱ (لندن، ۱۹۵۸، با تجدید چاپ‌های متعدد)؛ بی. کونلایف، دنیای سلتی^۲ (لندن، ۱۹۷۹، ۱۹۹۲) که مروری کلی و مصور را میسر می‌کند؛ ان. چادویک. سلت‌ها^۳ (پنگوئن، ۱۹۷۰). برای کسانی که مایل‌اند اطلاعاتی تفصیلی و بهنگام درباره باستانشناسی سلت‌ها در اختیار داشته باشند، کاتالوگ بخوبی مصور و مبتنی بر پژوهش نمایشگاه ۱۹۹۱ و نیز (سلت‌ها^۴، لندن، ۱۹۹۱) ارزشمند است (این اثر با جلد نرم و سخت، هردو، موجود است).

ویرایش‌های متعددی از ترجمه اسطوره‌های بومی ایرلند و ویلز نیز موجود است. یکی از بهترین مجموعه‌های اسطوره‌های ویلزی، مابینوگیون^۵ (لندن، ۱۹۷۶) ترجمه جی و تی جونز است. مطالب ایرلندی پراکنده‌تراند: تی. کینسلا در کتاب تان^۶ (دوبلین، ۱۹۶۹)، و سی. او، رابلی در کتاب تان بوکولنا^۷ (دوبلین، ۱۹۷۰) پیکره اصلی اسطوره‌های چرخه اولستر را ارائه داده‌اند. برای مطالعه توها د دانان نگاه کنید به اچ. د، آربوا دو جوبین ویل، چرخه اسطوره‌شناختی^۸ (دوبلین، ۱۹۰۳)؛ تی. اف. او، رابلی، تاریخ واسطوره‌شناسی ایرلند قدیم^۹ (دوبلین، ۱۹۴۶). سایر منابع سودمند درباره ایرلند عبارتند

1) T. G. E. Powell, *The Celts* (London, 1958)

2) B. Cunliffe, *The Celtic world* (London 1979, 1992)

3) N. Chadwick, *The Celts* (Penguin, 1970) 4) *The Celts* (London, 1991)

5) G. and T. Jones, *The Mabinogiain* (London, 1976)

6) T. Kinsella, *The Táin* (Dublin, 1969)

7) C. O'Rahilly, *Táine Bó Cualinge* (Dublin, 1970)

8) H. D' Arbois de Jubainville, *The Mythological Cycle* (Dublin, 1903)

9) T.F O'Rahilly, *Early Irish History and Mythology* (London, 1946)

از: پی. مک کانا، *اسطوره‌شناسی سلتی*^۱ (لندن، ۱۹۸۳)؛ دی. او هوگاین، *دایرة المعارف فرهنگ قومی، افسانه و رمانس ایرلندی*^۲ (لندن، ۱۹۹۱)؛ تی. پی کراس و سی. اچ. سلور، *قصه‌های ایرلندی قدیم*^۳ (لندن، ۱۹۷۳)؛ ام. دایلون، *ادبیات ایرلندی قدیم*^۴ (شیکاگو، ۱۹۴۸)؛ ج. گانتز، *اسطوره‌ها و حماسه‌های قدیم ایرلندی*^۵ (پنگوئن، ۱۹۸۱). برای بحث درباره‌ی اسطوره‌های ویلزی و ایرلندی و رابطه‌ی آنها با شواهد باستانشناختی، نگاه کنید به ام. ال. سیوستد، *خدایان و قهرمانان سلتی*^۶ (برکلی، ۱۹۸۲)؛ آ. و. بی. ریس، *میراث سلتی*^۷ (لندن، ۱۹۶۱)؛ ام. ج. گرین، *فرهنگ اسطوره و افسانه سلتی*^۸ (لندن، ۱۹۹۲) به منظور مطالعه‌ی سوابق باستانشناختی عمومی سلت‌های عصر آهن در بریتانیا نگاه کنید به بی. کون‌لایف، *اجتماعات عصر آهن در بریتانیا*^۹ (لندن، ۱۹۹۱). به منظور بررسی رابطه‌ی میان سلت‌ها و هندواروپایی‌ها مراجعه کنید به ج. بی. مالوری، *در جستجوی هندواروپایی‌ها*^{۱۰} (لندن، ۱۹۸۹) که احتمالاً آموزنده‌ترین اثر در این زمینه است. برای مطالعه‌ی معابد و آیین‌ها رجوع کنید به آثار زیر: اس. پیگوت، *کاهنان*^{۱۱} (لندن، ۱۹۶۸)، و تجدید چاپ‌های (آن)؛ ج. ال. بروناکس، *گال‌های سلتی: خدایان، آیین‌ها و معابد*^{۱۲} (لندن، ۱۹۸۸)؛ آ. وودارد، *معابد و قربانی* (لندن، ۱۹۹۲)^{۱۳}؛ جی. آ. ویت، *آیین و مذهب در بریتانیای عصر آهن*^{۱۴} (گزارش‌های باستانشناختی بریتانیا، اکسفورد، ۱۹۸۵)؛ آی. ام. استید، *مرد لیندو: پیکری در باتلاق*^{۱۵} (لندن، ۱۹۸۶). برای مطالعه‌ی هنر در عصر آهن نگاه کنید به آرو

1) P. Mac Cana, *Celtic Mythology* (London, 1983)

2) D. Ó'Hógain, *The Encyclopedia of Irish Folklore, Legend and Romance* (London, 1991)

3) C.H. Slover, *Ancient Irish Tales* (London, 1937)

4) M. Dillon, *Early Irish Literature* (Chicago, 1948)

5) J. Gantz, *Early Irish Myths and Sagas* (Penguin, 1981)

6) M-L. Sjoestedt, *Gods and Heros of the Celts* (Berkeley, 1982)

7) A. and B. Rees, *Celtic Heritage* (London, 1961)

8) M. J. Green, *Dictionary of Celtic Myth and Legend* (London, 1992)

9) B. Cunliffe, *Iron Age Communities in Britain* (London, 1991)

10) J. B. Mallory, *In Search of Indo - Europeans* (London, 1989)

11) S. Piggott, *The Druids* (London, 1968)

12) J-L. Brunaux, *The Celtic Gauls: Gods, Rites and Sanctuaries* (London, 1988)

13) A. Woodward, *Shrines and Sacrifice* (London, 1992)

14) G.A. Wait, *Ritual and Religion in Iron Age Britain* (Oxford, 1985)

15) I. M. Stead, *Lindow Man: The Body in the Bog* (London, 1986)

و. مگاوا، هنر سلتی از آغاز تا کتاب کِل ها^۱ (لندن، ۱۹۸۹). برای مطالعهٔ دین و خدایان به آثار زیر مراجعه کنید: اچ. ای. دیویدسون، اسطوره‌ها و نمادها در اروپای کافرکیش^۲ (منچستر، ۱۹۸۸) که رابطهٔ میان دین و اسطورهٔ سلتی و اسکاندیناوی را بررسی می‌کند؛ ام. ج. گرین، خدایان سلت ها^۳ (گلوستر، ۱۹۸۶)، نماد و تصویر در هنر مذهبی سلتی^۴ (لندن، ۱۹۸۹، ۱۹۹۲). و حیوانات در زندگی و اسطورهٔ سلتی^۵ (لندن، ۱۹۹۲)؛ آ. راس، بریتانیای سلتی کافرکیش^۶ (لندن، ۱۹۶۷) و سلت‌های کافرکیش^۷ (لندن، ۱۹۸۶). از جمله بررسی‌های سودمندی که در فرانسه انجام شده می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: پی - ام. دووال، خدایان گال^۸ (پاریس، ۱۹۷۶)؛ ژ. دو وری، دین سلت‌ها^۹ (پاریس، ۱۹۶۳)؛ ای. تیونو، خدایان و معابد گال^{۱۰} (پاریس، ۱۹۶۸).

-
- 1) Rand V. Megaw, *Celtic Art from its beginnings to the Book of Kells* (London, 1989)
 - 2) H. E. Davidson, *Myths and Symbols in Pagan Europe* (Manchester, 1988)
 - 3) M. J. Green, *The Gods of The Celts* (Gloucester, 1986)
 - 4) _____, *Symbol and Image in Celtic Religious Art* (London, 1989, 1992)
 - 5) _____, *Animals in Celtic Life and Myth* (London, 1992)
 - 6) A. Ross, *Pagan Celtic Britain* (London, 1967)
 - 7) _____, *The Pagan Celts* (London, 1986)
 - 8) P. M. Duval, *Les Dieux de La Gaule* (Paris, 1975)
 - 9) J. de Vries, *La Religion des Celts* (Paris, 1963)
 - 10) E. Thevenot, *Divinite's et Sanctuaires de la Gaule* (Paris, 1968).

نمایه

آپولون، ۵۱-۵۲، ۵۷، ۶۸، ۷۹	بالور، ۱۸-۱۶	تان بوکولنا، ۵، ۲۳-۲۲، ۲۵
آرتور، ۴۳-۴۲، ۵۰، ۹۹	بدو، ۵، ۳۲-۳۰، ۷۶، ۹۹	۸۰، ۴۸، ۳۱
آرتیو، ۷۳	بدوگاه، ۳۲	ترا، ۱۸
آردن، ۴۹	بران، ۳۶-۳۷، ۶۶، ۹۸	تورخ ترویت، ۴۱، ۴۳، ۷۳، ۸۲
آریان رود، ۴۰	برانئون، ۳۶-۳۷، ۱۰۲	توها د، ۱۵-۱۴
آلیزا، ۵۱-۵۲	پرس، ۱۶، ۱۸	توها د دانان، ۶-۵، ۱۸-۱۳
آنون، ۸، ۳۴، ۹۷، ۹۹	برگوسیا، ۵۱	۳۲، ۴۲، ۴۶-۴۵، ۹۷
آورین، ۱۳، ۲۵	بریژیت، ۸۶، ۶۹، ۸۷	تیرنانوگ، ۲۱، ۹۸
آون ماخا، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۴۹	بریکورو، ۲۳، ۲۵، ۲۷	تیرنون، ۳۶-۳۵
آیترن، ۲۹	بلتین، ۵۷-۵۸، ۷۰-۶۹	چرخه اولستر، ۶-۵، ۱۶، ۲۲
آینل، ۴۹	بلودیوود، ۳۹، ۴۱، ۵۵	۸۰، ۴۸، ۳۰
ایونا، ۳۵، ۷۶-۶۸	بندیجید وران، ۳۷-۳۶، ۹۵	چرخه فیون، ۲۰، ۴۸، ۶۷، ۷۴
اتین، ۴۶-۴۵، ۷۶	۱۰۲	داجارگا، ۹۹
ادار، ۴۶	بنوا، ۱۳	داگدا، ۱۴، ۳۲، ۴۶، ۶۶، ۱۰۲
اراون، ۸، ۳۳-۳۴، ۷۳، ۷۸	بوان، ۱۴، ۴۶	دامونا، ۵۱-۵۲
۹۸-۹۹	پارتولون، ۱۳، ۱۷، ۸۶	دان، ۳۹
اریو، ۱۳، ۱۸، ۵۳	پرایدری، ۲۶، ۳۳-۳۶	دانو، ۱۳
استرایون، ۳، ۶۵، ۸۶، ۸۸، ۹۴	۴۰-۳۸، ۴۲	داوید، ۴۰-۳۷، ۹۷
اشغال‌ها، ۸۶	پردور، ۸	دیان کِخت، ۱۴، ۱۶، ۷۵، ۱۰۲
انگوس، ۲۰، ۴۲، ۴۸-۴۶، ۷۶	پلینی، ۸۰، ۸۵	دیردره، ۲۰، ۲۵، ۲۹، ۴۹-۴۸
اوئن، ۴۹	پوسیدونیوس، ۳	۸۶
اوسونیوس، ۸۴، ۸۶	پویل، ۳۳-۳۴، ۳۶، ۳۸-۳۹	دیر کلون ماسنویس، ۵
اوشین، ۲۱، ۷۴، ۹۸	۵۰، ۷۳، ۹۸-۹۷	دیرمد، ۲۰، ۴۸
اوگما، ۱۴	تارا، ۱۸، ۲۰، ۳۰، ۷۰	دیر مک فیجینیو، ۲۳
اولون، ۴۳-۴۱، ۵۰، ۷۳	تاراج‌های آنون، ۸، ۳۳، ۹۷، ۹۹	دیگ داگدا، ۱۴
اونیزین، ۳۶	تاروفس، ۱۸، ۸۶	دیگ‌گاندستروپ، ۱۱، ۵۶، ۶۶
ایلن، ۲۰	تاسیتوس، ۶۶، ۸۵-۸۴، ۸۸، ۹۰	۸۱، ۶۷
ایللیل، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۰	تالتو، ۷۰	دین شن خاس، ۵-۴، ۶۴
ایمبولک، ۶۹	تالسیسین، ۷۹	دیودوروس سیکولوس، ۳، ۹۴

اسطوره‌های سلتی

گوریر، ۴۳	فینگاس، ۲۰، ۸۶	دیوکاسیوس، ۳
گوفانون، ۴۲	فین مک کوم هیل، ۲۰	راینلند، ۵۱
گونی، ۴۰	فیون کیو، ۲۵	رُزمیرتا، ۵۱
گویدیون، ۳۹-۴۱	قصه کلوخ و اولون، ۳۳، ۸	رمانس آرتوری، ۷
گوین، ۸۲، ۴۰	کار، ۴۶-۴۷، ۷۶	ریانون، ۳۹-۳۳، ۵۰، ۷۶، ۷۸
گوینت، ۳۹-۴۰	کانر، ۲۰، ۲۶-۲۵، ۲۹، ۴۸-۴۹	۱۰۵
گیلوی توی، ۴۰	۸۶	ریگان تونا، ۳۴
لاورگوالا، ۴	کاهتد، ۲۵، ۲۹، ۴۹، ۸۶	رؤیای رونابوی، ۳۳، ۸
لاورناهودرا، ۲۲، ۵	کتاب اشغال‌ها، ۵-۴، ۷، ۱۳	ساوا، ۲۰
لوکان، ۳، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۶	۴۵، ۱۶	ساون، ۲۰، ۴۷، ۵۸، ۷۱-۷۰
لوکتا، ۱۴	کتاب سرخ هیرگست، ۸	۹۹، ۹۰
لوگ، ۱۶-۱۴، ۱۸، ۲۷-۲۶، ۴۱	کتاب سفید ریدرخ، ۸	سرنونوس، ۸۱
۷۰، ۵۵	کرذنه، ۱۴	سزار، ۳، ۱۳، ۸۵-۸۴، ۸۸
لوگایر، ۲۷	کلوترا، ۳۰	سنگ فال، ۱۴، ۱۸
لوگ نسد، ۵۸، ۷۰	کلوخ، ۴۳-۴۱، ۵۰، ۷۳، ۸۲	سیورن، ۶
لوی، ۹۴	کلوخ و اولون، ۸، ۳۶، ۴۳-۴۱	سوکولوس، ۵۱
لوید، ۳۹	۵۰	سیرونا، ۵۲-۵۱، ۶۸، ۷۵
لی، ۴۱، ۵۵	کلیونا، ۷۶، ۱۰۵	شمشیر نوادو، ۱۴
لیر، ۷۶	کورماک، ۲۳	شی، ۱۷، ۴۷، ۹۸-۹۷
لیس آربرت، ۳۵-۳۴	کورواخان، ۳۰	فدلما، ۳۰
لیس آربرخ، ۳۸	کون آنون، ۹۷، ۱۰۲	فدلیمید، ۴۹
لیو، ۳۹، ۴۱	کونال کارناک، ۲۷-۲۵، ۳۰	فرگوس مک روک، ۲۳، ۲۵
لی لاوگیفس، ۴۱، ۷۶	۹۵، ۷۵	۲۷-۳۰، ۲۹
مابون، ۸، ۳۶، ۴۳-۴۱، ۴۷، ۵۰	کوناير، ۹۹	فلیدایس، ۲۵
مابینوگی، ۸، ۳۴-۳۳، ۵۰، ۷۳	کوهالن، ۵، ۱۶، ۲۲، ۳۲-۲۵	فوام ناخ، ۴۵
۷۹، ۸۲، ۹۵، ۹۷، ۱۰۵	۴۷، ۷۶، ۷۹، ۹۵، ۹۸-۹۹	فوربیده، ۳۰
ماتولوخ، ۳۷-۳۶، ۶۶	کیگوا، ۳۸	فوموریان‌ها، ۱۴، ۱۸-۱۶، ۳۲
ماخا، ۲۶، ۳۱-۳۰، ۷۰-۶۹	گال، ۵۲-۵۱، ۱۱، ۱۳، ۱۷-۱۶	فیانا، ۴۸
۷۸، ۹۵	گالی، ۷۶، ۷۸، ۸۱	فیربولگ‌ها، ۱۷
ماگ‌تورا، ۱۷	گاونو، ۱۴، ۴۲	فیلی‌ها، ۸۷
مانانان، ۱۶-۱۴، ۲۶، ۳۷، ۷۶	گرانیه، ۲۰، ۴۹-۴۸	فین، ۵، ۲۱-۲۰، ۴۸، ۷۴-۷۳
ماناویدان، ۱۴، ۳۹-۳۷	گرونوی، ۴۱	۸۲، ۸۶، ۹۸
مب، ۵، ۱۸، ۲۳، ۳۰-۲۵، ۶۹	گلین کوخ، ۳۳	فینا، ۵
مت، ۴۱-۳۹، ۴۳، ۵۵، ۸۲، ۹۷	گوال، ۳۴	فین بار، ۳۰
مرد لیندو، ۹۱-۹۰	گوالیس، ۳۷	فین بناخ، ۲۳

مرکوری، ۱۶، ۵۱	میدر، ۴۶-۴۵، ۷۶	نیو، ۲۱
مسیحی، ۶، ۲۲، ۵۸، ۱۰۵	نانتوسولتا، ۵۱، ۷۶	وولکان، ۲۷
مسیحیت، ۲، ۷-۶، ۳۹، ۸۶	نوادو، ۱۷-۱۴، ۲۰	ویرزیل، ۹۶
مک داتو، ۷۹	نودن، ۱۶	هارلیخ، ۳۶-۳۷
مودرون، ۴۱، ۴۳، ۶۹	نودنز، ۶	هالرخ، ۹۵
موریگان، ۵، ۱۴، ۲۰، ۲۸-۲۷	نهالنا، ۷۹	هفگان، ۳۳، ۹۸
۳۰، ۳۲، ۷۶-۷۵	نیزه لوگ، ۱۴	یسپادادن، ۵۰
میخا، ۷۵	نیشا، ۲۰، ۲۵، ۲۹، ۴۹-۴۸	یوسوتیس، ۵۱

از کتابهای نشر مرکز

اسطوره‌های بین‌النهرینی

هنریتا مک‌کال / عباس مخبر

اسطوره‌های یونانی

لوسیلا برن / عباس مخبر

اسطوره‌های رومی

جین ف. گاردنر / عباس مخبر

اسطوره‌های ایرانی

وستا سرخوش کرتیس / عباس مخبر

اسطوره‌های آزتکی و مایایی

کارل توب / عباس مخبر

اسطوره، امروز

رولان بارت / شیرین دخت دقیقیان

اسطوره و معنا

کلود لوی استروس / شهرام خسروی

اسطوره در جهان امروز

جلال ستاری

